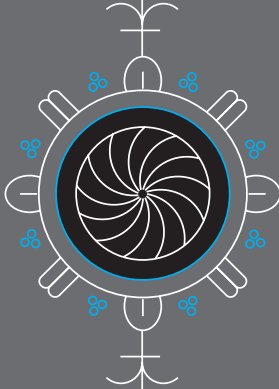




بِسْمِ
اللَّهِ
الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ





مسطورا

سطر سطر زندگی با آیه ها

متن ترویجی نخبگانی با محوریت ۳۰ آیه





مسطورا (متن نخبگانی)

کاری از: خانه طلاب جوان

با همکاری: شبکه ملی تولیدکنندگان محتوای تبلیغی (هم قلم)

نویسندگان: علی مهدیان، حسین کاظمزاده، مرتضی حیدری، محمد مهدی عباسی، سید محمد حسین میرصادقی، سید محمد زین العابدین، علی محمدی راد، علی اصغر محمدی راد، محمد گوهری، علی سپهران، هادی حسنزاده، فرهاد نقدی، محمد استاد حسینی، علی کتولی، محمد حاجی حیدری، محمد عرفان خانی، علی فرامرزی، محمد علی قدس، محمدرضا سعادت، محمد مهدی مهدوی برهان، محمد بهزادی و مهدی شیان ویراستاران: حسین حبیبی فهیم-صادق غلامی ناظر علمی و محتوایی: امیر حسین صفاریان

صفحه آرا: علی عبادی فرد

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۱۵۰/۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۷۲-۷۸-۹

۱۳

فصل اول

ایمان و ائید

۶۷

فصل دوم

توحید و حجرت

۱۱۹

فصل سوم

نبوت و قول

۱۷۵

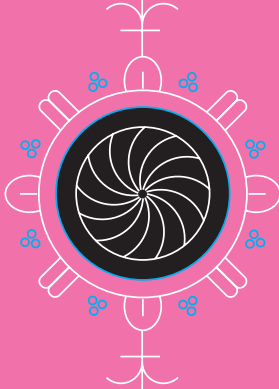
فصل چهارم

ولایت و حجرت

۲۲۹

فصل پنجم

معاد و مقصد



فهرست

۱۳ فصل اول: ایمان و امید
۱۵ گنج بی‌پایان
۲۳ ایمان و تعهدات عملی
۳۱ ایمان از روی آگاهی
۴۱ نویدهای ایمان
۵۱ ایمان و پابندی دائمی به تعهدات
۵۹ نویدهای ایمان
۶۷ فصل دوم: توحید و جهت حرکت
۶۹ توحید در جهان بینی اسلامی
۷۷ توحید در ایدئولوژی اسلامی
۸۵ عبادت و اطاعت انحصاری خدا
۹۵ روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا

توحید و نفی طبقات اجتماعی ۱۰۱

تأثیرات روانی توحید ۱۰۹

فصل سوم: نبوت و قیام ۱۱۹

فلسفه نبوت ۱۲۱

نخستین ندای دعوت انبیا علیهم السلام ۱۲۹

فرجام حرکت انبیا علیهم السلام ۱۳۷

گروه‌های معارض انبیا علیهم السلام ۱۴۷

هدف نبوت ۱۵۷

تعهد ایمان به نبوت ۱۶۷

فصل چهارم: ولایت و هم‌جهگی ۱۷۵

ولایت ۱۷۷

آثار پذیرش ولایت غیر خداوند ۱۸۵

پیوندهای امت اسلامی ۱۹۵

امام، قطب اصلی ولایت ۲۰۳

نفی ولایت شیطان ۲۱۱

استقامت با هجرت ۲۱۹

فصل پنجم: معاد و مقصد ۲۲۹

حیات دنیا و آخرت (بهشت و جهنم) ۲۳۱

گریزناپذیری از مرگ ۲۳۷

حقیقت زندگی دنیا و آخرت ۲۴۳

ضرورت آمادگی و مراقبه برای مرگ ۲۵۳

ضرورت خوف از آخرت ۲۶۱

ساخت آخرت با عمل‌های کوچک دنیایی ۲۷۱

دیباچه

انسان در طول تاریخ، تمام همتش پاسخ به نیازهایش بوده، چرا که انسان ذاتاً موجودی نیازمند آفریده شده است. خطر مهلکی که در کمین انسان است، از یک سو تشخیص نادرست نیازهایش است و از سوی دیگر تجویز پاسخ‌های نادرست به این نیازها. ارمغان انبیا الهی برای عبور دادن انسان‌ها از این گردنه‌ی پرخطر، چیزی نیست مگر تعالیمی از جنس وحی الهی؛ قرآن کریم آن تحفه‌ی گران‌بهای بی‌نظیر شفا بخش هدایت‌کننده‌ای است که بواسطه حضرت محمد ﷺ از طرف خدای متعال برای انسان فرستاده شده است. انسان به سرمنزل آرامش، اطمینان و رضایت‌مندی در این دنیا نمی‌رسد مگر به واسطه استمداد و بهره‌مندی عملی از این کتاب با عظمت.

مهم‌ترین عامل عدم بهره‌مندی انسان‌ها از قرآن، طغیان‌گری آنان است. طغیانی که ریشه در احساس بی‌نیازی انسان از خداوند دارد. آری؛ انسان گمان می‌کند بی‌نیاز است؟! و عقل و توان خودش جهت مدیریت حیات دنیوی و اخروی‌اش کافی است، اما این گمان باطل است و مایه‌ی تباهی و بدبختی‌اش در دنیا و آخرت می‌شود.

تنها، سخن خدای متعال است که می‌تواند قلب انسان سرکش را تسخیر کند و او را نسبت به خداوند و فرامینش متواضع و خاشع نماید و در نهایت او را به بندگی خدای واحد درآورد و از قیدوبند سایر ناخدایانِ خدانما برهاند. قرآن کریم، حقایقی را به انسان تعلیم می‌دهد که انسان قرن بیست و یکم، با وجود تمام پیشرفت‌های مادی بشری که به دست آورده است هیچ‌گاه توان و امکان دانستن آنها را نداشته و ندارد، حقایقی که اگر برای انسان آشکار شود و به آنها عمل کند، سبب قدرتمندی و رستگاری‌اش می‌شود. لذا فقط کسانی می‌توانند از گمراهی آشکار خارج شوند و به سوی تباهی نروند، که مورد تعلیم کتاب خدا قرار گرفته باشند.

قرآن، کتاب حکیم، کتاب کریم و کتاب هدایتی است که هرکسی با آن نشست و برخاست نماید، بینایی او افزوده می‌شود و قلب او به نور هدایت روشن و توانش برای پیمودن راه حق مضاعف می‌شود.

بهره‌مندی از قرآن، فقط با انس و ارتباط مداوم با این چشمه نورانی است که محقق می‌شود. حفظ قرآن شاید جزو بهترین راهکارهای ایجاد انس و ارتباط مداوم با قرآن کریم باشد. حفظ قرآن اگر همراه با فهم و استفاده مکرر آیات در زندگی باشد، می‌تواند بهانه انس بیشتر ما با قرآن کریم شود. باید تلاش شود تا حفظ قرآن کریم مقدمه جاری شدن قرآن در صحنه‌های گوناگون زندگی یکایک انسان‌ها شود.

طرح ملی «مسطورا» با هدف ترویج گفتمان «زندگی با آیه‌ها»، در راستای اقامه جهاد تبیین قرآنی و گفتمان‌سازی و تبدیل مفاهیم منتخب قرآنی به مسلمات فکری و رایج‌ترین افکار مشترک بین همه‌ی قشرهای مردم و حفظ آیات کلیدی کتاب خدا از ماه مبارک امسال آغاز می‌گردد.

این کتاب که پیش‌روی شماست، دفتر اول از مجموعه کتاب‌های مسطورا است که در آن تلاش شده ۳۰ فراز از قرآن کریم تبیین گردد تا به واسطهٔ این تبیین‌گری، اولاً به واجب فوری، قطعی و نیاز حتمی کشور یعنی جهاد تبیین پاسخ داده شود و ثانیاً انگیزه‌ی مضاعفی برای علاقه‌مندان جهت حفظ این آیات فراهم گردد.

در دفتر اول با عنوان «نگاهی نو به زندگی»، پنج مفهوم کلیدی زندگی‌ساز در نظام اندیشهٔ اسلامی با محوریت آیات قرآن تبیین شده‌است. این پنج مفهوم عبارت است از: ایمان، توحید، نبوت، ولایت و معاد. از این مفاهیم حیاتی اولاً باید تصویر صحیحی در ذهن و اندیشهٔ هر فرد و جامعه شکل بگیرد و ثانیاً نباید این مفاهیم، صرفاً ذهنی و بی‌فایده بوده، بلکه باید عامل حرکت و قیام فرد و جامعه باشند.

به‌منظور تبیین دقیق این مفاهیم و بیان امتدادات اجتماعی آنها، کتاب شریف و گران‌سنگ «طرح کلی اندیشهٔ اسلامی در قرآن» که بیانات استاد سید علی خامنه‌ای در رمضان المبارک سال ۱۳۵۳ شمسی در مسجد کرامت مشهد است، پشتیبان و رهنمای کتاب حاضر قرار گرفته است.

این کتاب از سی فراز قرآنی مرتبط با آن پنج مفهوم زندگی‌ساز تشکیل شده‌است که هر فراز نیز در سه قسمت تبیین شده‌است:

در قسمت اول، فراز محوری در بافت و سیاق آیات قبل و بعد خودش، عیناً به‌صورت یک صفحهٔ مرسوم قرآن کریم آورده شده‌است تا زمینه و سیاق آیات به خوانندگان منتقل شود.

در قسمت دوم، ترجمهٔ تدبری آن فراز بیان شده‌است. ترجمه‌ای که اولاً رسماً و گویا و ثانیاً بر اساس فهم آیات قبل و بعدش باشد تا معنای دقیق‌تری از آیهٔ مدنظر به خوانندگان منتقل شود.

در قسمت سوم متن ترویجی - نخبگانی، جهت تبیین این مفاهیم زندگی ساز تدوین گردیده است. متنی نخبگانی با قلمی علمی و سنگین تر از متن عمومی تبلیغی برای همراه سازی و اقناع نخبگان حوزوی و دانشگاهی برای کنشگری متناسب حول این مفاهیم زندگی ساز.

لازم به ذکر است از طریق رمزینه‌های متعددی که در کتاب قرار گرفته، محتواهای چندرسانه‌ای زیادی از جمله موشن‌آبجکت، کلیپ تبیینی توسط اساتید بزرگوار، آموزش حفظ و ... در دسترس شما مبلغین گرامی قرار گرفته است تا مسیر تبیین برای شما هموارتر گردد.

این نوشتار را به حضرت زهرا، صدیقه طاهره تقدیم می‌کنیم و امیدوار گوشه‌چشمی از سوی ایشان هستیم تا ثبات قدم بیشتری جهت نقش‌آفرینی در جهاد عظیم این روزگار، که همان جهاد تبیین است، داشته باشیم.

فصل اول



ایمان و امید

گنج بی پایان

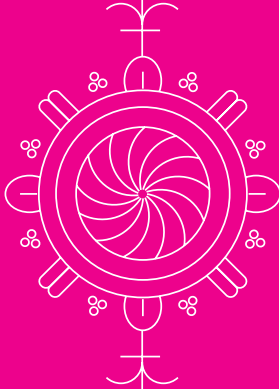
ایمان و تعهدات عملی

ایمان از روی آگاهی

نویدهای ایمان

ایمان و پایبندی دائمی به تعهدات

نویدهای ایمان



گنج بی پایان

جزء ۱

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ

بقره ۲

○ محمد مهدی مهدوی برهان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْم ﴿١﴾ ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى

لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٣﴾

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ

قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ أُولَئِكَ عَلَى

هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



﴿ذَلِكَ أَلْكِتَابُ﴾ آن کتابی است [که از سمت خدای بزرگ برای شما انسان‌ها فرستاده شده است تا بر اساس آن، زندگی دنیوی و اخروی خودتان را مدیریت کنید]. ﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ در آن کتاب هیچ شک و تردیدی وجود ندارد؛ [زیرا هیچ بشری توان نوشتن و آوردن چنین کتابی را ندارد و تمامش از طرف خدای متعال نازل شده است]. ﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [آن کتاب با عظمت،] هدایت‌کنندهٔ انسان‌های باتقوا است که [از گمراهی‌ها و تاریکی‌ها به سمت خوشبختی و نور هدایت می‌کند. آنهایی که اهل سرکشی، طغیان و گناه باشند و احساس بی‌نیازی از هدایت‌های خدا کنند، از هدایت‌های آن کتاب، بی‌بهره خواهند ماند.]



﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱

بباید باهم نگاهی به پهنه هستی بیندازیم.

هنگامی که این عالم را مورد کنکاش و بررسی قرار می‌دهیم، درمی‌یابیم که بین تمام اجزای آن، یک نظم ساختارمند و ارگانیک وجود دارد و روابط میان تمام موجودات، از منطق و قواعد معینی پیروی می‌کند و کاملاً ساختارمند است. هیچ بخشی از آن بیهوده و عبث خلق نشده و هرز نمی‌رود؛ چه طبیعت ظاهری آن و چه بواطن آن. جهان، سراسر پیوستگی و ارتباط است و هر قسمت از عالم، به قسمتی دیگر مربوط.

در این میان، انسان به عنوان مهم‌ترین بخش عالم هستی، باید جایگاه خود را در این پهنه وسیع بیابد. انسان، تنها موجودی است که از خود اراده و ابتکار عمل دارد؛ فقط اوست که غیر از غرایز حیوانی، یک خمیرمایه خاص وجودش دارد. احاطه بر مفاهیم کلی، درک احساسات متقابل و تفکر و تعمق در نظام هستی و غیره، تنها مختص به انسان است. چه بسا گاهی ویژگی‌های انسانی، بشر را برخلاف آنچه خواست غریزی است، سوق می‌دهد. در مجموع، انسان مهم‌ترین عنصر عالم خلقت است.

انسان امروزی اما، بدون التفات به جایگاه والای خود و بدون آنکه نسبت خود را با دیگر موجودات معین کند، در این جهان، سرگردان است. سبک زندگی مدرن، بر حیرانی انسان افزوده و از طرفی اجازه نمی‌دهد که به درستی به درمان آن بپردازد. اما در این میان، هستند انسان‌هایی حقیقت‌جو که جان تشنه آن‌ها طالب یک توضیح و تبیین نظام‌مند و دقیق از عالم است تا بتوانند بر اساس آن، جایگاه خود را بشناسند و به وظایف خود به عنوان یک انسان عمل کنند.

۱. بقره، آیه ۲.

اکنون اگر قرار است مکتبی، برنامه‌ای برای سعادت انسان ارائه کند و فلاح و رستگاری او را عهده‌دار شود، باید بتواند تبیین و تفسیری دقیق و نظام‌مند از عالم هستی ارائه کند و موضع و نقش انسان را نیز در آن نشان دهد. پس یک دین، یک نظام فکری، یک مکتب یا هرچیز دیگری که می‌خواهد به انسان برنامه‌ای ارائه کند، واجب است که یکدست و هماهنگ باشد؛ همچنان که هستی یکدست و هماهنگ است.

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۱ خداوند متعال در این آیه، سخن از هدایت انسان‌ها به میان آورده و این یعنی اسلام به عنوان یک مکتب فکری، وظیفه هدایت و به سعادت رساندن انسان را پذیرفته است. همچنین، قرآن کریم را به عنوان مانیفست و اعلامیه این نظام فکری معرفی کرده و مدّعی است که طرحواره هدایت انسان را به طور کامل در این کتاب شریف ارائه کرده است. قرآن، آنچه را که لازمه سعادت در دنیا و آخرت است و انسان نمی‌تواند به تنهایی به آن دست یابد، بیان فرمود: ﴿عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمَ﴾^۲ یعنی مسائلی که عقل بشری به تنهایی برای فهم آن کافی نیست و حتماً نیاز است که نقل ضمیمه آن شود.^۳

قرآن - به عنوان اساسنامه معارف اسلام - در یک جمله و کاملاً موجز، تمام برنامه اسلام برای سعادت بشر را این‌گونه ارائه می‌کند: ﴿قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ﴾^۴ این آیه با انواع و اقسام حصرها، فریاد می‌زند که تمام آن چیزی که بر حضرت رسول اکرم ﷺ وحی شده، توحید بوده است و توحید. اما باقی معارف حقّه، از جمله اخلاقیات و احکام چطور؟ آیا قرآن کریم از آن‌ها

۱. بقره، آیه ۲. ۲. علق، آیه ۵.

۳. خواننده گرامی توجه دارد که عقل، در مقابل وحی قرار ندارد؛ بلکه عقل و نقل، هر دو ابزاری برای کشف و استنتاج از وحی به شمار می‌آیند. برای پی‌گیری تفصیل مطلب رک: جوادی آملی، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی.

۴. انبیاء، آیه ۱۰۸.



چشم‌پوشی کرده، یا آنکه صرفاً به سبب اهمیّت «توحید»، چنین با آب‌وتاب عبارت‌پردازی کرده است؟ یا آنکه واقعاً اسلام، همه و همه «توحید» است؟ یکی از تفاوت‌های مهم دین مبین اسلام با دیگر ادیان الهی و هم‌چنین دیگر نظامات فکری در عنصر جامعیت است. باقی ادیان و نظامات فکری، بخش‌های محدودی از هستی و انسان را توضیح می‌دهند و از توضیح دیگر بخش‌ها عاجزند. برنامه عملی که آن‌ها به انسان‌ها ارائه می‌کنند، دچار کاستی‌های بسیاری است که اجازه رشد صحیح و متوازن را به بشریت نمی‌دهد. به بیان علامه طباطبائی^۱:

اسلام نه مانند کیش کنونی مسیحیان است که تنها سعادت اخروی مردم را در نظر گرفته و درباره سعادت دنیوی آنان ساکت باشد، و نه تنها مانده آیین فعلی یهود است که تنها تعلیم و تربیت یک ملّتی را وجهه همّت خود قرار دهد.^۱

جامعیت و انسجام معارف اسلامی که خود را در قرآن کریم جلوه می‌دهد، می‌تواند به درستی فلسفه خاتمیت دین مبین اسلام را توضیح دهد. ارائه مکتب اسلام به بشریت، زمانی روی داد که انسان‌ها به بلوغ کافی رسیده بودند. تا قبل از اسلام، نیاز بود که حتماً شخصی همیشه بالای سر جامعه بایستد و معارف الهی را گزاره به گزاره و تک‌به‌تک - آن هم نه همه معارف را - بر اشخاص موعظه کند و همواره بر اجرای احکام الهی نظارت مستقیم داشته باشد؛ اما بعد از بعثت رسول اکرم^ﷺ وضع کاملاً عوض شده بود. خداوند اسلام را به عنوان «نظریّه‌ای برای زندگی» و به مثابه یک موجود زنده و پویا به بشریت تحویل داد. اسلام همچون ماشینی است که تمام اجزای آن، از کوچک‌ترین پیچ‌ها و مهره‌ها گرفته تا بزرگ‌ترین چرخ‌دنده آن، کاملاً هماهنگ

۱. طباطبائی، تعلیم اسلام، ص ۵۵.

و منسجم حرکت می‌کند. چنین موجودی می‌تواند خود را با هر جامعه و مردمی، و هر زمان و مکانی تطبیق داده، بومی آن شرایط و محیط شود. لذا اسلام، نه یک مکتب با نظریه‌های پراکنده، که یک دستگاه و نظام فکری است که بعد از حضرت رسول ﷺ نیز کارآمدی و کارایی تامّ و کامل دارد.

در واقع تعالیم اسلام همگی سوار و قالب بر فطرت انسانی است. دعوت اسلام، یک دعوت فطری است که جان تمام ابنای بشر را متأثر می‌کند. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱. عبارت «يَا أَيُّهَا النَّاسُ» یعنی همهٔ مردم مخاطب این فراخوان هستند. فطرت نیز یک عنصر عمومی است که در تمام نفوس به‌طور یکسان کار گذاشته شده؛ لذا زمانی که یک انسان - که هنوز شرافت و حرّیت خود را از دست نداده - با این دعوت مواجه می‌شود، ناخودآگاه به آن لَبّیک می‌گوید. به همین دلیل است که دعوت اسلام هرگز محدود به یک زمان، مکان یا جامعه‌ای خاص نمی‌شود.

متأسفانه مدت‌هاست که مسلمانان قرآن را محور حیات خود قرار نمی‌دهند و حتی مراجعات به قرآن محدود به مراسمات و مناسک شده و عرصه زندگی بشر از هدایت قرآن تهی گردیده است. متأسفانه مسیر حرکت بشر امروزی به سمت مکاتب دنیایی چرخیده که آسیب‌های فراوانی را نیز به همراه داشته است. بشر امروز در اثر تشنگی، دنبال هر سرابی روان است. لذا «طرح اسلام به صورت مسلکی اجتماعی و دارای اصولی منسجم و یک‌آهنگ و ناظر به زندگی جمعی انسان‌ها، یکی از فوری‌ترین ضرورت‌های تفکر مذهبی است»^۲ تا بشر را از عطش تاریخی نجات بخشد.

باید گفت که کارآمدی هر مکتبی، در عرصه اجتماع به ظهور و بروز تامّ و تمام می‌رسد. به عقیده برخی از متفکرین اسلامی، اسلام تنها دینی است که بنیان

۲. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، مقدمه کتاب.

۱. بقره، آیه ۲۱.



خود را بر اجتماع بنا نهاده است.^۱ معارف این دین، به هیچ عنوان نظریاتی ذهنی و کتابخانه‌ای نیست؛ بلکه کاملاً ناظر به اقدام بوده و از دل آن، دستوراتی به دست می‌آید که تکلیف اجتماع در عرصه میدان عمل را مشخص می‌کند. دلیل این اهتمام به اجتماع و نظارت بر عمل نیز به بیان علامه طباطبائی رحمته‌الله این است که تربیت انسان، زمانی نتیجه‌بخش خواهد بود که جو اجتماع با آن معارضه نکند. در واقع، اجتماع ظرف تربیت و هدایت انسان است و اگر قرار است اسلام، انسان را هدایت کرده، به سعادت برساند، لازم است که تکلیف ظرف این هدایت و تربیت را مشخص کند.

۱. رک: طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل تفسیر آیه ۲۰۰ سوره آل عمران.

ایمان و تعهدات عملی

جزء ۲

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

بقره ۲۱۸

○ حسین کاظم زاده



كَتَبَ عَلَيكُمْ الْقِتَالَ وَهُوَ كُفْرُهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا
 وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
 وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ
 قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ
 الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ
 الْقِتَالِ وَلَا يُزَالُونَ يُفَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ
 اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فِيمَتَّ وَهُوَ كَافِرٌ
 فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ
 أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾ إِنْ الَّذِينَ ءَامَنُوا
 وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ
 رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢١٨﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ
 وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا
 أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ
 كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق



﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ قطعاً آن کسانی که ایمان آوردند؛ [یعنی ایمان قلبی و باطنی آوردند و به خدا در هر شرایطی اعتماد کرده و باورشان را حفظ کردند] ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا﴾ و آن کسانی که هجرت کردند؛ [یعنی ایمانشان صرفاً یک اعتقاد قلبی نبود، بلکه به عمل تبدیل شد] ﴿وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ﴾ [و در یک کلام،] آن مؤمنانی که اهل مبارزهٔ خستگی‌ناپذیر در راه خدا باشند؛ ﴿أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ آن مؤمنان، باید انتظار رحمت ازسوی خدای متعال را داشته باشند؛ همان خدایی که بسیار آمرزنده و مهربان است. [رحمت خدا نصیب کسانی می‌شود که علاوه بر ادعای ایمان قلبی، اهل عمل بر اساس ایمانشان هم باشند].



تعهدی در مقیاس تحقق اهداف انبیا

استاد سید علی خامنه‌ای، مبارزی متفاوت با مبارزان دیگری است که رژیم پهلوی به خود دیده است. او بنا بر اعتراف خودش، از معدود افرادی در قبل از انقلاب بود که مبارزه را با روشنگری جمع کرده بود؛ دو بُعدی که در بسیاری از مبارزین انقلاب اسلامی وجود نداشت. مبارزینی بودند که به یا جهت ضعف بنیه علمی و معرفتی، گرفتار تحجر و ظاهرگرایی در مبارزه شده بودند و یا عملاً برای تحقق اهداف انقلاب در صحنه عینیت، حرکتی انجام نمی‌دادند و صرفاً به دعوت اکتفا می‌کردند.^۱

یکی از میدان‌هایی که مبارزه و دانش به هم گره خورده است، طرح ایشان در سلسله‌درس‌های ماه رمضان ۱۳۵۳ در مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام مشهد است.

مسئله محوری ایشان در این کتاب، حرکت و قیام مردم برای تحقق اهداف عالی‌ه اسلام است؛ قیامی متکی بر ایمان و عقیده. ایشان بنا دارد که جامعه اسلامی را با سرمایه اصلی انسان و جامعه مسلمانان یعنی ایمان بسازد. به همین دلیل و به مثابه یک طبیب، تمامی امراضی را که سبب می‌شود ایمان، منجر به حرکت و قیام و عمل نشود، شناسایی کرده و مخاطب خود را برحذر می‌دارد که گرفتار نام و ظاهر ایمان نشود.

استاد، یکی از آن امراض جدی و رایج در میان مسلمانان را جدایی ایمان از تعهدات عملی می‌داند؛ ایمانی که آن جوش و خروش را در وجود فرد و جامعه مؤمن ایجاد نمی‌کند، می‌خشکد و جریان عملی پیدا نمی‌کند. ایشان همه تلاش علمی‌شان را به کار می‌گیرند تا از همه معارف خرد و کلان اسلام، در این جهت استفاده کنند و مخاطب خود را لبریز از این باور گردانند که ای انسان مؤمن! اگر متعهد به ایمانت نشدی، در ایمانت شک کن.

۱. این مطلب را به شکل مفصل ایشان در کتاب «خون دلی که لعل شد» می، ص ۶۷ توضیح داده‌اند.

لذا در قرآن می‌بینیم که ده‌ها مورد ایمان در کنار اعمال صالح است که راه‌گشا می‌شود و منشأ توجهات و عنایات خاص خداوند می‌گردد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱

اگر جامعه‌ای می‌خواهد دچار خوف و حزن نشود، یعنی دچار اختلال در محاسبه نگردد، باید به ایمان و لوازم عملی سه‌گانه مذکور در آیه پایبند باشد؛ چراکه «خوف» - یعنی ترس از گذشته- و «حزن» - یعنی هراس از آینده- قدرت تصمیم‌گیری درست را از انسان می‌گیرد و او را دچار یک نگرانی دائم و عدم اطمینان می‌سازد. اگر فرد و جامعه‌ای اهل ایمان و عمل صالح و اقامه و برپاداشتن نماز و دادن زکات شد، آن‌گاه علاوه بر ثواب و اجر اخروی نزد پروردگار، در همین دنیا، از خوف و حزن در امان خواهد ماند. روشن است که علاوه بر انجام اعمال صالحه که مطلق آمده است و همه افعال نیک را شامل می‌شود، اقامه نماز و ایتاء زکات به عنوان دو عنصر جامعه‌ساز شاخص، یعنی اصلاح رابطه میان بنده و پروردگار در جای‌جای جامعه و اصلاح روابط اجتماعی میان انسان‌ها، تخصیص به ذکر پیدا کرده‌اند.

ایمان در سراسر قرآن اگر با تعهداتش همراه گردد، آثار ویژه خود را در پی دارد؛ وگرنه نباید منتظر نتایج این باور قلبی، بدون جریان یافتن آن در رفتار انسان‌ها بود:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۲

استاد سید علی خامنه‌ای - که به جرأت می‌توان ایشان را فیلسوف و مفسر اجتماعی نامید - در تفسیر آیه فوق به روشنی به این همراهی ایمان و عمل اشاره دارد و یکی از نویدهای ایمان را بشارت می‌دهد:

۲. انعام، آیه ۸۲.

۱. بقره، آیه ۲۷۷.



آن ایمانی که با ستمگری همراه است، امنیت بر نمی‌دارد. آن ایمانی که تعهد در کنارش نیست، نصرت به مؤمن نمی‌دهد؛ پیروزی او را تضمین نمی‌کند؛ یاری خدا و یاری ذرات طبیعت و تکوین را برای او به ارمغان نمی‌آورد؛ خوشبختی و رستگاری دنیا و خلاصه یک کلام، بهشت دنیوی و اخروی را به او نمی‌دهد.^۱

و چنین است که مؤمن در نگاه قرآن، دارای قدرت‌های بی‌نظیری است؛ نه از جنس قدرت‌های مادی، بلکه نیروهایی که بر تمام عالم ماده احاطه دارند. استاد خامنه‌ای معتقدند: این نظریه که ایمان قلبی برای سعادت انسان کفایت می‌کند و نیازی به عمل وجود ندارد، نظریه‌ای از سوی دست‌های خائن و مزدوران و دشمنان مسلمانان است که در طول تاریخ، آن قدر تبلیغ شده که عده‌ای ساده‌اندیش هم آن را باور کردند. ضرب‌المثل «دلت باید پاک باشد» را ناظر به همین تبلیغ مرموز می‌دانند. دعوت مسمومی که موافق طبیعت و غریزه راحت‌طلبی انسان هم هست. انسان دوست دارد بدون بها و بی‌زحمت، وارد بهشت شود و اگر مبلغی هم این مسئله را تبلیغ کند که ورود در بهشت، نیاز به تعهدات سنگین ایمانی ندارد، بی‌شک مورد استقبال قرار می‌گیرد. اما یکی از آیات جالب توجه در این باره، در سوره مبارکه بقره آمده و سطح و گستره تعهد ایمانی را تا حد زیادی ارتقا می‌دهد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.^۲

خدای متعال در این آیه کریمه، تعهد ایمانی را تا سرحد هجرت و جهاد در راه خدا بالا می‌برد. در واقع تعهد اجتماعی ایمان، خود را در هجرت و جهاد در راه خدا نشان می‌دهد.

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه چهارم، دسترسی در: <https://manviat.ir/iman4>

۲. بقره، آیه ۲۱۸.

هجرت چیست؟ ممکن است کسی تصور کند که این مسئله، تنها در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موضوعیت دارد و امروز موضوعی به نام هجرت معنا و مفهوم ندارد؛ حال آنکه در همه زمان‌ها آیات الهی جریان دارد؛ مثل جریان طلوع و غروب خورشید.^۱

رهبر انقلاب مسئله هجرت را به گونه‌ای که در همه زمان‌ها معنا داشته باشد، این طور توضیح می‌دهند:

مسئله هجرت یکی از دنباله‌های مسئله ولایت است؛ برای خاطر اینکه اگر پذیرفتیم که می‌باید انسان همه نیروهایش، همه نشاط‌های جسمی و فکری و روانی او، با اراده ولی الهی و «والی من قبل الله» به کار بیفتد و خلاصه، انسان باید با جمیع عناصر وجودش بنده خدا باشد، نه بنده طاغوت؛ پس ناچار، این راهم باید قبول کنیم که اگر یک جایی وجود ما هستی ما و همه نیروها و نشاط‌های ما، تحت فرمان ولایت الهی نبود، بلکه تحت فرمان ولایت طاغوتی و شیطانی بود، تعهد الهی ما این است که ما خودمان را از قید و بند ولایت طاغوت رها کنیم، نجات بدهیم، آزاد کنیم و برویم تحت سایه پریمنت ولایت الله. خارج شدن از آن ولایت ظالم و وارد شدن به آن ولایت عادل، اسمش هجرت است.^۲

هجرت با این معنایی که گفته شد، وقتی در کنار جهاد فی سبیل الله قرار می‌گیرد، معنایی خاص پیدا می‌کند.

جهاد هم در ادبیات قرآنی، به معنای قتال نیست؛ بلکه قتال یکی از مصادیق جهاد است. جهاد یعنی نهایت تلاش ناظر به خنثی کردن هدف دشمن، که این می‌تواند جهاد نظامی، فرهنگی، اقتصادی، علمی یا سیاسی باشد. مجاهد

۱. مضمون برخی از روایات ما دال بر اینکه احکام قرآن در تمام زمان‌ها و مکان‌ها جریان دارد.

۲. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه بیست و هشتم، دسترسی در:



فی سبیل الله باید بتواند زمین مبارزه را درست تشخیص بدهد؛ وگرنه بر هر فعالیت، جهاد و مبارزه صدق نمی‌کند.

بنابراین فوق، هجرت و جهاد (مبارزه) از لوازم ایمان شمرده می‌شود و در صورت انضمام این سه به یکدیگر، می‌توان به رحمت خدا امیدوار بود و این مسئله هم این‌گونه تعلیل شده که خداوند، غفور و رحیم است. جالب آنکه مغفرت الهی، در ظرف حرکت و عمل، آن هم در حد هجرت و مبارزه، معنا پیدا می‌کند؛ برخلاف تصور اولیه که مغفرت را در صورت کوتاهی و معصیت معنا می‌کند.

در این آیه، امید به رحمت الهی - یعنی نزول برکات عامه الهی بر یک جامعه - منوط به ایمان و هجرت و مبارزه می‌شود؛ یعنی آحاد مردم جامعه اسلامی، وقتی هم‌افق با نبی شدند و طرح امام را دانستند و طراحی دشمن را ملتفت بودند و بر این اساس، جامعه ایمانی را در برابر طاغوت شکل دادند، رحمت خدا یعنی همه نعمت‌های الهی در این دنیا شامل آنها خواهد شد.

در مجموع، ایمان اگر تا سرحد تعهد اجتماعی، خود را امتداد داد و انسان مؤمن، متعهد به پی‌گیری اهداف مؤمنانه تا شکل‌گیری و رشد جامعه اسلامی شد، ایمان تماماً خود را بسط داده است.

این چنین است که فرد مسلمان اگر نسبت به انقلاب اسلامی - که امروز به مرحله گذار از نظام اسلامی به دولت اسلامی رسیده است - بی‌تفاوت باشد و رسالت و هویت خود را در نسبت با این حقیقت تعریف نکند، باید در ایمان خود شک کند.

آن معنویت و دینداری‌ای که بی‌نسبت با حرکت انقلاب اسلامی خود را تعریف می‌کند، سرابی بیش نیست.

آن اسلامی که در آن هجرت و مبارزه یعنی هزینه دادن حداکثری برای تحقق اهداف نظام اسلامی وجود ندارد، اسلام آمریکایی است و سبب نجات ملت نمی‌شود، که هیچ، خود بالاترین مانع برای غایات بلند اسلامی شمرده می‌شود.

ایمان از روی آگاهی

جزء ۳

ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ۚ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ
بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ ۚ وَكُتُبِهِ ۚ وَرُسُلِهِ ۚ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ
رُّسُلِهِ ۚ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۗ غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ

بقره ۳۸۵

● محمدحسین میرصادقی



وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنَ مَقْبُوضَةً فَإِنْ
 آمَنَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ
 وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ
 بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨٣﴾ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ
 تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفَوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ
 لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨٤﴾
 ءَأَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ
 وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ
 وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ
 ﴿٢٨٥﴾ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ
 وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا
 رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ
 قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا
 وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٨٦﴾



حفظ کنیم



قرائت تحقیق



﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾ رسول الله [خود نیز به عنوان رهبر،] به آنچه بر او از سوی پروردگارش نازل شده، ایمان و اعتماد کامل دارد. ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾ و مؤمنان هم، مانند رسول الله ایمان دارند، همهٔ مؤمنان به خدا و ملائکه اش و کتاب هایش و پیامبرانش ایمان دارند. ﴿لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾ [و براساس ایمان استوارشان گفتند:] میان هیچ یک از پیامبرانش فرق نمی گذاریم، [همهٔ پیامبران در یک مسیرند و اتفاقاً سخن ما به پیروان دیگر پیامبران این است که از مسیر پیامبر خودتان منحرف شده اید؛ بیاوید با هم، مسیر صحیح پیامبران را ادامه دهیم.] ﴿وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ و مؤمنان گفتند: به گوش جان شنیدیم و آگاهانه فهمیدیم و اطاعت کردیم؛ ﴿غُفْرَانَكَ رَبَّنَا﴾ پروردگارا، آموزش تو را خواستاریم ﴿وَأَلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ و سرانجام همه، به سوی توست.



از زمان‌های گذشته در اینکه بین ایمان و علم نسبتی موجود است، مشاجرات جدی وجود داشت. این مشاجرات، منحصر در قلمرو فکری اسلامی نبوده و مسیحیت، یهودیت و سایر ادیان غیرابراهیمی نیز از این مسئله سخن گفته‌اند. در دورانی که «ژینانس» یا نوزایی دینی نامیده می‌شد، تجربه‌گرایان علمی^۱ به نزاع با مسیحیت و فلسفه «اسکولاستیک»^۲ برخاستند. پس از چندین سال درگیری، بنیان‌های دینی مسیحیت نتوانست در مقابل حمله‌های دانش روز دوام بیاورد و به سبب تعالیم مُخَرَّف، متناقض و غیرعقلی، بنیان‌هایش به اشکالات مهمی دچار شد و سرانجام فروریخت.

اصحاب کلیسا نیز برای آنکه به بقای خود ادامه دهند، دست به انتشار یک فکر خطرناک زدند: «ایمان بیاور تا بفهمی». آنها معتقد شدند که اگر به حقیقت خدای سه‌گانه نمی‌توانی علم و آگاهی پیدا کنی، به این دلیل است که ایمان نداری؛ لذا شرط آگاهی و معرفت، ایمان است، نه برعکس.

اما در اندیشه اسلامی، این ماجرا کاملاً متفاوت است. معرفت و ایمان، دو بال انسان برای سعادت است و رشد و کمال انسان، وابسته به هر دوی این‌هاست و داشتن یک بال، باعث اوج گرفتن نمی‌شود. اما آیا ایمان و آگاهی، به یکدیگر وابستگی دارند؟

ایمان با علم متفاوت است و هویت مستقلی دارد. ایمان، عملی اختیاری و عبارت است از التزام و پذیرش قلبی نسبت به چیزی که انسان می‌داند و به آن آگاهی دارد و می‌کوشد که به آن عمل کند. از این رو آگاهی علم انسان با ایمان همراه نیست؛ به همین سبب فرعون با اینکه می‌دانست حضرت

۱. علم به معنای ساینس (science).

۲. فلسفه اسکولاستیک (Scholasticus) یا مدرسی. این فلسفه از ترکیب فلسفه یونانی و تعالیم مسیحیت، برای دفاع از آیین تحریف‌شده مسیحیت به وجود آمد. این مکتب فلسفی در سده‌های میانی و بین سال‌های ۱۱۰۰ تا ۱۵۰۰م در قلمرو مسیحیت رواج داشت.

موسی ﷺ از سوی خداوند فرستاده شده و معجزاتی از سوی خداوند آورده، به او ایمان نیاورد. قرآن در این باره می‌فرماید: ﴿قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَآ أَنْزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ بَصَآئِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يٰفِرْعَوْنُ مَثْبُورًا﴾؛^۱ گفت: قطعاً می‌دانی که این [نشانه‌ها] را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین نازل نکرده است، و به راستی ای فرعون، تو را تباہ شده می‌پندارم...^۲

در نتیجه:

قوام ایمان، به گرایش قلبی و اختیار است؛ برخلاف علم و آگاهی که بدون اختیار هم حاصل می‌شود. از این رو می‌توان ایمان را یک «عمل قلبی اختیاری» دانست؛ یعنی با توسعه در مفهوم «عمل»، ایمان را هم از مقوله عمل به‌شمار آورد.^۳

اما آیا ایمان بدون آگاهی امکان دارد؟

اگر انسان از وجود چیزی - هرچند به صورت ظنی - آگاه نباشد، نمی‌تواند ایمان به آن پیدا کند؛ ولی تنها آگاهی و اطلاع کفایت نمی‌کند؛ زیرا ممکن است امر مورد آگاهی یا لوازم آن، خلاف دلخواهش باشد و گرایش به ضد آن داشته باشد و از این رو تصمیم بر عمل کردن به لوازم آن نگیرد و حتی تصمیم بر عمل کردن به ضد آنها بگیرد؛ چنان‌که قرآن کریم درباره فرعونیان می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا﴾؛^۴ آیات الهی را از روی ستم و برتری جویی انکار کردند، درحالی‌که به آنها یقین پیدا کرده بودند. تنها هنگامی که مشرف به غرق شدن بود، گفت: ﴿... آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ﴾؛^۵ ایمان آوردم به اینکه خدایی جز همان کسی که بنی اسرائیل به او ایمان دارند، نیست.^۶

۱. اسراء، آیه ۱۰۲.

۲. مصباح یزدی، به سوی توه، ص ۵۸.

۳. مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۵۰۳.

۴. نمل، آیه ۱۴.

۵. مصباح یزدی، آموزش عقاید، ص ۵۰۲.

۶. یونس، آیه ۹۰.



اما این ایمان در چه سطحی باید باشد؟ آن‌طور که علامه مصباح می‌فرمایند، ایمان بدون معرفت امکان ندارد و این نشان می‌دهد که یک آگاهی بسیط حداقلی برای ورود به دایره ایمان نیاز است. در ادامه، هرچه این معرفت عمق بیشتری پیدا کند، سطح ایمان در شخص به همان میزان افزایش می‌یابد. پس برای آنکه ایمان در قلب‌های مان بیشتر و بهتر نفوذ کند، تنها راه، افزایش معرفت و آگاهی در متعلق ایمان است.

با توجه به موارد بالا باید گفت: ایمان مراتبی دارد و در مقابل، کفر هم مراتبی دارد.

فیض کاشانی (اعلی الله مقامه) در رساله خود به نام «راه صواب» مراتب ایمان و کفر را این‌گونه برمی‌شمرد:

مرتبۀ اول: گرویدن، گردن نهادن و تن دادن است. این مرحله، پایین‌ترین درجه ایمان است که در آن، شخص به اصل اسلام گردن می‌نهد و دین را می‌پذیرد. در مقابل این مرحله نیز، کفر مرتبۀ اول وجود دارد که شخص، حقانیت اسلام را نمی‌پذیرد و دین را انکار می‌کند و به آن تن نمی‌دهد. این مرتبه از کفر را «انکار و جحد مرحله اول» می‌نامند.

فیض کاشانی پذیرفته نشدن ایمان به سبب استکبار را در این مرحله می‌داند. مانند شیطان که استکبار کرد: **﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبٰٓلٰٓسَ اَبٰٓى وَاَسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ﴾**^۱؛ و چون فرشتگان را فرمان دادیم که بر آدم سجده کنید، همه سجده کردند، مگر شیطان که ابا کرد و تکبر ورزید و از کافران گردید. همین‌طور پذیرفته نشدن ایمان به سبب تقلید کورکورانه از اسلاف و گذشتگان را در این مرحله می‌دانند. آیه ۱۷۰ سوره مبارکه بقره به این مسئله اشاره دارد: **﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا لَبِئْسَ مَا الْفٰٓئِنَا عَلَيْهِ ءَابَآءُنَاۤ اَوْلٰٓؤُاۙ كَانۡ ءَابَآؤُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُوْنَ﴾**؛ و هنگامی که به آنان [که

۱. بقره، آیه ۳۴.

مشرك و كافرند [گویند]: از آنچه خدا نازل کرده، پیروی کنید، می‌گویند: نه، بلکه از آیینی که پدرانمان را بر آن یافتیم، پیروی می‌کنیم. آیا هرچند پدرانشان چیزی نمی‌فهمیدند و راه [حق را به سبب کوردلی] نمی‌یافتند [باز هم کورکورانه از آنان پیروی خواهند کرد؟!].

مرتبه دوم: در این مرحله، ایمان واقعی از صمیم قلب و خالصاً لوجه الله است. نه تنها شخص به ایمان گرویده است، بلکه ایمان خود را خالص می‌کند. ایمان انسان در این مرحله از سطحی‌ترین حالت فراتر رفته، به مرحله قلب وارد می‌شود. در مقابل این مرتبه از ایمان، نفاق قرار می‌گیرد که مرتبه دوم از مراتب کفر است. شخص منافق ایمانش از صمیم قلب نیست؛ او فقط به سبب اغراضی که داشته، ایمان آورده. مثلاً او ایمان آورده تا جان‌ش حفظ شود، یا ایمان آورده تا قوم و قبیله‌اش در خطر نباشند و یا دیگر مقاصد. اصولاً منافق ظاهر و باطنش متفاوت است و در خود قرآن نیز آیات فراوانی در مورد منافقین بحث کرده و سیمای منافقین در سوره مبارکه بقره و دیگر سوره‌ها به خوبی نشان داده شده است. تقابل ایمان و کفر در این مرتبه، در این دو آیه شریفه کاملاً آشکار است: **﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّنَّا قُلْ لَمْ نُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسَلْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾**^۱؛ [برخی از] بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم؛ بگو ایمان نیاورده‌ای؛ لکن بگویید اسلام آوردیم و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده‌های‌تان چیزی کم نمی‌کند. خدا آمرزنده مهربان است.

همین‌طور آیه ۸ سوره مبارکه بقره: **﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَأَمَّنَّا بِاللَّهِ وَيَأْتُونَمِرَ الْأَخْزِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ﴾**؛ و گروهی از مردم (یعنی منافقان) گویند: ما ایمان آورده‌ایم به خدا و به روز قیامت، و حال آنکه ایمان نیاورده‌اند.

۱. حجرات، آیه ۱۴.



مرتبۀ سوم: این مرتبه، مرحلهٔ اقرار زبانی و بروز اعتقاد قلبی است؛ «الایمان عقدٌ بالقلبِ وإقرارٌ باللسان...»^۱. شرط این مرحله آن است که چیزی شخص را از بروز دادن اسلام خود منع نکند. در مقابل این ایمان، مرتبه «جحد» قرار دارد. جحد به این معناست که شخص بعد از اینکه حق را شناخت و درک کرد، به سببی از اسباب نظیر حسد، استکبار، تعصب، هوا و هوس به انکار آن دست بزند. تفاوت این مرحله با مرحله اول در آن است که در مرحله اول، شخص بدون اینکه حق را به درستی بشناسد دست به انکار می‌زند؛ اما در این مرتبه، شخص ابتدا ایمان را کامل می‌فهمد و بعد از شناخت کامل و اعتقاد به درستی آن، با قصد و غرض دست به انکار و تکذیب آن می‌زند. در آیه ۸۹ سوره مبارکه بقره نیز به این مرتبه از کفر اشاره شده است: ﴿...فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ...﴾؛ زمانی که قرآن [که پیش از نزولش آن را با پیش‌گویی تورات می‌شناختند] نزد آنان آمد، به آن کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد.

مرتبۀ چهارم: این مرتبه، گردن نهادن به دین از روی علم، ایمان، آگاهی و معرفت است و کفر این مرتبه نیز کج‌فهمی نام دارد و به آن «ضلالت» نیز می‌گویند. نکته آن است که بسیار باید مراقب این کج‌فهمی بود؛ چراکه این مسئله مانعی محکم برای کسب معرفت درست و یافتن هدایت است. افراط و تفریط در دین و غلو در مورد اشخاص از نظایر همین ضلالت است. بدعت در دین نیز توسط همین افراد صورت می‌گیرد.

مرتبۀ پنجم: این مرتبه، مرتبۀ جوارح و اعمال است («... و عمل بالارکان»)^۲؛ یعنی آنکه شخص پس از اینکه ایمان در قلبش نشست و بر زبانش جاری شد، در اعمال و رفتارش نیز بروز کند. بروز ایمان در اعمال و ارکان، به معنای انجام

۱. حزانى، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ج ۱، ص ۵۷. ۲. همان.

دستورات دین و ترک منهیات و انجام مأمورات است. کفر این مرحله به معنای فسق و عصیان است. در این مرتبه، به طور مجازی به آن «کفر» گفته می‌شود؛ وگرنه در حقیقت، کفر به معنای انکار حقانیت نیست. در حقیقت، سرپیچی از دستور خدا، فسق عملی است؛ چنان‌که خداوند تبارک و تعالی در آیه ۹۷ سوره مبارکه آل عمران آن را متذکر می‌شود: ﴿...وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾؛ و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد، و هر که کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.

در این آیه شریفه به کسانی که از حج سر باز زده‌اند، مجازاً کفر نسبت داده شده، ولی در اصل، منظور آیه، عصیان است.

اوج این مرحله از ایمان را در آیه ۲۸۵ سوره مبارکه بقره می‌توان دید؛ آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ ۗ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ ۗ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ ۗ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۗ غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾؛ رسولان اولین ایمان‌آوردگانند به آنچه خداوند نازل کرده است و مؤمنان به پیروی از رسولان ایمان می‌آورند و نه تنها ایمان قلبی دارند، بلکه می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. پیامبر، خود به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل شده، ایمان دارد و همه مؤمنان به خدا و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان دارند.^۱ شنیدیم و اطاعت کردیم یعنی آگاهانه پا در عرصه ایمان گذاشتیم و ایمان ما ایمانی بی‌پایه و اساس و تقلیدی نیست.

۱. بقره، آیه ۲۸۵.



جمع‌بندی

ایمان دارای مراتبی است و در هر مرتبه، ایمان در شخص عمق بیشتری پیدا می‌کند. از مقوّمات ایمان، آگاهی و معرفت است؛ لذا هرچه معرفت نسبت به متعلق ایمان یعنی خداوند متعال، انبیا علیهم‌السلام، کتب آسمانی، جهان غیب و... بیشتر شود، ایمان در شخص غنی‌تر می‌گردد. شیطان که آرزوی دیرینه‌اش گمراهی بندگان خداست، همواره در صدد است تا ایمان را از اشخاص بگیرد. هرچه ایمان را با کسب معرفت پایدارتر کنیم، احتمال سلب ایمان از انسان کمتر می‌شود؛ به‌ویژه در شرایط حساسی مثل جان دادن. ایمان مهم‌ترین یافته‌ی هر انسانی است و گوهری به‌غایت نایاب، که کل زندگی را باید صرف پرورش آن کنیم. با این حال اگر نه‌تنها گوهر تابناک ایمان را پرورش ندادیم، بلکه در نهایت تأسف آن را از دست دادیم، چه افسوسی از این بیشتر؟!

نویدهای ایمان

جزء ۴

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

آل عمران ۱۳۹

○ محمد مهدی عباسی



* وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
 السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٣﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ فِي
 السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ
 النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٤﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا
 فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ
 وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَنْ يَضِلَّ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا غَيْرًا
 يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾ أُولَئِكَ جَزَاءُهم مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهم وَجَنَّةٌ
 تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ
 ﴿١٣٦﴾ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ
 كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ ﴿١٣٧﴾ هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ
 لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾ وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ
 مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾ إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ
 مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ
 ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٠﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾ نه درباره آینده نگران و ناامید باشید و نه برای گذشته حسرت زده و ناراحت، ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ چراکه شما همیشه برتر و پیروزید؛ به شرطی که مؤمن واقعی باشید. [چون سنت قطعی این است که اگر به خدا اعتماد داشته باشید و طبق دستورات او عمل کنید، هیچ کس نمی تواند شما را شکست دهد و خدا نیز این اعتمادتان را ضایع نمی کند. اما اگر سست شوید یا ایمانتان ضعیف شود، لزوماً برتر نخواهید بود و با شکست خوردن، ناراحتی و ناامیدی تان بیشتر می شود. پس در هیچ حالتی نمی توان به دلیل سستی و خستگی و به امید راحتی مقطعی بیشتر، دست از استقامت در مسیر خدا برداشت.]



﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

و اگر مؤمنید، سستی مکنید و غمگین مشوید که شما برترید.^۱

﴿تَهِنُوا﴾ از ماده «وهن» گرفته شده و «وهن» در لغت به معنای هر نوع

سستی است؛ چه در جسم و تن باشد، و چه در اراده و ایمان.^۲

جمله ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ یک جمله بسیار پرمعناست؛ یعنی

شکست شما در حقیقت برای از دست دادن روح ایمان و آثار آن بوده است.

شما اگر فرمان خدا و پیامبر را در این میدان زیر پا نمی‌گذاشتید، گرفتار چنین

سرنوشتی نمی‌شدید. اما باز هم غمگین نباشید؛ اگر بر مسیر ایمان ثابت

بمانید، پیروزی نهایی از آن شماست، و شکست در یک میدان، به معنای

شکست نهایی در جنگ نیست.^۳

در حقیقت، این آیه مبارکه از میان تمام عوامل پیروزی و شکست، روی یک

عامل اصلی تأکید دارد و آن، ایمان است. به تعبیر دیگر: انسان برای حرکت

موفق در مسیر زندگی خود نیازمند عواملی است. مجموعه این عوامل تنها

به عامل «ایمان» بستگی دارد. ایمان با تعریف درست خود عبارت است از:

آگاهانه، همراه با تعهد عملی، فردی و اجتماعی، همیشگی و در تمام موارد و

مصادیق خودش، نه فقط آنجا که منفعت دارد؛ بلکه حتی جایی که هزینه دارد.

در حقیقت، ارزش ایمان به درستی باید روشن شود. ایمان پیوستگی با تنها

منبع «قدرت، علم، زیبایی، عشق و همه چیز» به اندازه بی‌نهایت است. به

همین دلیل هرآنچه انسان به آن نیاز دارد، در ایمان هست. در قرآن کریم فواید

و آثار بسیاری برای «ایمان» به معنای واقعی آن برشمرده شده است که از

میان آنها به دو دسته از این عوامل که برای حرکت انسان به سمت سعادت و

پیروزی او حیاتی است و در قرآن کریم به مؤمنین بشارت داده شده، می‌پردازیم.

۱. آل عمران، آیه ۱۳۹.

۲. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ذیل آیه.

۳. همان.

با بررسی این عوامل، روشن می‌شود که چرا مسلمین برتر و بالاترند، اگر مؤمن باشند: ﴿وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾.

الف) اطمینان، سکون و امن

این سه حقیقت به هم نزدیکند؛ به همین دلیل در کنار هم آورده شده‌اند.

۱. اطمینان

اطمینان یعنی آرامش و طمأنینه روح و قلب. اما این آرامش در دل اقدام و عمل پدید می‌آید. یک تیم فوتبال را تصور کنید که می‌خواهد حمله کند. اگر او نسبت به هم‌گروهی‌های خود که در خط دفاع و دروازه‌بان هستند، اعتماد داشته باشد، با آرامش حمله می‌کند؛ چراکه مطمئن است آنها اجازه غافلگیر شدن را نمی‌دهند و در صورت حمله متقابل تیم مقابل، به خوبی از دروازه محافظت می‌کنند. این تیم با اینکه سراپا تلاش و کوشش و اقدام است، اما آرامش دارد و مطمئن حمله می‌کند؛ درست برعکس تیمی که نسبت به خط دفاعی و دروازه‌بان اعتماد ندارد و هر لحظه احتمال می‌دهد که آنها در حمله تیم مقابل گل بخورند. این تیم در حمله هم آرامش و اطمینان ندارد و مضطرب است و تشویش دارد.

در مورد مؤمنین و اعتماد آنان به خدای متعال، این آرامش و اطمینان به معنای واقعی کلمه موجود است. دل مؤمن به خدای متعال مطمئن است به همین خاطر اولاً از ورود در صحنه‌های «جهاد» نمی‌ترسد و ثانیاً وقتی وارد صحنه جهاد شد هزینه‌ها و سختی‌ها او را از راه به‌در نمی‌کند. برای روشن شدن این مفهوم، خوب است به واکنش دو دسته از مسلمانان در ماجرای جنگ احزاب توجه کنیم:



قرآن کریم دو گونه از مؤمنین را تصویر می‌کند: مؤمنین ضعیف و مؤمنین قوی. وقتی ایمان ضعیف شد، اطمینان و آرامش جای خود را به ترس و اضطراب و تشویش می‌دهد. بعد از اینکه در جنگ خندق حدود ده هزار نفر از مشرکین مدینه را محاصره کردند، فشار روانی سنگینی بر مسلمین وارد شد. خدای متعال از فشاری که مسلمین تحمل می‌کردند، با آیه شریفه **﴿إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ﴾**^۱ یاد کرده است. تعبیر «چشم‌ها خیره و جان‌ها به گلو رسیده بود» وضعیت سخت مسلمین را نشان می‌دهد. خدای متعال این محاصره را زمینه‌ای برای «امتحان» مؤمنین می‌داند و آن را اضطرابی سخت برای آنها قلمداد می‌کند: **﴿وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا﴾**^۲.

مواجه شدن با مشرکین و وجود برخی قهرمانان عرب، مثل «عمرو بن عبدود» موجب شد تا برخی گمان‌ها شکل بگیرد: **﴿وَتَطْمَنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا﴾**^۳ یعنی منافقین و کسانی که بیمار دل بودند، آن روز گفتند: کفار به زودی غلبه می‌کنند و بر مدینه مسلط می‌شوند. بعضی دیگر گفتند: به زودی اسلام از بین می‌رود و اثری از دین نمی‌ماند. بعضی دیگر گفتند: جاهلیت دوباره جان می‌گیرد. بعضی دیگر گفتند: خدا و رسول او مسلمانان را فریب دادند: **﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾**^۴.

در برابر این گروه، مؤمنینی که به واقع به خدای متعال و نیروی بی‌پایان الهی ایمان داشتند، می‌گفتند: **﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا﴾**^۵؛ این فشارها ناشی از ابتلائات و آزمایش‌هایی است که خدا و رسول ﷺ به ما وعده داده بودند و همین فشارها موجب افزایش تسلیم و ایمان آنان شد.

۱. احزاب، آیه ۱۰.

۲. احزاب، آیه ۱۱.

۳. طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۴۲۸.

۴. احزاب، آیه ۲۲.

۵. احزاب، آیه ۱۲.

این دو تصویر معنای اطمینان را روشن می‌کند: یک گروه در مواجهه با گرفتاری‌ها و سختی‌ها به شدت متزلزل می‌شود، و گروهی دیگر نه تنها به هم نمی‌ریزد و مطمئن است، بلکه بر ایمان و تسلیمش افزوده نیز می‌شود. این را «اطمینان» می‌گوییم.

در صحنه واقعه کربلا بعد از آنکه حضرت اباعبدالله علیه السلام متوجه شد لشکر به جای آب دادن به کودک شش ماهه، با تیر سه شعبه او را سیراب کردند، فرمودند: «هَوَّنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ يَعْينِ اللهُ!»^۱ این مصیبت بر من آسان است؛ چراکه در محضر خداست.

۲. سکون

«سکون» هم به معنای بی‌حرکی و دست روی دست گذاشتن نیست. به معنای راحت‌طلبی و کنارگرفتن از وظایف و تکالیف و جهاد برای حفظ شرایط دلخواه هم نیست. سکون کنار گذاشتن جهاد و مبارزه و تلاش هم نیست. در جنگ حنین که بعد از فتح مکه اتفاق افتاد، این مسلمانان بودند که به لحاظ تعداد نیرو و تجهیزات، از دشمن برتر بودند و همین موجب غرور آنها شد و همین غرور هم کار دست مسلمین داد و موجب شد که آنها در کمین بزرگ دشمن گرفتار شوند. در آیات ۲۵ به بعد سوره مبارکه توبه، قرآن به زیبایی وضعیت سختی که مسلمین گرفتار آن شدند را بیان می‌فرماید: ﴿...وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْيَبْتَكُمْ كَثُرَتْكُمُ فَلَئِمْنَا عَنْكُمْ شَيْئًا وَصَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ﴾.

بعد از اینکه در کمین گرفتار شدند، آنچنان فشار دشمن زیاد شد که زمین با تمام گستردگی‌اش بر شما تنگ شد و فرار کردید. در این لحظات

۱. موسوعة الامام علي بن أبي طالب عليه السلام، ج ۸ ص ۴۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶؛ سیدبن طاووس، اللهوف، ص ۱۱۶.



بسیار حساس که اندک درنگی موجب می‌شد شیرازه سپاه رسول اکرم ﷺ از هم بپاشد و مسلمین شکست سختی بخورند، خداوند نصرت خود را شامل حال مسلمین کرد و ترس و اضطراب آنها را زدود که قرآن از آن تعبیر به «نزل سکینه» می‌کند. با این سکون، همه عوامل ترس و تشویش رفت و در نتیجه، بعد از فرار اولیه، با آرامش بازگشتند و دشمن خود را به سختی شکست دادند: ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾^۱

با این توضیح، معنای «سکون» روشن می‌شود. در صحنه مبارزه و حرکت، گاهی فشارها و سختی‌ها موجب تزلزل انسان می‌شود؛ به طوری که این تزلزل ممکن است حتی به رها کردن و فرار از صحنه مبارزه و انجام تکلیف بیانجامد، زدودن این ترس‌ها و اضطراب‌ها و تشویش‌ها و رسیدن به آرامش برای «ادامه مبارزه» و «استقامت» را قرآن تعبیر به «سکینه» می‌کند.

۳. امن

امنیت یک امر اجتماعی است که لازمه به دست آوردن حقوق عموم مردم است. تا امنیت نباشد، کار اقتصادی و حرکت معنا نخواهد داشت. اما آنچه در اینجا محل بحث است، امنیت اجتماعی نیست؛ بلکه امن روحی است.

امن نداشتن، تزلزل و اضطراب و بیم و هراس است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾^۲

یاد خدا جاذبه‌ای است که از همه جاذبه‌های دیگر برای مؤمن قوی‌تر است. به همین دلیل است که با یاد خدا همه تشویش‌ها و اضطراب‌ها جای خود را به آرامش و اطمینان می‌دهد. علت اینکه نماز در میان عبادات توصیه‌های فراوان دارد، همین است. نماز یاد خداست؛ ذکر خداست و خاصیت ذکر خدا این است

۲. رعد، آیه ۲۸.

۱. احزاب، آیه ۲۶.

که انسان را از وسوسه‌ها و جاذبه‌های دیگر، غیر از محبت الهی باز می‌دارد و دل آرامش پیدا می‌کند. یاد خدا این خاصیت را دارد و ما برای ادامه دادن به مسیر بندگی، چقدر به این آرامش‌ها نیاز داریم!

در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام خدای متعال محاجه قومش را نقل می‌کند. آنچه آنها به ابراهیم گفتند و پاسخی که ابراهیم علیه السلام به ایشان فرمود، برای ما بسیار مهم است؛ چراکه دقیقاً آنچه به ابراهیم گفتند، به بقیه مؤمنین هم می‌گویند:

قرآن می‌فرماید: ﴿وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحِبُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِي وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾^۱

از پاسخ ابراهیم علیه السلام روشن می‌شود که قومش به دنبال ترساندن ابراهیم از بت‌ها و قدرت خودشان بودند. آنها خروج ابراهیم را از آیین و رسوم خودشان و پرستش خدای متعال را موجب نزول بلاها و گرفتاری‌ها می‌دانستند. به تعبیری: می‌گفتند آنها تو را بدبخت و روزگارت را سیاه می‌کنند. مثل اینکه امروز هم برخی آمریکا را ابرقدرتی می‌دانند که مخالفت با خواست او و مبارزه با منافع او و حرکت برخلاف میل او را موجب بدبختی و فشار می‌دانند. دقیقاً همین محاجه را با حضرت ابراهیم علیه السلام هم انجام می‌دادند.

ابراهیم پاسخ می‌دهد: خدای متعال مرا هدایت کرده و علم و دانشش بر همه چیز احاطه دارد؛ یعنی او از حقیقتی سخن می‌گوید که تمام وجودش گواه اوست. هدایت الهی را دارم، بدون هیچ شک و تردیدی. گسترده بودن دانش الهی هم امری یقینی برای ابراهیم است.

شما بدون دلیل از بت‌ها پی‌روی می‌کنید و من با دلیل روشن از خدای متعال تبعیت می‌کنم. کدام یک از ما به امنیت و آرامش سزاوارتریم؟ ﴿فَأَيُّ

الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾^۲

۲. انعام، آیه ۸۱.

۱. انعام، آیه ۸۰.



ب) اطمینان به ثمربخش بودن

اگر کسی کار خودش را ثمربخش بداند و امید رسیدن به نتیجه را داشته باشد، محکم و با انگیزه حرکت می‌کند؛ اما اگر تردید داشته باشد و احتمال بدهد که تلاش‌هایش به نتیجه دلخواه نمی‌رسد یا اصلاً به نتیجه نمی‌رسد، آن‌گاه حتی ممکن است حرکت را اساساً آغاز نکنند یا در میانه مسیر کار را رها کنند.

قرآن به ما می‌آموزد که تلاش‌های مؤمنین هرگز بی‌نتیجه نخواهد بود. آیه ۱۴۳ سوره بقره در مورد ثمربخش بودن ایمان مؤمنین می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾.

با توجه به این آیه مبارکه، هیچ حرکت و اقدامی از مؤمنین نیست که هدر برود و ضایع گردد. این معنا در آیات دیگری از قرآن کریم با عبارت‌ها و مضامین مختلف تکرار شده است؛ از جمله این آیات عبارتند از:

آیه ۱۳۶ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۹ آل عمران؛ آیه ۹ مائده؛ آیه ۱۷۰ اعراف؛ آیه ۲۸ انفال؛ آیه ۲۲ و ۱۲۰ توبه؛ آیه ۱۱ و ۱۱۵ هود؛ آیه ۵۶ و ۹۰ یوسف؛ آیه ۳۰ کهف؛ آیه ۵۸ عنکبوت. این آیات دلالت بر این معنا دارند که اجر محسنین و مؤمنین هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت و تلاش مؤمنین حتماً ضایع نخواهد شد.

این ضایع نشدن تلاش‌های مؤمنین در شکل‌گیری «امید» و حفظ آن، بسیار مهم و کلیدی است. مؤمن بنا بر وعده الهی تلاش‌های خود را در برابر خدای متعال می‌بیند و می‌داند؛ بنابراین این وسوسه که کارهای تو چه نتیجه‌ای دارد، یا چه کسی کارهای خیر تو را می‌بیند، در دل مؤمن تردید ایجاد نمی‌کند و او را از انجام وظایف و تکالیف خود باز نمی‌دارد؛ چراکه وعده الهی را صادق می‌داند: ﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾^۱.

همین امید به اثربخشی فعالیت‌ها، در شکل‌گیری و تشدید تلاش‌های مؤمنین بسیار اثرگذار خواهد بود، ان شاء الله.

۱. کهف، آیه ۳۰.

ایمان و پایبندی دائمی به تعهدات

جزء ۵

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا

نساء ۶۵

● محمد حاجی حیدری



با توجه به دشوار بودن حفظ این آیه برای عموم مخاطبین، آیه مشابه دیگری با همین موضوع در صفحه بعد برای حفظ انتخاب شده است.

* لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ
 سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾ إِنْ بُدِّ وَآخِرًا أَوْ تُحْفَوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ
 اللَّهَ كَانَ عَفْوًا قَدِيرًا ﴿١٤٩﴾ إِنْ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
 وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ
 بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ
 سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكٰفِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا
 مُهِينًا ﴿١٥١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ
 مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرَهُمْ طَوْعًا وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
 ﴿١٥٢﴾ يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ
 سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرًا مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا ارٰنَا لِلَّهِ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ
 الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ
 الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَأَتَيْنَا مُوسَىٰ سُلْطٰنًا مُبِينًا ﴿١٥٣﴾
 وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِيثَاقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا
 وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿١٥٤﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقّق



﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ همانا کسانی که [منافقند و] به خدا و پیامبران‌ش کفر می‌ورزند، [هرچند در ظاهر ادعای ایمان دارند اما واقعاً مؤمن نیستند] ﴿وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ و می‌خواهند بین خدا و پیامبران‌ش دوگانگی ایجاد کنند و [به همین خاطر می‌گویند: بعضی از دستورات پیامبر، از سوی خدا نیست؛ تا بتوانند از بعضی دستورات دین اطاعت نکنند] ﴿وَيَقُولُونَ نُوْمَنُ بِبَعْضِ وَنَكْفُرُ بِبَعْضِ﴾ [و در نتیجه] می‌گویند به بعضی [از دستورات دین] ایمان می‌آوریم و به بعضی کفر می‌ورزیم. [هرجا دین به مذاقشان خوش نیاید آن را کنار می‌زنند!] ﴿وَيُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾ و [به این صورت] می‌خواهند بین ایمان و کفر، مسیری برای خودشان دست و پا کنند؛ ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا﴾ اینان حقیقتاً کافرند [و مسیرشان کاملاً مسیر کفر است نه چیزی میان ایمان و کفر] ﴿وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا﴾ و برای کافران، عذابی ذلیل‌کننده آماده کرده‌ایم [که چون اینها هم کافرند، شاملشان می‌شود. چیزی میان ایمان و کفر، با دین سفارشی نداریم. یا باید بنده خدا باشیم و دین را در هر حالی اطاعت کنیم و یا کافریم].



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱.

از منظر قرآن کریم، ایمان حقیقی مؤلفه‌هایی دارد که در صورت نبود آنها، ادعای ایمان و مؤمن بودن گزاف است. یکی از موارد وقوع ایمان، این است که فقط در قلب نماند و آثار آن در اعضا و جوارح فرد، مشهود باشد و امتداد یابد. ایمان، آگاهانه انتخاب می‌شود و همراه با تعهدات و احساس مسئولیت است. فقیری کنار راهی نشسته بود و گریه می‌کرد. مردی با چندین نان در بغل می‌گذشت و او را دید. کنارش نشست و دلیل گریه‌اش را پرسید. فقیر از گرسنگی شکوه کرد. رهگذر نان به دست، دستمالی از جیبش درآورد و جلوی صورت گرفت و زار زار گریه کرد. فقیر که دلش برای او سوخته بود، از وی خواست تا یکی از نان‌ها را به او بدهد تا هر دو از گریه برهند. رهگذر گفت تا شب هم اگر بخواهی برایت گریه می‌کنم، اما لقمه‌ای نان نمی‌دهم!

کسی که دم از ایمان می‌زند، باید تلاش کند تا در انتخاب‌های خود که لحظه لحظه زندگی او را شامل می‌شود، حکم خدا را بر هر چیز دیگر ترجیح دهد و به آن عمل کند؛ تعهد و مسئولیتی که مقطعی و دل‌بخواهی نیست. خداوند در سوره نساء، آیه ۶۵ می‌فرماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾؛ به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را داور قرار دهند؛ نه فقط داوری را به نزد تو آورند، بلکه هنگامی که تو در میان آنها حکمی کردی، خواه به سود آنها باشد یا به زیان آنها، علاوه بر اینکه اعتراض نکنند، بلکه از آنچه قضاوت کرده‌ای، در دل خود نیز احساس ناراحتی ننمایند و کاملاً تسلیم باشند.

۱. نساء، آیه ۶۵.

آنهایی که هر زمان حق به جانبشان است، به قضاوت و نظر پیامبر ﷺ تن می‌دهند، اما آنجا که حق به جانبشان نیست و می‌دانند علیه آنها حکم خواهد شد، تن به قضاوت پیامبر ﷺ نمی‌دهند، طبق فرهنگ قرآن مؤمن نیستند.

این‌گونه نیست که هر وقت سود و بهره شخصی ایجاب کرد و با نام ایمان و با تظاهر به عمل توانست به مراد شخصی اش برسد، اسمی از ایمان بیاورد؛ اما آنجا که ایمان و عمل برای او سود و منفعتی ندارد، بلکه همراه با هزینه دادن است، از اسلام و تعهدات آن روی‌گردان باشد. این‌گونه افراد از منظر اسلام مؤمن نیستند. از منظر قرآن، تسلیم بودن و تعهد در برابر احکام الهی باید همیشگی باشد. خداوند صریحاً قوم بنی‌اسرائیل را توبیخ می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾^۱ چون آنجا که بحث جهاد و هزینه دادن مطرح می‌شود، به حضرت موسی ﷺ می‌گویند: ﴿فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرُؤُكَ فَتَتَّبِعَانَا هُنَا فَعِيدُونَ﴾^۲؛ تو و پروردگارت بروید مشغول جنگ بشوید، ما اینجا نشسته‌ایم.

امام حسین ﷺ در مسیر کربلا می‌فرماید: «النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا، وَالدِّينُ لِعَقِّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ، فَإِذَا مُخَّصَّوْا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ»^۳؛ به‌راستی که مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنهاست. تا جایی که دین وسیله زندگی آنهاست دیندارند و هنگامی که در معرض امتحان قرار گیرند، دینداران کم می‌شوند.

به تعبیر حضرت آیت‌الله جوادی آملی: بعضی دین‌آدامسی دارند. (این آدامس مادامی که مختصر لذتی دارد، وقتی شیرینی دارد در فضای کام و دهان می‌چرخد، وقتی مزه‌اش را از دست داد آن را دور می‌اندازند).^۴ آنجا که بحث تسلیم بودن مطرح می‌شود و هزینه‌ای دارد، «قَلَّ الدِّيَانُونَ».

۱. بقره، آیه ۸۵.

۲. مائده، آیه ۲۴.

۳. حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵.

۴. https://www.dinonline.com/3239/..._trashed-2059



بر این اساس، سنت تمحیص در قرآن از این جهت است که مؤمنان واقعی از غیرواقعی تمیز داده شوند. «تمحیص» یعنی خالص سازی و زلال کردن. هم ایمان مؤمنان باید خالص، ناب و زلال شود و هم جامعه ایمانی باید از مؤمنان بدلی و دروغین پیراسته گردد. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ﴾^۱

﴿وَلَقَدْ فِتْنٰنَا الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلْيَعْلَمَنَّ اللّٰهُ الَّذِيْنَ صَدَقُوْا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِيْنَ﴾^۲

﴿الَّذِيْ خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْعَفُوْرُ﴾^۳

برخی نماز و روزه که بی خطر است را انجام می دهیم، ولی وقتی به امر به معروف و نهی از منکر و جهاد که می رسیم، اقبالی نداریم و اعتنایی نمی کنیم. قرآن صریحاً می فرماید: این گونه افراد مؤمن نیستند و ایمان باید همه جا و با همه کس و در هر زمانی محفوظ باشد. قرآن مؤمنین را این گونه معرفی می کند: ﴿اِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِيْنَ اِذَا دُعُوْا اِلَى اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِۦ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اَنْ يَقُوْلُوْا سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا وَاُوْتِيَتْكَ هُمْ اَلْمُفْلِحُوْنَ﴾^۴

مؤمن حقیقی کسی است که پیوسته و در همه جا و همه وقت، با دل و در عمل، تسلیم حکم خدا و رسول اوست. ایمانی که بدون تسلیم قلبی باشد، می تواند انسان را بر زمین بزند؛ همچنان که شیطان را زمین زد؛ آنجا که به جای سجده بر امر خدا، بر هوای نفس سجده کرد و از جایگاه والایی که داشت، به زیر افتاد. بنابراین دقت کنیم، آن ایمان و تبعیتی که بر اساس هوا و هوس باشد، در حقیقت ایمان نیست.

احکام دین مجموعه ای به هم پیوسته است، همانند حروف الفبا است که بعد از «الف»، «ب» می آید و تا آخر ادامه می یابد و گزینشی و دل بخواهی نیست. داستان دین، داستان شیربی یال و دمی که در مثنوی به آن پرداخته شده، نیست.

۱. آل عمران، آیه ۱۴۱.

۲. عنکبوت، آیه ۳.

۳. آل عمران، آیه ۱۴۱.

۴. نور، آیه ۵۱.

احکام دین همه حوزه‌ها و شئون زندگی را دربرگرفته و محدود به جای خاصی نیست. هم حوزه اجتماعی و هم حوزه فردی را دربرمی‌گیرد. امروزه تفکر سکولاریسم معتقد است که دین نباید و نمی‌تواند وارد حوزه سیاست و نظامات اجتماعی بشود. دین چنین حقی ندارد که بخواهد وارد مسائل اجتماعی بشود و سیاست، نظام اجتماعی و مدیریت جامعه را بر عهده بگیرد. اگر هم کسی به دین معتقد باشد، دین برای نماز، روزه و کارهای شخصی و مسائل قلبی است. حوزه دین، حوزه ارشاد، انذار و تبلیغ امور معنوی و فردی است و به امور جامعه کاری ندارد. به عبارتی: دین حداقلی را پذیرفته اند و مصداق این آیه‌اند: ﴿الَّذِينَ جَعَلُوا الْفِرْعَانَ عِضِينَ﴾؛^۱ همانان که قرآن را پاره پاره کردند (به برخی از آن عمل کردند و بعضی را رها نمودند).

جدایی دین از سیاست، به معنای محدود کردن اسلام به زندگی شخصی است و موجب آسودگی خاطر استعمارگران برای چپاول بیشتر می‌گردد؛ زیرا دیگر مفاهیمی مثل سیاست و حکومت و جهاد جایی در اندیشه مسلمان ندارد تا با تفکرات زیاده‌خواهی مستکبرین مقابله کند.

این در حالی است که اصل تولد اسلام از اول، با رویکرد سیاسی بود. نبی مکرم اسلام ﷺ در آغاز هجرت، از همان ابتدا که توانست خود را از دشواری‌های حضور در مکه نجات دهد، اولین کاری که کرد، امری سیاسی بود؛ بنای جامعه اسلامی، تشکیل حکومت اسلامی، تشکیل نظام اسلامی، تشکیل یک جامعه همراه، برپایی احکام اجتماعی مانند جهاد و قضاوت.

اسلام صرفاً یک اعتقاد و عمل فردی نیست؛ بلکه برنامه‌ای برای اداره زندگی بشر است. متأسفانه تفکرات سکولار در میان مسلمانان نیز رسوخ کرده است؛ به‌طوری که امروزه در مسئله غزه می‌بینیم که بسیاری از کشورهای به‌ظاهر

۱. حجر، آیه ۹۱.



اسلامی همانند ترکیه، عربستان و امارات و... درحالی که می‌توانند با قطع رابطه اقتصادی با اسرائیل و قطع شریان‌های حیاتی این رژیم، به نابودی هرچه سریع‌تر آن کمک کنند و مانع کشتار گسترده مردم فلسطین و غزه شوند، اما به خاطر مطامع مادی دنیوی و ترس از زورگویان عالم، در عمل کاری انجام نمی‌دهند و احکام دین در سیاست خارجی آنها جایی ندارد و تنها در بیانیه محکوم می‌کنند و در عمل اقدامی نمی‌کنند.

به عبارتی: در این کشورها دین در تمام لایه‌های زندگی جاری نیست و همه شئون جامعه را در بر نگرفته است. برخی احکام را انتخاب و برخی دیگر مانند احکام اجتماعی که مهم‌ترین بخش‌های دین است را رها می‌کنند و خلاصه دین را دلبخواه برمی‌گزینند و در واقع مصداق این آیه‌اند: **﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا﴾**^۱.

مؤمن کسی است که تمام قرآن را بپذیرد و بگوید «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»، یعنی همه آنچه نازل شده، از جانب پروردگار است؛ نه آنکه نسبت به بعضی بی‌اعتنا باشد. عقب‌ماندگی دنیای اسلامی، تفرقه و ضعف فکری و عملی آن، معلول عمل نکردن کامل به تمام دستورات دین است. به عبارتی: راه علاج واقعی و برطرف کردن زخم‌های دنیای اسلام در عمل کردن کامل به دین و احکام اسلامی است.

۱. نساء، آیه ۱۵۰.

نویدهای ایمان

جزء ۶

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا

نساء ۱۷۴

محمد رضا سعادتى



يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ
 إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ
 أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً
 انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ
 لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا
 ﴿١٧١﴾ لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا
 الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ
 فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا
 الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
 وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧٣﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ
 قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا ﴿١٧٤﴾
 فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ
 فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق



﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ﴾ ای مردم! ﴿قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَنٌ مِّن رَّبِّكُمْ﴾ دلیل قاطعی، [یعنی قرآن، برای اتمام حجت و هدایت شدنتان] از سوی پروردگارتان آمد. [این قرآن اتمام حجت می‌کند و بهانه‌ای برای هدایت نشدن باقی نمی‌گذارد] ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا﴾ و برای شما، نور مورد نیاز برای روشن ساختن مسیر زندگی‌تان نازل کردیم [که این نور، همان قرآن است]، ﴿مُهِينًا﴾ نوری واضح و روشن‌کننده. [هدایت قرآن مثل نور است و برای کسانی مفید خواهد بود که ایمان واقعی داشته باشند. نور ایمان به قرآن، در هر نقطه‌ای از مسیر، ادامه مسیر را روشن می‌کند و نیازی نیست - جز به اجمال در تعیین هدف و نوید آرمان‌ها - همه جزئیات مسیر را از اول نشان دهد].



﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾^۱

نتیجه و ثمره ایمان واقعی به خدا چیست؟

چه مزدهایی به جامعه ایمانی داده شده است؟

ایمان، موتور محرک هر جامعه‌ای است. جامعه‌ای زنده است که دارای ایمان باشد. ایمان صرفاً گرایش قلبی نیست؛ بلکه باید تا جزئی‌ترین لایه‌های اجتماعی، امتداد داشته باشد. ایمان با خود تعهداتی را به همراه دارد که فرد و جامعه با ایمان اگر به آن تعهدات پایبند باشد، می‌تواند بر مشکلات فائق آیند و به سرانجام برسند؛ چراکه خاصیت ایمان، آن است که حرکت می‌آفریند. علاوه بر ویژگی‌های فردی و انسانی، لایه‌های اجتماعی نیز از این امر مستثنا نیست. اجتماع، بستری برای رشد و کمال است؛ یعنی جامعه‌ای که به سمت الهی شدن می‌رود، در لایه‌های اجتماعی باید نقص‌ها را بر طرف کند و دنیای آبدادی داشته باشد. البته همه اینها برای رسیدن به آرامش نهایی و وصال خدای متعال است. در لایه اجتماعی نیز ایمان است که انگیزه حرکت در سختی‌ها و مصیبت‌ها را به انسان می‌دهد تا مشکلات را پشت سر بگذارد.

در این میان، جامعه با ایمانی که مسیر رسیدن به کمال نهایی را طی می‌کند، از جانب خدای متعال نویدها و مزدهایی را دریافت می‌کند؛ یعنی این‌گونه نیست که تلاش جامعه الهی بی‌جواب بماند. نویدهایی که به مؤمنین داده شده، در انگیزه‌بخش بودن و اطمینان‌دادن به آینده مسیر نیز مهم است و موجب ثبات قدم جامعه و رفع ابهام و تحیرها و ناامیدی‌ها می‌شود.

سعادت جامعه در گرو ایمان است. ایمانی که با خود عمل می‌آورد و تعهدآفرین است، تمام شرایط خوشبختی فرد و جامعه را با خود می‌آورد.

آیه شریفه می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾؛ طبق این آیه، راه و دلیل از سوی خدای متعال فرستاده

۱. نساء، آیه ۱۷۴.

می‌شود؛ یعنی انسانی که با ایمان وارد صحنه می‌شود، این‌گونه نیست که خدای متعال، او را رها کند و راهنما، انگیزه و نویدها را برای او نفرستاده باشد. خداوند مژده و نوید همه عناصر سعادت را به انسان و جامعه می‌دهد. نشان دادن و بیان کردن نویدها یکی از مهم‌ترین کارهایی است که خدای متعال در قرآن انجام داده است؛ زیرا حقیقتاً جامعه‌ای که اینها را بداند، بپیمودن مسیر برای او لذت‌بخش‌تر، باانگیزه‌تر و مطمئن‌تر خواهد شد.

برای بهره‌مند شدن از سعادت همه‌جانبه و کامل، آدمی به چه چیزهایی محتاج است؟ انسان برای اینکه سعادت‌مند باشد، چه چیزهایی احتیاج دارد؟ آن چیزهایی که انسان احتیاج دارد تا به طور کامل و همه‌جانبه سعادت‌مند باشد، تماماً به مؤمن و بر ایمان نوید داده شده.^۱

حال که ایمان متعهدانه برای خوشبختی جامعه مهم است، باید ببینیم در مقابل آن، انسان و جامعه به چه چیزهایی احتیاج دارند و نویدهای قرآن برای آن‌ها چیست؟

یک: انسان محتاج است به اینکه هدف و سرمنزل سعادت را بشناسد. بداند به کجای خواهد برسد. بداند برای چه هدفی می‌خواهد تلاش بکند. دو: و اینکه پرده‌های جهل و غرور و پندار و هر آن چیزی که گوهر بینش و خرد او را در حجابی ظلمانی می‌پیچد و نیروی دیدن و فهمیدن را از او می‌گیرد، زائل گردد.

سه: و اینکه در راه طولانی‌اش به سوی سعادت، از دغدغه‌ها و وسوسه‌های درونی که توان فرساتر از عامل‌های بازدارندهٔ برونی است بَرهد. چهار: و اینکه تلاش خود را ثمربخش بداند؛ امیدوار باشد که این تلاش به جایی می‌رسد.

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه ششم، دسترسی در:



پنج: و اینکه لغزش‌ها و خطاهایش قابل جبران و مورد بخشایش باشد.
شش: و اینکه در همه حال، از دستاویز تکیه‌گاهی مورد اطمینان
برخوردار باشد.

هفت: و اینکه در مواجهه با دشمن‌ها و دشمنی‌ها، از نصرت و مدد
خدا برخوردار گردد.

هشتم: و اینکه بر جبهه‌ها و صف‌های مخالف برتری و رجحان
داشته باشد؛ بداند که بالاخره برتری و رجحان و ارجحیت برای اوست.
نهم: و اینکه بر دشمنان راه و هدفش که مانع و خنثی‌کننده تلاش
اویند، پیروز گردد.

دهم: و اینکه عاقبت، از همه سختی‌ها و فشارها و بندها و حصارها،
رسته و به مقصود و منظور خود نائل گردد؛ برسد به آن سرمنزل.
یازدهم: و اینکه در همه حال، در راه و در منزل، از ذخیره‌هایی که
برای آدمی در این جهان مهیا گشته، بهره‌مند و برخوردار گردد.

و بالاخره بعد از تمام اینها که اینها در دوران زندگی و تلاش و بیداری
انسان به وقوع می‌پیوندد، بعد هم که مُرد، بعد هم که این چراغ خاموش
شد، بعد هم که به ظاهر، با جمادی برابر شد، تازه رشته استفاده‌اش خاتمه
نپذیرد؛ اول استراحتش باشد؛ اول پاداش‌گیری و اجر بردنش باشد؛ اول
نقطه و اول قدم راحتی و عیشش محسوب بشود.^۱

قرآن همچون نوری ست که راه را به روشنی به انسان نشان می‌دهد و
قواعدی را که ذهن عادی بشر از درک آنها عاجز است، به بشر می‌نمایاند.
انسان مؤمن که قواعد نصرت الهی را می‌فهمد، کار خود را دارای سرانجام
نیک می‌داند و در تمام مشکلات، خداوند را پشتیبان خود می‌یابد و نور امیدی

در دلش زنده می‌شود که هرگز خاموش شدنی نیست. انسان امیدوار، شیوه و سرعت حرکتش با دل ناامید متفاوت است. ثمربخش بودن تلاش انسان و امیدواری به آینده، از مسائل بسیار مهم و راهبردی است. قاعدتاً جامعه ایمانی در صورتی می‌تواند از ایمان خود نهایت استفاده را ببرد و در صورتی می‌تواند در برابر مشکلات، بن‌بستی نبیند که امیدوار باشد.

در واقع امید، ایمان را زنده و نوبه‌نو می‌کند. اگر امید و ثمربخش بودن از ناحیه خدای متعال به عنوان نوید مطرح نمی‌شد، جامعه نسبت به آینده خودش در حالت ابهام، تردید، شکست و ندیدن دارایی و پیشرفت‌ها بود.

امروز ترویج ایمان و امید، وظیفه همگان است و مسئله ایمان و امید باید از لحاظ فکری حل شود و بعد به صورت گفتمان عمومی جامعه تبدیل شود؛ چرا که ترویج ایمان و امید است که جامعه را به مقصد می‌رساند. اگر جامعه‌ای در این مسیر قدم حقیقی برداشت، «لَتَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۱ صورت می‌گیرد و خدای متعال راه‌های گشایش را نشان می‌دهد.

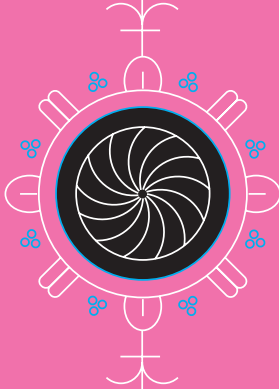
گفتمان کردن ایمان و امید در جامعه، زنده‌کننده مردگان، بیدارکننده غافلان، ساکت‌کننده خائنان و خوارکننده دشمنان است. در هیچ مرحله‌ای از انقلاب اسلامی ذره‌ای ناامیدی نباید احساس شود؛ چرا که «لَا تَمُنُّوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ»^۲ سخن حقیقی است.

الحمد لله كما هو أهله

۲. زمر، آیه ۵۳.

۱. عنکبوت، آیه ۶۹.





فصل دوم

توحید و جدیگریت



توحید در جهان بینی اسلامی

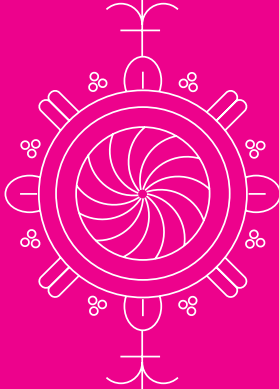
توحید در ایدئولوژی اسلامی

عبادت و اطاعت انحصاری خدا

روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا

توحید و نفی طبقات اجتماعی

تأثیرات روانی توحید



توحید در جهان بینی اسلامی

جزء ۷

ذَٰلِكُمْ أَ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ

أنعام ۱۰۳

● فرهاد نقدی



ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ
 وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٠٢﴾ لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ
 الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾ قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ
 فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ
 ﴿١٠٤﴾ وَكَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِيُقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ
 يَعْلَمُونَ ﴿١٠٥﴾ اتَّبِعْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 أَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ
 عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾ وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ
 يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَٰلِكَ زَيَّنَّا
 لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ آيَةٌ
 لِيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا
 جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٩﴾ وَنَقَلِبْ أَفْعَادَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ
 يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق



«ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ» خدا [یی با این عظمت که نشانه‌های عظمتش در آیات پیشین بیان شده،] پروردگار شماست [و با این عظمت، دیگر جایی برای دل بستن به دیگران و شریک‌گرفتن در عبادت باقی نمی‌گذارد. «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» غیر از خدای متعال، هیچ‌کس دیگری این شأنیت را ندارد که حیران و خاضع در برابر او شوید. «خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ» اوست که همه چیز را آفریده [و بقیه مخلوق او هستند،] پس باید او را پرستید. لذا هیچ انسانی نمی‌تواند خودش را در مخلوق بودن، بالاتر از دیگر انسان‌ها بداند تا به واسطه آن برتری، پرستیده شود. «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» و او عهده‌دار همه چیز است. [همه می‌توانند بدون ترس از وجود معارض یا شریک، با خیال راحت به او تکیه کنند.]



﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾^۱
 در مورد این آیه در «تفسیر المیزان» بیان شده که جمله ﴿خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۲ دلیل برای جمله ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۳ است و همین جمله ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ دلیل است برای ﴿ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ﴾. توضیح مطلب اینکه:

خداوند خالق همه هستی است و جز او خالق نداریم و وقتی خالق جز او نباشد، پس در نتیجه معبود و الهی جز او نیز نخواهد بود. حال که معلوم شد معبودی جز خداوند نیست، پس در نتیجه پروردگاری جز او قابل تصور نیست. بعد از بیان این سه جمله که به هم پیوسته‌اند و هر یک، دلیل جمله قبل از خود است، فرعی را بر این‌ها بار می‌فرماید که ﴿فَأَعْبُدُوهُ﴾؛ یعنی وقتی مشخص شود که خالق جز او نیست و معبودی جز او نیست و پروردگاری جز او نیست، چاره‌ای نمی‌ماند جز اختصاص عبادت برای او.^۲

هم‌چنان‌که ایمان به هر اصل از افکار و اصول دینی، باید آگاهانه و همراه با تعهد باشد، ایمان به توحید نیز این‌گونه است؛ یعنی هم باید آگاهانه باشد و هم تعهدآور. توحید یعنی چه؟ توحید یعنی جهان دارای یک آفریننده و یک روح پاک است و فقط اوست که شایسته بندگی و اطاعت می‌باشد.

وقتی به جهان نگاه می‌کنیم، پی می‌بریم که این نظم و عظمتی که در آن وجود دارد، خودبه‌خود به وجود نیامده و تصادفی نیست. در سراسر وجود، یک قدرت به نام خدا وجود دارد. غیرخدا همگی در طرف مقابل هستند. ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^۳ این شعار اسلام و بلکه شعار همه ادیان الهی است. تمام تلاش مکاتب و ادیان این است که این شعار را در زمین و سرتاسر عالم پیاده کنند؛ یعنی هیچ موجودی شریک خدا نشود و مورد عبادت و پرستش قرار نگیرد و بشر از همه چیز آزاد باشد و فقط بند عبادت خدا را برگردنش بیفکند.

۲. طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۷، ص ۴۰۳.

۱. انعام، آیه ۱۰۲.

۳. بقره، آیه ۲۵۵.

نظام متناسب برای انسان، نظامی است که اصل و همه چیز آن عبودیت خداست. چون آن کسی که انسان را آفریده و مربی او بوده، از غرایز، احساسات، نقص‌ها، نیازها و کمبودهای او آگاه است و از طرف دیگر نقاط قوت و ذخیره‌های نهانش را نیز می‌شناسد. بر این اساس یک انسان آن‌گاه می‌تواند رشد کند و ثمر دهد که در محیط اسلامی و الهی و توحیدی زیست کند. همه نظام‌های دیگر برای انسان، غلط و نامناسب است.

با این نوع بینش و نگاه به عالم، قلدرهای تاریخ و مالکان بزرگ و سلاطین عالم حق ندارند خود را تافته جدا بافته بدانند و بقیه را مثل برده، اسیر قدرت و ثروت و مطیع فرمان خود بخواهند؛ چون همه ممکنات، تنها از یک مبدا و به دست یک قدرت آفریده شده و همه بنده و برده او هستند.^۱

بشر آن روزی به سعادت می‌رسد که نظام توحیدی الهی را در پیرامون خود ببیند و در آن فضا زندگی کند. این شعار اسلام است و آیه‌الکرسی با این جمله آغاز می‌شود: **﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾**.

﴿اللَّهُ﴾ هیچ معبودی جز او نیست. **﴿النَّحْيُ﴾** زنده است. همه معبودهای دیگر مرده‌اند، اما آن معبودی که ما عبادتش می‌کنیم، زنده است و زنده خواهد بود و حیات محض دارد. **﴿الْقِيَوْمُ﴾** همه چیز قائم به اوست و او قائم به ذات خود است؛ درحالی‌که بقیه معبودها این ویژگی را ندارند. چرا باید مردم بندگان یکدیگر باشند؟ صفات آن سلاطینی که مردم را بنده و برده خود قرار می‌دهند را با صفات خداوند متعال مقایسه کنید تا بدانید که باید خدا را عبادت کرد و عبادت هرچیز غیر از خدا را باید کنار گذاشت.

ادامه آیه‌الکرسی ویژگی‌های دیگر این معبود هستی‌بخش را بیان می‌کند: **﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾**؛ یعنی غافل و بی‌توجه و در خواب نیست. سایر

۱. برگرفته از: طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه هشتم، دسترس در:



موجودات می‌خواهند و غافل می‌شوند؛ پس لایق بندگی و پرستش نیستند. بنده آن باش که خواب و غفلتی ندارد.

شأن این معبود چیست؟ ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛ از آن اوست هرچه در آسمان و زمین است. در دعای افتتاح می‌خوانیم: «وَلَا مُنَازِعَ لَهُ فِي أَمْرِهِ»؛ در مُلک خدا هیچ‌کس حق ستیزه کردن ندارد. اگر خداوند کسی را در جایی قرار داد و گفت: ای بندگان من! سخن او را بشنوید و از او پیروی کنید، اگر خدا او را منصوب نکرده بود، این طاغوت است. طاغوت یعنی آن کسی که مقابل خداست و وسیله تعدی است.

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾؛ شفاعت قیامت، مثل پارتی‌بازی در ادارات نیست؛ بلکه مثل توبه انسان، مثل دعاست. البته هرکسی نمی‌تواند این دعا را در حق دیگری انجام دهد. پس انبیا و اولیا شفاعت می‌کنند، اما این شفاعت جز به اذن خداوند متعال نیست. بندگان صالح و شایسته هم تا او اذن و اجازه ندهد، حق ندارند از کسی شفاعت کنند، و این قدرت قاهره این معبود را نشان می‌دهد.

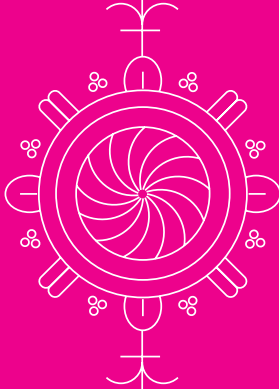
﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾. مخالفان توحید گمان نکنند که خدا هم مانند بقیه معارضین و دشمنان آنهاست که بشود سرشان کلاه گذاشت و توطئه چید؛ چون خدا از تمام نقشه‌های دشمنان آگاه است و به آنها احاطه دارد: ﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ﴾؛ هیچ‌کس به دانش او احاطه ندارند و از نقشه‌های او آگاه نیستند: ﴿إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾؛ مگر آنچه خود او بخواهد. هر اندازه که خودش از دانش خود در اختیار بشر قرار بدهد، بشر می‌فهمد و می‌داند.

نشان دیگر قدرت این خداوند متعال و ربّ عالمیان چیست؟ ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾؛ دست مقتدر او بر آسمان و زمین مسلط و قدرت او در همه جا گسترده است: ﴿وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا﴾؛ نگهداری آسمان و زمین، خداوند را خسته نمی‌کند. و اوست بلند و عظیم: ﴿وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾.

قرآن آنچه قرآن بیان می‌کند، دانستنش برای جامعه مفید است و ندانستن آن، مضر؛ نه اینکه خنثی باشد. با این نگاه متوجه می‌شویم که چرا آیه‌الکرسی این قدر از سوی ائمه بزرگوار علیهم‌السلام مورد تأکید است. در منابع روایی، برای این آیه، ویژگی‌ها و فضیلت‌های فراوانی گفته شده؛ از جمله در بعضی روایات، این آیه برترین آیه قرآن شمرده شده است. خواندن این آیه همیشه و در همه حال، به ویژه پس از نماز، بعد از وضو، قبل از خواب، هنگام خروج از خانه، هنگام مواجهه با خطر و سختی و... توصیه شده است؛ چون این آیه، پرچم توحید و آموزش‌دهنده راه توحید به انسان‌های معتقد به اسلام است.

آیه‌الکرسی به‌طور خلاصه، رسواگرِ خداوندگاران زمین است؛ رسواکننده مدعیان الوهیت. در واقع تحدّی می‌کند که هرکس این صفات را دارد، اعلام کند تا ما بنده او شویم! همه شما در زندگی غافل می‌شوید و خواب، شما را درمی‌رباید. زندگی‌تان محدود است و قیوم و حجّ نیستید. دستی بر کیهان و دستی بر زمین ندارید. کرسی شما و قدرت و توان شما آسمان و زمین را قبضه نکرده است؛ پس ادعای الوهیت نکنید که شما شایسته بندگی و عبودیت نیستید، و فقط خداست که این شایستگی را دارد.





توحید در ایدئولوژی اسلامی

جزء ۸

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

أنعام ۱۶۳

● علی سپهران



هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ
 آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ
 ءَامِنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انظُرُوا أَنَا مُنْتَظِرُونَ
 ﴿١٥٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا
 أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿١٥٩﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
 فَلَهُ عَشْرُ مَثَالٍهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ
 لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾ قُلْ إِنِّي هَدَىٰ رَبِّي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا
 مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٦١﴾ قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَ
 نُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لِأَشْرِكُ لَهُ وَيُذَلِّكَ
 أُمِرْتُ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾ قُلْ أَعِزَّ اللَّهُ أَبْعَىٰ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ
 وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ
 رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾ وَهُوَ الَّذِي
 جَعَلَ لَكُمْ خَلْقَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ
 لِيَبْلُوكُمْ فِي مَاءِ اتِّكُمُ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٥﴾



حفظ کنیم



قرائت تحقیق



﴿قُلْ﴾ [ای پیامبر] بگو: ﴿إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [حال که خدا پروردگار همهٔ جهانیان است و همهٔ نیازهایشان را پاسخ می‌دهد،] من نیز تمام نمازم و عبادت‌ها و مناسکم و زندگی و مرگم فقط بخاطر پروردگار جهانیان است؛ [به عبارت دیگر همهٔ افعال فردی و اجتماعی‌ام را فقط به خاطر خدا و در جهت او انجام می‌دهم.] ﴿لَا شَرِيكَ لَهِ﴾ بدون اینکه هیچ کس دیگری را در نیت و هدفم شریک او کنم ﴿وَيَذَلِكْ أَمْرٌ﴾ و به این کار امر شده‌ام. [رهبر الهی چیزی بیش از مأمور از سمت خدا نیست و هرچه امر شده است، انجام می‌دهد.] ﴿وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾ و اصلاً خود من پیامبر-بیش از بقیه باید تسلیم دستورات خدا باشم [و همچنین تمام امورم براساس دستور خدا و برای او باشد.]



﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ ۗ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾^۱

آنچه خداوند متعال به پیامبر ﷺ در این آیه امر می‌فرماید تا بیان کند، اخلاص در مسیری است که به آن هدایت شده است. پس از آنکه در آیه قبل، پیامبر ﷺ حجت را تمام کرد و فرمود: ﴿قُلْ إِنِّي هَدَيْتِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ اکنون در مقام بیان امتداد عملی آن مسیر در تمام شئون زندگی است؛ به این معنا که دامنه دین مبین اسلام و آیین توحیدی در انحصار دایره نماز (که عبادتی خاص است) و عبادات و مناسک دینی نیست؛ بلکه تمام ابعاد و شئونات و زوایای زندگی بشری را شامل می‌شود؛ حتی فراتر از آن و با عنایت به حقیقت «إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» مخلوقات، جهان پسین و ممات نیز از آن اوست. چنین دایره وسیعی متعلق به معنایی است که در ضمن سه کلمه بیان شده: ﴿لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ یعنی از آن خدایی که تدبیرگر عوالم است. سپس در آیه بعد تأکید می‌کند که این تعلق فقط در انحصار اوست و در این مقام هیچ‌کس حق شراکت ندارد.

مهم‌ترین مؤلفه در یک حرکت برای رسیدن به مقصد جهت است. اگر در حرکتی، جهت اشتباه باشد، سرعت سیر، جز دوری از مقصد نتیجه‌ای در برنخواهد داشت. آیات فوق مشتمل بر تبیین و تعیین جهت حرکت زندگی بشر است و مفهومی که در دین معادل چنین معنایی به‌کار می‌رود، توحید می‌باشد. اگر زندگی را یک حرکت پیوسته برای رسیدن به سعادت تصور کنیم، آن‌گاه بحث و گفت‌وگو از مقصد این حرکت، حیاتی به نظر می‌رسد. مگر از ذهن مسافری که راهی یک مقصد مهم است، چیزی جز فکر کردن به آن مقصد و هدف می‌گذرد؟ مگر نه این است که مقصد، مرکب حرکت را تعیین می‌کند. مگر نه

۱. انعام، آیه ۱۶۳.

این است که مقصد، توشه راه را تعیین می‌کند. پس سؤال از توحید، یک سؤال معمولی و در ردیف سؤالات دیگر نیست؛ بلکه سؤالی است که «آری» و «نه» آن تمام زندگی را رنگی دیگر می‌زند. البته معرفت و بینش نسبت به توحید، برای یک مسلمان امر بیگانه و غریبی نیست؛ اما سؤال این است که آیا آنچه به نام توحید شناخته‌ایم، حقیقتاً همان توحید واقعی است؟ اساساً آیا ما نسبت به ضرورت و جایگاه والای توحید در زندگی مان چنین حسی داریم؟

شوربختانه باید گفت که غفلت از توحید به عنوان یک عنصر حیات بخش و تعیین‌کننده، منجر به وضعیت کنونی مسلمانان در دو قرن اخیر شده است. «توحید» آن یگانه کلمه‌ای است که انبیا و به‌ویژه نبی مکرم اسلام ﷺ طرح سعادت خودشان را با این معنا به بشر ارائه کرده‌اند. اما ارتکاز عمومی مسلمانان از توحید، صرفاً یک مفهوم انتزاعی ذهنی و تجریدشده است که در حیات اجتماعی آنها هیچ نقش و جایگاهی ندارد. توحید در اندیشه ناب اسلامی، توصیف توصیه خیز ایمان‌افزاست که برای مسلمان متعهد حیثیت ناموسی دارد. توحید یعنی اگر خدا انسان و جهان را آفریده و تدبیر خلق را بر عهده دارد و گردش قوانین عالم به دست اوست، پس گردش قوانین جاری زندگی بشر نیز باید به دست او باشد: ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾. اگر جامعه‌ای را یافتیم که آیات توحیدی بخوانند، نماز بخوانند، قرآن بخوانند، اما قوانین کشورشان برگرفته از اوامر الهی نباشد یا مجری این قوانین بر اساس ارزش‌های الهی انتخاب نشود، آیا می‌توان این جامعه را جامعه‌ای توحیدی خواند؟!

پس توحید در ایدئولوژی اسلامی چه نقشی دارد؟ شاید این مفهوم دامن‌دار و شامل را با عبارات زیر که برگرفته از اندیشه ناب مقام معظم رهبری علیه السلام است، بهتر بتوان فهمید:



توحید یعنی برای ساخت چنین جامعه‌ای به استقبال زحمات و خطرات رفتن. توحید یعنی مشکلات راه را به حساب خدا گذاشتن و خود را به پیروزی حتمی و نهایی امیدوار داشتن. توحید یعنی اعتماد به وعده‌های الهی. توحید یعنی در مبارزه، چشم به هدف اعلیٰ دوختن و عوض ناکامی‌های شخصی و میان‌راهی را نزد خدا جستن. همه آن عزت و اعتلایی که به مسلمین وعده داده شده است، در سایه چنین بینش صحیح و ایمان عمیق و پایندی عقیدتی و عملی به آن در حیطه شخصی و اجتماعی رخ خواهد داد.^۱

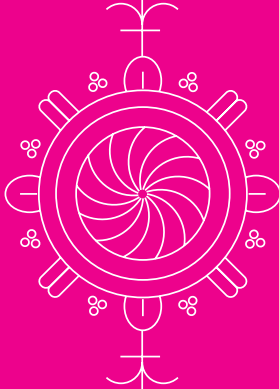
توحید در زمانه‌ای که شیاطین افسار قدرت جهانی را در دست گرفته‌اند و با ایجاد عقلانیتی مادی برای تمام نیازهای بشری پاسخی یافته‌اند و بر اساس آن، تمدنی را طراحی کرده‌اند، آن عنصر برهم‌زننده این نظم مادی است. توحید همان عصای خمینی علیه السلام است که به رود تمدن کنونی زده شده و آن را شکافته است. هر عقلانیت نویی قدرت تمدن‌سازی دارد، به شرط آنکه امتداد یابد. عقلانیت غربی امروز سترون و نازا شده است. اما توحید، عقلانیت و سخن نویی است که از تمدنی نوین خبر می‌دهد. «هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود».

وقتی عقلانیتی تفصیل یافت، حتی الگوی تفریح و سبک غذایی را نیز تغییر می‌دهد. سبک پوشش را عوض می‌کند و همین‌طور باقی امور: ﴿فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِقَائِلَتِهِءِ مُؤْمِنِينَ﴾. توحید، آن عطر دل‌انگیزی است که باید تفصیل یابد و منتشر شود. تفصیل و ساخت بر اساس توحید، وظیفه شاهدان و پیشروان است، تا مردم جهان با مشاهده منظره دل‌برای حیات طیبه و استشمام رایحه دل‌انگیز آن، دل در گرو آن ببندند و از این بینش و مرام پیروی کنند.

۱. پیام به مناسبت اولین سالگرد ارتحال امام خمینی علیه السلام، ۱۳۶۹/۳/۱۰، دسترسی در:

امروز آن امت شاهد، جمهوری اسلامی است که باید با ساخت جامعه بر اساس تعالیم اسلامی و توحیدی، الگویی باشد برای مسلمانان سایر کشورها. در میان این امت پیشرو، جوانان مؤمن انقلابی پیشران و موتور اصلی این حرکتند که باید این آن را با قدرت به پیش برند.





عبادت و اطاعت انحصاری خدا

جزء ۹

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ^ط
فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

أعراف ۱۹۴

○ مرتضیٰ حیدری



قُلْ لَا أَمَلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ
 الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثِرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ
 وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٨﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ
 وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّهَا حَمَلًا
 خَفِيًّا فَامْرَأَتْ بِهِ فَلَمَّا أَتَقَلَّتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنِي صَالِحًا
 لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ
 فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ أَيْشُرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ
 شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿١٩١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسَهُمْ
 يَنْصُرُونَ ﴿١٩٢﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءَ عَلَيْكُمْ
 أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صُمُتُونَ ﴿١٩٣﴾ إِنْ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ
 دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ
 يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ
 يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ ﴿١٩٥﴾



حفظ كنيم



قرائت تحققيق



﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ آن کسانی که غیر از خدا، صدایشان می‌زنید [و از آن‌ها حاجت می‌خواهید و در خانه‌شان ضجه می‌زنید که کارتان را راه بیندازند.] ﴿عِبَادُ أَمْثَالِكُمْ﴾ قطعاً خودشان مثل شما بنده و نیازمندند. [نه نیاز خودشان و نه نیاز شما را نمی‌توانند پاسخ دهند.] ﴿فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ پس اگر شما [در حاجت خواستن از آن‌ها،] راست‌گو هستید [و گمان می‌کنید آن‌ها می‌توانند کاری برایتان بکنند!] پس آن‌ها را صدا بزنید و نیازتان را به ایشان بگویید و قاعدتاً باید حاجتتان را بدهند! [اما حتماً آن‌ها نمی‌توانند نیازهای شما را برآورده کنند؛ زیرا هیچ‌کسی غیر از خدا برطرف‌کننده نیازهای انسان نیست و همین دلیلی بر خدایی خدا در برابر دیگران است.]



﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَأَدْعُوهُمْ
فَلَيْسَتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱

بنابر جهان بینی اسلامی، غیر از خداوند متعال که خالق و آفریننده تمام مخلوقات است، هیچ موجود دیگری از صف بندگی خداوند بیرون نیست. هیچ گروه خاصی نمی تواند برای خود تمایز قائل شده، دیگران را به بندگی خود بکشد. عده ای که خود را فرزند خدا قلمداد می کردند، این گونه مورد خطاب خداوند قرار گرفته اند:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ فَلِئِمَّا يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ﴾^۲؛ برخی از یهود و نصارا خود را فرزندان خدا معرفی می کردند، تا هم در جایگاه بالاتری از دیگران قرار بگیرند و هم بر اشتباهات خود سرپوش بگذارند، تا کسی را حق اعتراض به آنها نباشد. خداوند می فرماید: اگر شما فرزندان خدا هستید، پس چرا خداوند شما را به واسطه گناهانتان عذاب می کند؟ شما هیچ تفاوتی با دیگران ندارید و صف شما از صف سایر بندگان جدا نیست.

در آیات متعددی این مسئله مورد انکار و نکوهش قرار گرفته است:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ﴾^۳

﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحٰنَهُ﴾^۴

﴿وَلَا تَقُولُوا ثَلٰثَةٌ اٰنْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهُ وَاَحَدٌ سُبْحٰنَهُ اَن يَكُوْنَ لَهُ وَلَدٌ﴾^۵

۱. اعراف، آیه ۱۹۴. «آنهايي را که غير از خدا می خوانيد (و پرستش می کنيد)، بندگانِي همچون خود شما هستند؛ آنها را بخوانيد، و اگر راست می گوييد، بايد به شما پاسخ دهند».
۲. مائده، آیه ۱۸. «يهود و نصارا گفتند: ما، فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستيم! بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان مجازات می کند؟! بلکه شما هم بشری هستيد از مخلوقاتي که آفريده».
۳. انبياء، آیه ۲۶. «و مشرکان گفتند که خدای رحمان دارای فرزند است؛ (حاشا) خدا پاک و منزّه از آن است».
۴. نحل، آیه ۵۷. «آنها (در پندار خود)، برای خداوند دخترانی قرار می دهند؛ منزه است (از اينکه فرزندی داشته باشد)».
۵. نساء، آیه ۱۷۱. «(نگوييد) خداوند سه گانه است! (از اين سخن) خودداری کنيد که برای شما بهتر است! خدا، تنها معبود يگانه است؛ او منزّه است که فرزندی داشته باشد».

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَكَ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ﴾^۱

تکرار بسیار زیاد این مسئله در قرآن، نشان از اهمیت بسیار این عقیده دارد. در طول تاریخ دیده می‌شود که عده‌ای با برتر دانستن خود از دیگران، به صورت ظالمانه بر بشر حکومت کرده‌اند. بنابراین ما هیچ موجودی را نمی‌شناسیم که از صف بندگی خداوند جدا باشد. همه بندگان خدا هستند. قرآن کریم حتی پیامبران الهی را از این صف بندی جدا نمی‌کند: ﴿وَإِذْ قَالَ اللَّهُ لِيَعْقِبِي آدَمَ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَالِمُ الْغُيُوبِ﴾^۲؛ هیچ کس مجاز نیست که خود یا دیگری را بالاتر از صف سایر بندگان بداند و مستقل از خدا، بر دیگران حکمرانی کند.

مطابق این اندیشه، قرآن کریم همه بشریت و همه ادیان را دعوت به عبادت و اطاعت انحصاری از خدا می‌نماید: ﴿قُلْ يَتَّاهَلُ الْكُتُبِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا آدَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾^۳؛ آرمان توحید این است که سراسر گیتی تحت حاکمیت (الله) باشد. هیچ کس، دیگری را به خدایی نگیرد و بشر آزاد از سلطه زورگویان، مسیر سعادت را بپیماید.

۱. انعام، آیه ۱۰۰. «آنان برای خدا همتیانی از جنّ قرار دادند، درحالی که خداوند همه آنها را آفریده است؛ و برای خدا، به دروغ و از روی جهل، پسران و دخترانی ساختند؛ منزّه است خدا، و برتر است از آنچه توصیف می‌کنند.

۲. مائده، آیه ۱۱۶. «و آن‌گاه که خداوند به عیسی بن مریم می‌گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟! او می‌گوید: منزه‌ی تو! من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست، بگویم! اگر چنین سخنی را گفته باشم، تو می‌دانی! تو از آنچه در روح و جان من است، آگاهی؛ و من از آنچه در ذات (پاک) توست، آگاه نیستم! به یقین تو از تمام اسرار و پنهانی‌ها باخبری».

۳. آل عمران، آیه ۶۴. «بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعضی دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد. هرگاه (از این دعوت)، سر باز زنند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم».



امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه به امام حسن مجتبی علیه السلام فرمودند: «فرزندم! عبد و بنده دیگری نباش، درحالی که خداوند تو را آزاد آفریده است».^۱ خداوند انسان را آزاد خلق کرده است و هیچ مانعی نباید، سدّ راه انسان در پیمودن مسیر رشد و پیشرفت شود. به یک معنا می توان این طور تعبیر کرد که تمام احکام و آداب اسلامی برای آزادی بشر از غُل و زنجیرهای بیرونی و درونی ست:

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^۲

در سایه اطاعت انحصاری از خداوند است که آزادی بشر تأمین می شود؛ چراکه خداوند، کمال مطلق است و نیاز به هیچ موجودی ندارد. هرآنچه خداوند از بشر طلب نموده، برای سعادت خود اوست. وقتی عبودیت از مسیر اصلی خود خارج شود و غیرخدا بر بشر حاکم گردد، منافع عموم مردم، توسط اهالی زر و زور و تزویر به تاراج می رود. ظالمان، بندگان خدا را بنده و برده خود می سازند تا دنیای چندروزه خود را آباد نمایند و به قیمت بدبخت شدن انسان های بسیاری، خود به لذات و مطامع دنیایی دست یابند. مرحوم شهید مطهری، ضمن بیاناتی می فرماید:

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِي الْعَاصِ ثَلَاثِينَ زَجَلًا اتَّخَذُوا دِينَ اللَّهِ دَعْلًا، وَعِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا، وَمَالَ اللَّهِ دَوْلًا»؛ هرگاه اولاد عاص بن امیه (جدّ مروان حکم و اکثریت خلفای اموی) به سی تن رسد، مال خدا را میان خود دست به دست می کنند؛ بندگان خدا را بنده خود قرار می دهند و دین خدا را مغشوش می سازند. اشاره است به ظلم و استبداد امویان. بدیهی است که امویان نه مردم را به پرستش خود می خواندند و نه آنها را مملوک و برده خود ساخته بودند؛ بلکه استبداد و جباریت خود را بر مردم

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. اعراف، آیه ۱۵۷. «و احکام پرنج و مشقتی را که چون زنجیر بر گردن خود نهاده اند، از آنان برمی دارد (و دین موافق فطرت بر خلق می آورد)».

تحمیل کرده بودند. رسول خدا ﷺ با آینده‌نگری الهی خود، این وضع را نوعی شرک و رابطه «ربّ و مربوبی» خواند.^۱

فرعون صفتان با سلطه خود بر بشر، آنها را به سمت هلاکت و ویرانی دنیا و آخرتشان سوق می‌دهند. وقتی فرعون، حاکم جامعه‌ای باشد، برای اینکه بتواند بر آن جامعه حکومت کند، راه فکر و تعقل را بر روی جامعه می‌بندد؛ چراکه هر فکر آگاهی، درمی‌یابد که انسانی که هیچ برتری بر دیگران ندارد، چرا باید از جانب خودش، بر دیگران حکمرانی کند؟! در نتیجه، فرعون یک جامعه چشم‌وگوش بسته را به سمت دژ می‌کشد و آنان را نابود می‌کند: ﴿فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ * فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾.^۲ سرانجام تابعین فرعون چه شد؟ هم در دنیا عذاب شده و در دریا غرق شدند و هم در آخرت، عذابی دردناک در انتظارشان است. این‌گونه نیست که جهل موجب برداشته شدن عذاب باشد. همگان وظیفه دارند تا پرده جهل را پاره کنند و خودشان را از عذاب رهایی بخشند. اینکه «ما نمی‌دانستیم و از فرعونیان پیروی کردیم»، هرگز دلیل موجهی نیست. آنها نیز در آخرت از پیروان خود براءت خواهند جست و آنجا دیگر فرصتی برای تابعین نیست تا از پیروی فرعونیان براءت جویند.^۳

۱. مطهری، جهان‌بینی توحیدی، ج۱، ص ۷۱.

۲. زخرف، آیه ۵۴ و ۵۵، «پس قومش را ذلیل و زیون داشت تا همه مطیع فرمان وی شدند که آنها مردمی فاسق و ناپاک بودند. اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم».

۳. بقره، آیه ۱۶۶ و ۱۶۷: ﴿إِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا رَبَّاهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ * وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كُنَّا نَدْرَأُ مِنْهُمْ كَمَا تَدْرَأُ مِنَّا كَذَلِكَ بُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْتَلَهُمْ حَسْرَتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾؛ در آن هنگام، رهبران (گمراه و گمراه‌کننده) از پیروان خود، بیزار می‌جویند، و کبیر خدا را مشاهده می‌کنند؛ و دستشان از همه‌جا کوتاه می‌شود، و آن پیروان می‌گویند: کاش دیگر بار به دنیا باز می‌گشتیم و از (اطاعت) اینان بیزار می‌جستیم؛ چنان‌که اینها (گرهی از کار ما نگشودند و) از ما بیزاری جستند! این‌گونه خدا کردار (زشت جاهلانه) آنها را مایه حسرت و پشیمانی آنان کند و آنها از عذاب آتش جهنم بیرون شدنی نباشند.



وقتی قدرت، تنها از آن خداست، زورمندان دنیا، جز قدرت‌های پوشالی نخواهند بود و دست‌آویختن به آنان، تکیه بر باد دادن است. این معنای شرک اجتماعی است که منفورترین نوع شرک است و در پی آن حتی اعمال صالح افراد نیز مورد غضب الهی قرار می‌گیرد. روایتی از امام باقر علیه السلام وارد شده است که می‌فرماید:

«قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: لَأُعَذِّبَنَّ كُلَّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَعْمَالِهَا بَرَّةً تَقِيَّةً وَلَا عُمُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ فِي الْإِسْلَامِ دَانَتْ بِوَلَايَةِ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ فِي أَنْفُسِهَا ظَالِمَةً مُسِيئَةً؛^۱ خدای تبارک و تعالی فرموده است: هرآینه عذاب می‌کنم هر رعیتی را که در اسلام با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست، دینداری کند؛ اگرچه آن رعیت نسبت به اعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشد و هرآینه درمی‌گذرم از هر رعیتی که در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند؛ اگرچه آن رعیت نسبت به خود ستمگر و بدکردار باشد. مقام معظم رهبری در تبیین این حدیث می‌فرماید:

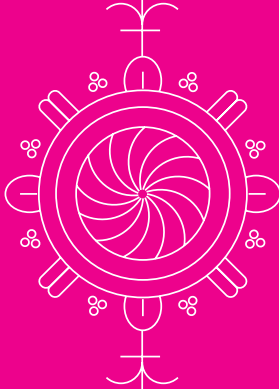
اطاعت آن قدرتی که از سوی خدا و نماینده خدا نباشد، اطاعت از آن مرکزی که آن مرکز، از مرکز قدرت پروردگار الهام نگرفته باشد، این در حد شرک است یا خود شرک است؛ برای خاطر اینکه ولو مردمی که این کار را انجام می‌دهند و مبتلای به این درد، به این بلا، به این نابسامانی بزرگ اجتماعی هستند، در کارهای شخصی خودشان آدم‌های مرتب و منظمی باشند. «بِرَّةً تَقِيَّةً» بپروا، پرهیزگار، مراقب، اما این بلای بزرگ موجب می‌شود که خدای متعال نظر لطف و رحمت را از این امت برگیرد، آنان را معذّب، معاقب مبتلای به نعمت خود قرار دهد. این حدیث است.

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۷۶، کتاب الحجّة، باب «فیمن دان الله عزوجل بغیر امام من الله جل جلاله».

چرا؟ برای خاطر این است که اطاعت غیرخدا، عبودیت غیرخدا، منافی است با آن هدفی که خدا انسان را برای آن هدف آفریده است؛ منافی است با تکامل و تعالی انسان، منافی است با آزادی و وارستگی انسان. آن آزادی و وارستگی ای که مقدمه اوج‌گیری انسان است، که اگر آن آزادی‌ها نباشد و اسارت‌ها به جای آزادی، پاگیر و دام‌گیر انسان باشد، انسان نمی‌تواند به آن پرواز مورد نظر نائل بیاید؛ نمی‌تواند آن اوجی را که خدا برایش معین کرده است بگیرد؛ نمی‌تواند رشد کند؛ نمی‌تواند به تکامل برسد. مثل گیاهی که رویش سرپوشی گذاشته باشند؛ مثل گیاهی که به پایین ساقه‌اش یک سیم محکمی بسته باشند؛ مثل گیاهی که ده‌ها وسایل منع از رویش را در اطرافش به وجود آورده باشند. این گیاه نمی‌تواند رشد کند. وقتی رشد نکرد، میوه نمی‌دهد. وقتی که میوه نداد، بودنش چه فایده دارد؟! آمدنش چه اثری دارد؟ پس چرا آمد؟ چرا ظاهر شد؟ جز برای این بود که بنا بود میوه بدهد؟! اطاعت غیرخدا و عبودیت غیرخدا، یک چنین آفتی است برای انسان. به هر حال در این زمینه، در سرتاسر قرآن، آیات فراوانی وجود دارد.^۱



۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه دهم، دسترسی در:



روح توحید، نفی عبودیت غیر خدا

جزء ۱۰

اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرَهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا
أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

توبه ۳۱

● هادی حسنزاده



ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
 ﴿٢٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا
 الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً
 فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
 حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ
 الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ
 مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ
 صَاغِرُونَ ﴿٢٩﴾ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ
 النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ
 يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ
 اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٣٠﴾ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ
 وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ
 مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا
 لَأِلَٰهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



[هیچ کس جز خدای یکتا را نباید پرستید و اطاعت محض فقط از آن خداست؛ اما اهل کتاب غیر خدا را عبادت و اطاعت کردند!] **﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾** اهل کتاب، علما و عابدانشان را در کنار خدا، به خدایی گرفتند [و با اینکه می دانستند این عابدان و علما، واقعاً مطیع دستورات خدا نیستند، از روی تعصبات گروهی و قبیلی اطاعتشان کردند.] **﴿وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ﴾** و حضرت مسیح فرزند مریم را هم به خدایی گرفتند [تا بتوانند از زیر دستورات خدا برای مبارزه و جهاد شانه خالی کنند. مسیح بن مریم خدایی شد که «فقط» مهربان است و بعد از او دیگر، گناهان انسان های بی ایمان بخشیده شده و نیازی به تلاش و مبارزه نیست.] **﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا﴾** درحالی که فقط به آن ها دستور داده بودیم خدای یکتا را پرستند [و این کارشان، شرک است] **﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾** هیچ کسی که قابل پرستش باشد، غیر از او نیست و او از این چیزهایی که شریکش می کنند منزه است [و نمی توان معبودی را، هم عرض او قرار داد و این را جزء دین دانست].



بینیم



بشنویم



بیاموزیم

واقعیت آن است که ما سال‌ها نسبت به مفهوم پر قدرتی چون «توحید» کم‌توجه بوده‌ایم. نه آنکه به توحید نپرداخته باشیم، نه؛ بلکه توحید را در حصار مباحث اثبات صانع گرفتار ساختیم و نهایتاً آن را در قالب شکر مُنعم ارائه کردیم، نه بیشتر. در حالی که توحید می‌توانست توضیح دهنده تمام اسلام و ترسیم‌کننده قواره حیات جمعی و فردی‌مان باشد. این کاستی بزرگ در امر دین، اولاً موجب شکل‌گیری نگاهی سطحی و حداقلی به این مفهوم عظیم و پُر ظرفیت دینی شده است و ثانیاً باعث شده تا جای این حقیقت و آموزه راه‌گشا و حیرت‌برافکن اسلامی در طراحی‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و محاسبات جمع چشم‌گیری از مردم و مسئولانمان خالی باشد و این خود دست‌کم موجب کندی حرکت و پیشرفت در برخی از بخش‌های مردمی یا حاکمیتی بوده است. به هر روی، با مراجعه به قرآن، به خوبی می‌توانیم مفهوم حقیقی توحید را درک کنیم و کارایی و سازندگی آن را آشکارا دریابیم. با این کار، فاصله تلقی رایج از توحید و آنچه بیانگر حقیقت توحید است نیز روشن خواهد شد.

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱

می‌گویند: «تُعْرِفُ الْأَشْيَاءَ بِأَضْدَادِهَا» و گویی شرک ضد توحید است. اما متأسفانه مفهوم شرک نیز همانند مفهوم توحید، دچار نبود یک تلقی صحیح از آن است. برداشت رایج از شرک، بت‌پرستی است؛ یعنی شعبه‌ای سخیف از شرک؛ در حالی که شرک مفهومی گسترده و البته پیچیده دارد. خواهیم دید که رهایی از شرک - در تلقی صحیح از آن - کاری بس ظریف و اندکی دشوار است. آیه شریفه فوق به ما کمک می‌کند توحید و شرک را آن‌گونه که هستند، درک کنیم. در آیه شریفه، مهم‌ترین ریشه‌های لغوی توحیدی قرآن، به یکباره و در کنار هم به کار گرفته شده‌اند؛ «(رَبِّ، عبد و اله)». دقت در این واژگان به همراه

۱. توبه، آیه ۳۱.

توجه به متعلق آنها می‌تواند معنای صحیح توحید و شرک را نمایان سازد. همان‌گونه که از ظاهر آیه پیداست، آیه درباره گروهی از اهل کتاب (مشخصاً یهودیان و مسیحیانی) است که سران مذهبی خود و عیسی علیه السلام را به عنوان «اریاب» برگزیده‌اند و به این سبب در زمره مشرکین وارد شده‌اند. خداوند متعال با عبارت **﴿وَمَا أُمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾** این گروه را مورد اعتراض قرار می‌دهد.

روشن است که یهودیان و مسیحیان، احبار و رهبان را به عنوان خالق نمی‌پرستیدند و آنها را با افعالی مانند نماز یا دعا ستایش نمی‌کردند، واژه «رب» نیز چنین مفهومی را نمی‌رساند. پس چرا قرآن آنان را مشرک می‌شمارد؟ گویی شرک معنایی وسیع‌تر از پرستش غیرخدا یا خالق دانستن غیر او دارد. آری، ربّ برگزیدن (در این آیه) یعنی کسی یا چیزی را به عنوان سررشته‌دار و تدبیرکننده حیات دنیوی پذیرفتن و بی‌چون و چرا او را اطاعت کردن. پس «الله» نیز چنین معنایی در این آیه پیدا می‌کند: مُطَاع. **﴿لِيَعْبُدُوا﴾** نیز همین‌طور؛ یعنی اطاعت بی‌قید و شرط. شرک نیز در این فضا معنای دیگری می‌یابد و مشرک آن کسی خواهد بود که خدایی برای دنیای خود جز الله برگزیده و میان دنیا و آخرت تفکیک کرده است:

از بزرگ‌ترین مظاهر شرک در عصر حاضر، تفکیک دنیا از آخرت، و زندگی مادی از عبادت، و دین از سیاست است. گویی خدای دنیا معاذالله - جباران و زورگویان و چپاولگران و ابرقدرت‌ها و جنایت‌کارانند. استضعاف و استعباد و استثمارِ خلیق و علو و استکبار نسبت به بندگان خدا، حقّ مسلم آنهاست و همگان باید پیشانی اطاعت بر آستان تفرعن آنها ساییده و در برابر زورگویی و غارتگری و میل و اراده بی‌مهار آنان تسلیم باشند و اعتراض نکنند.^۱

۱. پیام امام خمینی علیه السلام به حجاج بیت‌الله الحرام، اول ذی‌الحجّة ۱۴۰۹ (۶۸/۴/۱۴).



آیه در صدد نفی چنین ارباب، آلهه و معبودانی است؛ اربابی که تدبیر کننده دنیای انسان‌ها هستند، و چنین نفیی را توحید معرفی می‌کند؛ نفی عبودیت (اطاعت بی‌قید و شرط) غیر خدا. نفی سررشته‌دار حیات جز الله. بر این اساس ربّ دنیا همان ربّ آخرت است؛ (ربّ العالمین) و اله دنیا و همان اله عقبی؛ الله. این سخن روشن اسلام و پیشنهاد جهانی اوست؛

﴿قُلْ يَا هَلْ أَكْتَبِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾^۱

ظرفیت عظیم توحید در صورت‌بندی حیات دنیوی و اخروی بشر، بر اساس فهم دقیق آن، که همانا نفی عبودیت غیرخداست، نمایان می‌گردد. بر اساس چنین تلقی‌ای از توحید، دیگر تفاوتی میان اله نفس یا آلهه استکباری و دنیایی نیست. موحد هر دورا باید نفی و با هر دو می‌باید مبارزه کند. این چنین حقیقت یکپارچه و جامع توحید نمایان می‌شود.

توحید عبارت است از اعتقاد به خدا، و کفر به طاغوت؛ عبودیت خدا، و عدم عبودیت غیرخدا؛ ﴿تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا﴾. نمی‌گوید «لا نشرك به أحدًا» - البته یک جایی هم «أحدًا» دارد، اما اینجا اعم از آن است - می‌فرماید: ﴿وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا﴾؛ هیچ چیزی را شریک خدا قرار ندهید. یعنی شما اگر از عادات بی‌دلیل پیروی کنید، این برخلاف توحید است؛ از انسان‌ها پیروی کنید، همین جور است؛ از نظام‌های اجتماعی پیروی کنید، همین جور است - آنجایی که به اراده الهی منتهی نشود - همه اینها شرک به خداست، و توحید عبارت است از اعراض از این شرک.^۲

۱. آل عمران، آیه ۶۴. ۲. بیانات در چهارمین نشست اندیشه‌های راهبردی، ۹۱/۸/۲۳، دسترسی در: <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=21471>

توحید و نفی طبقات اجتماعی

جزء ۱۱

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ بِهٰذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

یونس ۶۸

● سید محمد زین العابدین



با توجه به دشوار بودن حفظ این آیه برای عموم مخاطبین، آیه مشابه دیگری با همین موضوع در صفحه بعد برای حفظ انتخاب شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا
تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ
لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ
لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾ *

قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّا قُلِّ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ
الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ
شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾ قُلْ أَعْلَمُونَ اللَّهُ بِدِينِكُمْ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

﴿١٦﴾ يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَن أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ
يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَن هَدَىٰكُمْ لِلْإِيمَانِ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ إِنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾



حفظ کنیم



قرآنت تحقیق



﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ﴾ ای مردم، [هیچ کدام از معیارهای پوچ بشری، معیار برتری شما بر هم و جواز غیبت و تعصب و تندی و سوءظن و... نیست. این گناهان که سبب اختلافات در جامعه است، همواره ریشه در توهم‌های پوچ برتری یک طائفه بر طائفه دیگر از مردم، با این معیارهای پوچ را دارد] ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى﴾ همانا ما شما را از یک مرد و زن واحد خلق کردیم [و همه هم خون و برابرید] ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ و خودمان شما را در قالب ملتها و قبیله‌ها تفکیک کردیم، تا این تفکیک باعث شناخت بیشتر شما از هم گردد] و نه اینکه عامل برتری طلبی بر یکدیگر باشد. [إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ﴾ تنها معیار برتری و گرامی‌تر بودن نزد خدا [که برتری واقعی است]، تقوا است و با تقواترین شما، گرامی‌ترین نزد خداست. ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ همانا خداوند دانا و باخبر [از همه چیز، از جمله ملاک‌های واقعی برتری شما نسبت به یکدیگر] است.



بینیم



بشنویم



بیاموزیم

﴿قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْعَزِيزُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
 إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَيِّنًا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

«توحید»، محور زندگی و تمام دین است؛ یعنی هر امری در اسلام یا هر عمل و انتخابی در زندگی، باید رنگ و بوی توحیدی داشته باشد. اگر این عقیده اساسی را فقط به معنای یکی دانستن خداوند تنزل دهیم، اسلام را عقیم جلوه داده‌ایم. معنای «توحید» یکی کردن و یکی شدن است؛ یعنی تکثرات را به وحدت برسانیم.

با این تقریر از توحید، این مفهوم چون هوای رقیق و لطیفی در تمام پیکره اسلام احساس می‌شود. اگر در این اصل خدشه وارد شود، گویی هدفی که خداوند برای نظام آفرینش این جهان در نظر گرفته، آسیب می‌بیند. به همین دلیل هرچه عمل و رفتار آدمی آشکارتر در برابر توحید بایستد، شدت توبیخ آن قوی‌تر و تندتر است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ
 وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾^۲

یکی از امتدادات آشکار توحید، نفی طبقات اجتماعی است:

«اگر خالق همه جهانیان یکی است، انسان‌ها در رابطه با نعیم جهان، دارای حق برابر هستند. امکانات و فرصت‌ها به‌طور مساوی در اختیار و از آن همگان است، تا از این بساط گسترده، هرکس به قدر نیاز و در شعاع سعی و عمل خود بهره‌گیرد. در این پهنه بی‌کرانه، هیچ منطقه اختصاصی و محصور وجود ندارد. همگان می‌توانند همت و اراده خود را در دستیابی به گونه‌گون بهره‌این جهان بیازمایند. این فرصت ویژه هیچ تیره نژادی، جغرافیایی، تاریخی و حتی ایدئولوژیکی نیست.»^۳

۱. یونس، آیه ۶۸. ۲. نساء، آیه ۴۸.

۳. مقاله «روح توحید، نفی عبودیت غیرخدا»، آیت‌الله خامنه‌ای، دسترسی در:

برخی آیات قرآن در مقابله با کسانی است که طبقات اجتماعی و جایگاه ویژه‌ای برای خود قائل بودند. خداوند این اقدام را برابر با از بین رفتن و نابودی نظام آفرینش بیان می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا * تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا﴾^۱!

دلیل این دست تعبیر آن است که اصل اساسی نظام خلقت (توحید) با آن عقیده فاسد خدشه‌دار می‌شود:

اگر بنا بود که خدایانی می‌بودند، هر خدایی مخلوق و آفریده خود را به سویی می‌برد؛ یعنی اختلاف طبقاتی میان انسان‌ها، یعنی برداشته شدن انسجام و وحدت در آفرینش، آفرینش جهان و انسان. آنی که خدای نوری و خدای ظلمتی و خدای انسانی و خدای طبقه بالایی و طبقه پایینی قائل است، این آفرینش را یک چهل تکه جدا جدا می‌داند؛ اما برطبق نظر توحید، آفرینش، یک قطعه متصل و منسجم واحد است.^۲

اما دو سؤال ممکن است مطرح شود:

۱. مگر امکان دارد جامعه‌ای تشکیل شود و در آن طبقه نباشد؟!
 ۲. برخی از اختلافات در درون انسان‌ها قابل انکار نیست. اختلافات ظاهری مانند رنگ پوست و حتی تفاوت‌هایی مانند استعداد و هوش تردیدپذیر نیستند. پس چگونه اختلاف را نفی می‌کنیم؟!
- در پاسخ به این دو سؤال باید مقدمه‌ای ذکر شود:
- منشأهای اختلاف در جامعه دو گونه است:
- اختلافاتی که منشأ آنها سنت‌های جاهلانه، عادات ناپسند، زور و ظلم و مواردی خارج از اختیار انسان است؛

۱. مریم، آیه ۸۸-۹۰

۲. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه دوازدهم، دسترسی در:



اختلافاتی که منشأ آنها لیاقت، استعداد، عمل، تلاش و فعالیت است. اختلافات نوع اول نباید سبب تقدم و تأخر انسان‌ها در جامعه و کسب جایگاه اجتماعی در آن شود. شهید مطهری علیه السلام مثالی می‌زنند و جامعه را به میدان مسابقه تشبیه می‌کنند:

همان طوری که در مسابقه‌ها میدان مسابقه باید هموار باشد، مساوی و همسطح باشد، برای همه یک جور باشد، امکانات اجتماعی باید برای همه بالسویه فراهم شود، شرایط شرکت در مسابقه اجتماعی باید برای همه فراهم شود، تا آنجا که به میدان مسابقه یعنی امکانات اجتماعی مربوط است، همه مساوی هستند و باید مساوی باشند.

اما در مسابقه یک چیز دیگر هست که مربوط به میدان مسابقه یا شرایط مسابقه نیست؛ مربوط است به خود مسابقه‌دهندگان: یکی چابک‌تر است، یکی لاغرتر، یکی باعزیمت‌تر و باهمت‌تر و کوشاتر است، یکی سابقه تمرین بیشتر دارد. این تفاوت‌ها در نتیجه مسابقه دخالت دارد و نباید آنها را نادیده گرفت. باید به آنها احترام گذاشت و در نتیجه اینهاست که تقدم و تأخر پیش می‌آید.^۱

پس در پاسخ به سؤال اول باید بگوییم: جامعه حتماً باید جایگاه‌های مختلفی داشته باشد. اما رسیدن به این جایگاه‌ها و برخی امکانات نباید بر اساس اختلاف نوع اول باشد.

در جواب پرسش دوم باید گفت:

اساساً تفاوت میان انسان‌ها (در استعداد و سلیقه و...)، زیبایی جهان را رقم زده است. نظام احسن الهی به سبب این اختلافات است. شاید روایت امام جواد علیه السلام اشاره به همین نکته باشد:

۱. مطهری، بیست‌گفتار، ص ۱۰۵.

«لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتْوَا، فَإِذَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا»؛^۱ پیوسته مردم به خیر و خوبی هستند، مادامی که تفاوت داشته باشند؛ پس هرگاه مساوی شدند، هلاک می‌شوند.

با ایجاد چنین نظامی است که انسان‌ها می‌توانند در جامعه کامل‌کننده هم بوده، زندگی آرام و مطمئنی را داشته باشند. این نظام را شهید مطهری با استفاده از آیه ۳۲ سوره زخرف («نظام تسخیر متقابل») نام‌گذاری کرده است:

﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا﴾^۲

با این نظام تسخیر متقابل است که یک کارگر، یک پزشک را برای درمان خود به خدمت می‌گیرد و یک پزشک، یک کارگر را برای ساختن خانه خود. در جامعه اسلامی، رسیدن به هر جایگاهی نباید مخصوص طایفه‌ای خاص باشد؛ بلکه هر شخصی با استعداد و تلاش خود باید بتواند به آن جایگاه دست یابد؛ نه اینکه برخی از مردم حق ویژه‌ای برای رسیدن به جایگاهی ویژه داشته باشند. بر این اساس باید توجه داشت که در جامعه اسلامی باید زمینه برای کسانی که با تلاش خود می‌خواهند حرکت کنند، فراهم باشد. مثلا امکانات آموزشی باید برای همه یکسان باشد؛ اما اگر کسی با تلاش و استعداد خود بخواهد پیشرفت کند، نمی‌توان جلوی او را گرفت؛ بلکه باید به او کمک شود تا به جایگاهی که مناسب اوست برسد. پس اسلام تساوی در تقسیم امکانات اولیه را قبول دارد، اما تساوی به معنای منفی‌اش را نمی‌پذیرد. تساوی منفی یعنی جامعه همه را یک‌شکل بپذیرد و پرو و بال کسی را که بخواهد پرواز کند، ببرد! این نوع تساوی مذموم از زیبایی جهان می‌کاهد؛ چون خالق هستی میان سلیقه و استعدادها و مذاق و مزاج‌ها در آفرینش تفاوت گذاشته است تا نظام احسن پدید آید.

۱. شیخ صدوق، الامالی، ص ۵۳۱، ح ۷۱۸. ۲. زخرف، آیه ۳۲.



این تفاوت‌ها هرگز امکان تکامل و رسیدن به مقصود را نابرابر نمی‌کند؛ بلکه تمام انسان‌ها امکان یکسانی برای تعالی دارند. ظرف وجودی همه انسان‌ها برابر نیست و خداوند از همه انسان‌ها به‌طور یکسان انتظار ندارد: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾؛^۱ اما همه انسان‌ها به‌طور برابر امکان پر کردن ظرف وجودی خود را دارند.

تأثيرات روانی توحيد

جزء ۱۲

يَصْلِحِي السَّجْنَ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ

يوسف ۳۹

● علی فرامرزی



وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي ابْرِهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ
 نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ
 أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾ يَصَاحِبِي السِّجْنِ ءَأَرْبَابُ
 مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرًا مِ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ
 إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ
 سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ
 وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾ يَصَاحِبِي السِّجْنِ أَمَّا
 أَحَدُكُمْ فَيَسْتَقِي رَبَّهُ خَيْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ
 الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ فَضَيَّ الْأَمْرَ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾ وَقَالَ لِلَّذِي
 ظَنَّ أَنَّهُ بِنَاحٍ مِنْهُمَا أَذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ
 الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ
 ﴿٤٢﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ
 سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعٌ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخْرَى بَاسْتِ
 يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ أُنْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّءْيَايَ تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



[حضرت یوسف در زندان به دو نفری که تعبیر خواب از ایشان خواستند، فرمود: ﴿يُصْحَبِي السِّجْنِ﴾ ای دو نفر هم‌بندی‌های من در زندان، [عقل و وجدانتان را قاضی کنید؛] ﴿ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ﴾ آیا بنده چند ارباب بودن بهتر است [که هرکدامشان نظر و دستور خودش را داشته باشد؟] ﴿أَوِ اللَّهُ الْوَاحِدَ الْقَهَّارَ﴾ یا بنده خدای واحد بودن بهتر است که او حریف همه چیز هست [و اگر دستور او را اطاعت کنید، همه چیز را خود او حل می‌کند؟ معلوم است که دومی بهتر است و هیچ راه دیگری هم برای انسان متصور نیست. هرکس راه دیگری نشان دهد، در حال فریب‌بندگان است. مُشْرِك، دچار خوف و به‌هم‌ریختگی است؛ اما انسان موحد آرامش دارد.]



﴿يُصَلِّحِي اللَّسَانَ أَزَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^۱

مهم‌ترین کلمه‌ای که در آموزه‌های اسلام با آن مواجه می‌شویم «توحید» است. این کلمه آینه‌ی تمام‌نمای اسلام و روح حاکم بر فقه و عقاید و اخلاق و فلسفه اسلام است؛ یعنی هر مسئله‌ای اعم از مسائل فقه و اخلاق و... را بشکافیم، در دل آن نور توحید است که جلوه‌گر است. وقتی بخواهیم معنای لغوی این کلمه را بررسی کنیم، اول به سراغ ریشه کلمه «توحید» می‌رویم:

توحید از «وحدت» است؛ از ماده «وحدت»؛ از ریشه وحدت؛ یعنی یکی بودن. توحید صیغه باب تفعیلش می‌شود یکی کردن. توحید یعنی یکی کردن؛ واحد کردن؛ واحد ساختن؛ یعنی خدایان متعدد را به صورت خدای واحد درآوردن؛ جامعه غیرتوحیدی را توحیدی کردن؛ مغز مشرک و دل مشرک را مغز موحد و دل موحد قرار دادن.^۲

در این بخش می‌خواهیم در مورد تأثیراتی که توحید در روح و جان انسان موحد گذاشته و به زندگی و رفتار او جهت می‌دهد، صحبت کنیم. این بحث با بحث اولی که درباره ایمان بود نیز تناسب دارد؛ زیرا می‌خواهیم ببینیم که ایمان به توحید چه تأثیراتی در فرد موحد دارد.

اگر ایمان و عقیده به توحید، صرفاً لقلقه زبان و وسیله‌ای برای سوءاستفاده و بهره‌برداری در راه دنیا نباشد و ایمانی آگاهانه باشد، تعهدات گسترده‌ای برای فرد می‌آورد و در نتیجه، ایمانی عمل‌زا می‌گردد و با تبلی جمع نمی‌شود. بررسی تأثیرات ایمان به توحید در فرد موحد دو فایده دارد:

۱. یوسف، آیه ۳۹.

۲. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه سیزدهم، دسترسی در:

یکی اینکه ما با توحید یک قدری بیشتر آشنا می‌شویم. می‌فهمیم که توحید به معنای چه آموزش روحی و روانی است... فایده دوم این است که خودمان را می‌شناسیم که موحدیم یا موحد نیستیم. محکی است برای شناختن مایه توحید در دل خویشتن.^۱

توحید اثرات زیادی بر زندگی افراد می‌گذارد، از جمله: تواضع، خوش‌رویی، تلاش خستگی‌ناپذیر، جهت‌گیری صحیح در زندگی و... در اینجا فقط دو مورد از تأثیرات عمده توحید بیان می‌شود:

یکی وسعت دید است که در پرتوی باور توحیدی، فرد موحد نظرگاهی فراتر از دیگر افراد پیش روی خود می‌یابد و این باور، او را از تنگ‌نظری‌ها مصون می‌دارد. اصلاً وسعت دید فرد موحد قابل قیاس با دیگران نیست؛ زیرا سفری به مقصد بی‌نهایت پیش پای اوست و حتی به مرگ نیز محدود نمی‌شود. او در پرتوی توحید، این دنیا را فقط یک مرحله می‌بیند و پس از آن، آخرتی بی‌انتهای را در پیش دارد. این تفاوت در وسعت دید را به وضوح می‌توان در رفتار سربازان جنگ اُحد نیز مشاهده کرد که بعداً اشاره‌ای به آن خواهد شد.

اما مورد دیگر از مواردی که باور به توحید، آن را برای فرد موحد به ارمغان می‌آورد، آسیب‌ناپذیری در مقابل ترس است.

حتی اگر با نگاه اولیّه غیرتوحیدی هم نگاه کنیم و بخواهیم بین خداوند تعالی با خدایان دروغین دیگر، انتخابی داشته باشیم و هرکدام که برای ما نافع‌تر است را برگزینیم، باز هم انتخاب خداوند یگانه تأثیرات مثبت بیشتری در زندگی ما دارد؛ حتی در بعد فردی.

در آیه شریفه که در ابتدای بحث ذکر شد نیز حضرت یوسف علیه السلام با طرح پرسشی دقیق، مخاطب را دعوت به تفکر در آثار توحید می‌کند: ﴿عَزَّوَجَبُّ

۱. همان.



مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؛^۱ یعنی آیا پرستش چند معبود بهتر است یا پرستش «الله» تبارک و تعالی که خدای یگانه است؟! آیا این معبودهایی که شما برای خودتان ساخته‌اید، بیشتر نفع دارند یا خداوند یگانه‌ای که قادر و توانا است؟!^۲ فرد موحدی که معبودش خداوند قهار باشد، دیگر قدرت‌های ظاهری پادشاهان مصر او را نمی‌ترساند. دیگر زندان برای او عذاب‌آور نخواهد بود؛ بلکه فرصتی است برای عبادت و خلوت با معبود خویش.

نمونه دیگری که می‌توان از قرآن یافت، واقعه‌ای است مربوط به جنگ اُحُد: **«الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ»**^۳ پس از جنگ احد، مشرکین که در حال بازگشت به سوی مکه بودند، از بازگشت پشیمان می‌شوند و تصمیم می‌گیرند که به سوی مدینه بازگردند تا باقی مسلمانان را نیز نابود کنند.^۴

در آیه، به آن دسته از مؤمنین اشاره می‌شود که باور توحیدی آنچنان در جانشان نفوذ کرده و تعهدآور گشته که با وجود تحمل سختی‌های جنگ و زخم‌های متعددی که برداشته‌اند، باز هم دستور خداوند و رسول خدا ﷺ را اجابت می‌کنند: **«الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا»**^۵. در این آیه شریفه دو بار کلمه «ناس» به کار رفته است. اولین «ناس» اشاره به منافقینی دارد که در بین مسلمانان حضور داشتند و دومین «ناس» اشاره به دشمنانی دارد که در مقابل مسلمانان صف‌آرایی کرده‌اند تا انتقام شکست فضاحت بار جنگ بدر را بگیرند و از حقد و کینه‌ای که در دل دارند، برهند.^۶

۱. یوسف، آیه ۳۹. ۲. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۳۵۸.
 ۳. آل عمران، آیه ۱۷۲. ۴. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۷۵.
 ۵. آل عمران، آیه ۱۷۲. ۶. طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۰۰.

منافقین، خودشان در سپاه اسلام حاضر نمی‌شوند و سعی دارند تا روحیه مجاهدین را هم تخریب کنند و موحدینی که دل به فرمان پیامبر ﷺ سپرده‌اند را نیز از رفتن به جهاد منصرف کنند. منافقین برای ایجاد رعب و وحشت در دل موحدین، به جمعیت زیاد و قدرت نظامی دشمن اشاره می‌کنند.

اما باور توحیدی را ببینید که چه روح بزرگی از فرد می‌سازد. آنان در جواب می‌گویند: ﴿وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^۱ این جواب همزمان، هم اشاره دارد به مورد اول که وسعت دید است و هم به مورد دوم که آسیب نپذیرفتن از ترس است.

همان‌طور که گذشت، موحد وسعت دیدش محدود به دنیا نیست و مرگ را پایان کار نمی‌بیند. او آخرتی نیز پیش رویش دارد و این باور باعث می‌شود تا پیروزی و شکست در جنگ برایش به‌گونه دیگری معنا شود: ﴿قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلاَّ إِحْدَى الْحُسَيْنِ﴾^۲ معنای جنگ و جهاد نزد موحد چنین است و مرگ و پیروزی برایش فرقی ندارد؛ زیرا ابدیت را در پیش دارد و اجر خود را نزد پروردگارش محفوظ می‌داند. همین وسعت دید، آسیب نپذیرفتن در برابر ترس را نیز برای او به همراه دارد؛ چون دلیلی برای ترس وجود ندارد.

برای درک بهتر این مطلب بهتر است اول ببینیم که ریشه‌های ترس چیست. اساساً ریشه ترس‌ها به دنیا بازمی‌گردد. در کلام عارف برحق، حضرت امام خمینی ره آمده است:

خوف و کراهت آن‌هایی که ایمان به عالم آخرت ندارند، برای آن است که وجهه قلب آن‌ها متوجه به تعمیر دنیاست و از تعمیر آخرت غفلت ورزیدند. از این جهت میل ندارند از محل آباد معمور به جای خراب منتقل شوند.^۳

۲. توبه، آیه ۵۲.

۱. آل عمران، آیه ۱۷۳.

۳. امام خمینی ره، چهل حدیث، ص ۳۵۹.



اما در مورد موحد این مطلب صادق نیست؛ زیرا او آرزوهایی دارد که فراتر از مرگ می‌رود و خلاصه در این دنیا نمی‌شود. همچنین او برای دنیا کار نکرده تا با ویرانی دنیایش تمام زحماتش به هدر رود؛ بلکه او تمام کارهایش را برای آخرتش انجام داده و مرگ راه رسیدن او به آمالش است و علاوه بر اینکه از آن نمی‌گریزد، آرزوی آن را نیز دارد.^۱

در ادامه آیات قبل با این آیه مواجه می‌شویم که گویا می‌خواهد از این داستان نتیجه‌گیری کند و باز هم به تأثیر توحید در آسیب پذیرفتن از ترس اشاره می‌کند: **﴿إِنَّمَا دَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾**^۲. خداوند در این آیه می‌فرماید که از حرف‌های این انسان‌های شیطان صفت نترسید؛ بلکه از من بترسید. این ترس از خداوند نیز که در آیه به آن اشاره شده، ترس ممدوح است و به سبب عظمت خداوند است و از جنس ترس‌های دنیایی نیست.

یکی دیگر از نمونه‌های عالی این تأثیر روحی را می‌توانیم در واقعه عاشورا ببینیم. در شب عاشورا وقتی امام علیه السلام، یاران خود را جمع می‌کند، یارانی که سرتاپای وجودشان رنگ و بوی توحید گرفته، که با آن‌ها اتمام حجت کند، به ایشان می‌فرماید که فردا سرنوشت همه آن‌ها مرگ است؛ پس بیعت خود را از گردنشان برمی‌دارد تا اگر کسی می‌خواهد، در دل تاریکی شب برود و از مرگ بگریزد. وقتی به پاسخ‌هایی که یاران حضرت به ایشان عرض می‌کنند، نگاه می‌کنیم، همه عشق است و شور است و اثری از ترس در آنجا نیست. به عنوان نمونه: حضرت ابوالفضل علیه السلام به امام علیه السلام عرضه می‌دارند: «چرا این کار را بکنیم؟! آیا برای اینکه بعد از تو باقی بمانیم؟! خدا هرگز چنین روزی را نیاورد!»^۳.

۱. تبلور باشکوه این حقیقت را در وصیت‌نامه شهدا می‌یابیم.

۲. آل‌عمران، آیه ۱۷۵.

۳. ابی‌مخنف، المقتل، ص ۱۳۸.

می‌بینید شکوه این چند جمله کوتاه را؟ می‌بینید قله‌های توحید را؟ در این گفتار علاوه بر اینکه اثری از ترس نمی‌یابیم، بلکه معنای زندگی را کاملاً مغایر با تفکر مادی می‌بینیم. ایشان زندگی بدون امام را بی‌معنا می‌داند و مرگ را در این راه آرزوی خود می‌بیند.

یک نمونه دیگر که در زمان خودمان دیده‌ایم، مجاهدت سلحشورانۀ مردم مظلوم فلسطین است. اینجا دیگر کلمات هم نیاز نیست؛ فقط کافی است تا به چند تصویر از کودکان غزه خیره شوید؛ درست در چشم‌های آن کودک فلسطینی که با سنگ به جنگ آن همه تیر و تفنگ رفته است، نگاه کنید و ببینید که هیچ اثری از ترس در او نمی‌یابید.

یک نمونه دیگر سردار سرافراز میهن‌مان، شهید سلیمانی علیه السلام است؛ کسی که نه از تهدیدهای قدرت‌های جهانی می‌ترسد و نه از سلاح‌های پیشرفته آنان. چرا؟ به خاطر قدرت ایمان؛ به خاطر نفوذ باور توحیدی در عمق جان او. در مقابل او چه می‌بینیم؟ در مقابل، این مرد موحد، تماماً ترس است و ترس. وقتی یک قدم برمی‌دارد یا یک کلمه از دهانش خارج می‌شود یا حتی نفسی می‌کشد، رعب و وحشت در دل دشمنانش ایجاد می‌کند. گواه این سخن نیز اقدام به ترور این شخصیت بزرگوار آن هم به ناجوانمردانه‌ترین روش است.

یک نمونه دیگر که خود ایشان اسوه‌ای این شهید بزرگوار است، امام خمینی علیه السلام است. زمانی که تمام کشورهای دنیا سر تسلیم در مقابل ابرقدرت‌های بلوک شرق و غرب فرود آورده بودند، امام راحل علیه السلام از دیار توحید برمی‌خیزد و به جنگ همه این قدرت‌های پوشالی می‌رود. اما با چه چیزی به مصاف آن‌ها می‌رود؟ با ارتشی قدرتمند؟ با کشوری منظم؟ با اسلحه‌های پیشرفته؟ در آن وضعیتی که یک کشور تازه انقلاب کرده است و هیچ چیز ثبات ندارد، امام بزرگوار به پشتوانه چه چیزی مقابل تمام قدرت‌های جهان سر برمی‌آورد؟ جواب فقط قدرت ایمان است، قدرت باور به توحید است، روح بزرگ انسان موحد است.



و چه بسیارند انسان‌های موّدی که در طول تاریخ در مکتب توحید پرورش یافتند و هرکدام معجزه‌ای در عالم شدند که نمی‌توانیم تمام آن‌ها را بشماریم. از سنگ روی سینه ابوذر برایتان بگویم یا رشادت‌های سلمان در جنگ صفین یا نوجوان شهیدی که در دفاع مقدّس، نازجک به خودش می‌بندد و به زیر تانک می‌رود یا شهید مدافع حرمی که تیغ زیر گلویش است و لبخند روی لبش؟

فصل سوم

نبوت و قلم



فلسفه نبوت

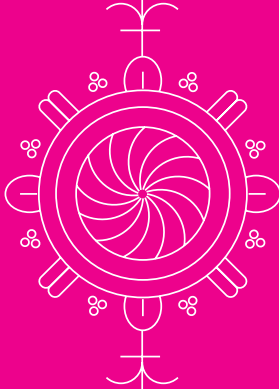
نخستین ندای دعوت انبیا علیهم السلام

فرجام حرکت انبیا علیهم السلام

گروه‌های معارض انبیا علیهم السلام

هدف نبوت

تعهد ایمان به نبوت



فلسفه نبوت

جزء ۱۳

الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ

ابراهيم ۱

● على قدس



وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ
شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ﴿٣٣﴾

سُورَةُ اِبْرٰهِيْمَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الرَّكَتُبِ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿١﴾ اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا
فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ
شَدِيدٍ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ
وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَٰئِكَ فِي ضَلٰلٍ
بَعِيدٍ ﴿٣﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ
لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ﴿٤﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ
قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكَرَهُمْ بِآيَاتِ
اللَّهِ أَنْ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقّق



﴿ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ ﴾ این قرآن، کتابی است که به تو نازل کردیم. ﴿ لِيُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ ﴾ تا تو بتوانی به اجازه و کمک پروردگار این مردم، آن‌ها را از تاریکی‌های جهل خارج کنی و به نور رهنمون سازی. [فایده نور، روشن کردن مسیر است و نتیجه تاریکی، این است که انسان نداند چه باید بکند و کجا برود! برای اینکه بدانیم به چه سمتی باید برویم، به وحی الهی نیاز داریم. قرآن، همان نور هدایت‌کننده از طرف خدای متعال است.] ﴿إِلَى صِرَاطٍ أَلْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ این نور، مردم را به راه خداوندی هدایت می‌کند که همیشه شکست‌ناپذیر ستودنی است. [این مسیر هم بی‌نقص است و اگر همه جمع شوند، نمی‌توانند مانع رسیدن رونده این مسیر به مقصد شوند.]



﴿الرَّ كِتَبٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^۱

یکی از اصول دین اسلام، «نبوت» است. نبوت به معنای یک واسطه بین خدا و خلق است که آن واسطه به خداوند متصل بوده و خودش نیز یکی از همان مخلوقات است.

اما سوآلی که پیش می‌آید این است که چرا یکی از اصول دین اسلام، بلکه یکی از پایه‌های همه ادیان، ایمان به پیامبری است که واسطه بین خلق و خدا بوده است؟ اعتقاد به نبوت یعنی اعتقاد به یک نیاز؛ نیاز به کسی که به حق و حقیقت متصل است و همه چیز را آن‌گونه که هست، می‌بیند.

این واسطه می‌تواند منبع دریافت وحی از جانب خدا شود و به واسطه آن وحی، حقایق را به انسان‌ها بیاموزد. قرآن، کتاب وحی است. این کتاب وحی مقدس، خود را در آیه اول سوره ابراهیم این‌گونه معرفی می‌کند: ﴿الرَّ كِتَبٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾؛ کتابی که آمده است تا انسان‌ها را از ظلمات به سمت نور هدایت کند. چه ظلمتی؟! مگر انسان عقل ندارد که بتواند با عقل حقایق را کشف کند و با عقل بتواند راه درست را انتخاب کند؟! مگر قرآن و روایات دعوت به تفکر و تعقل نمی‌کنند؟ آری، اما چه عقلی می‌تواند از بین راه‌ها، مسیر درست را انتخاب کند؟ آیا عقل فردی که مملو از آمال و آرزوهای شهوانی و لذت‌های نفسانی باشد، می‌تواند درست انتخاب کند؟! این فرد بین یک غذای مفید که خوشمزه نیست و غذای لذیذ مضر کدام را انتخاب می‌کند؟ می‌بینید که از عهده انتخاب یک مورد بسیار ساده هم برنیامد؛ پس چگونه می‌تواند به حقایق دست یابد؟! اما عقل را نباید نادیده گرفت؛ البته عقلی که از نفسانیت‌ها مصون باشد، نه عقلی که با هوا و هوس‌های نفسانی آمیخته شده باشد.

۱. ابراهیم، آیه‌ا.

عقل کامل قابل استناد است و باید هر گزاره‌ای که این عقل تأیید می‌کند، همان را درست انگاشت. از این رو وحی هم ما را به همین سمت هدایت می‌کند. اما عقلی که کامل نیست، انسان را به سمت ظلمت هدایت می‌کند و چون درجه نقصان عقل انسان‌ها با هم متفاوت است، هرکدام را به سمت یک ظلمتی هدایت می‌کند. لذا در این آیه فرموده است: از ظلمات عقل‌های ناقص، به سمت نور و عقل کامل هدایت می‌کند. در آخر آیه از همین نور تعبیر به «صراط‌العزیز الحمید» می‌کند. صراط است، یعنی یک راه است، نه چند راه، و آن هم راه کسی است که دست‌نیافتنی است.

در آیه ۲۱۳ سوره بقره آمده است که مردم همه یک امت واحد بودند؛^۱ به این معنا که همه سطحی از فهم حقایق را داشتند و به بسیاری از حقایق نیز دسترسی نداشتند؛ لذا با زورگویان هم کنار می‌آمدند و گذران زندگی می‌کردند، تا اینکه خداوند برای ارتقای فهم بشر، پیامبران را به پیامبری مبعوث کرد و حقایق را بر آنان انزال فرمود. این سبب شد تا پیامبران به منبع وحی متصل شوند و به حقایق عالم دست یابند و مأموریت یافتند تا این حقایق را به مردم نیز برسانند. لذا انسان‌ها در سیر طبیعی پیشرفت عقلانی‌شان باید دنباله‌رو پیامبران می‌بودند و از آن‌ها پیروی می‌کردند؛ اما گروهی که همه چیز را با عقل ناقص خود می‌سنجیدند و به ظاهر دنیا اهمیت می‌دادند، با آن مخالفت کردند؛^۲ چراکه دیگر نمی‌توانستند بر مردم حاکم شوند و اموالشان را تصاحب کنند.



۱. ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخْطَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ لِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

۲. آیت‌الله خامنه‌ای ع در کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» جلسه نوزدهم با عنوان «گروه‌های معارض» این مخالفان را بررسی کرده،، انگیزه هرکدام را بیان می‌کند.

در ادامه آیه می‌فرماید: خداوند برای پیامبرانش شریعت و کتاب قرار داد تا به وسیله آن، اختلافات میان مردم را داوری کنند و با مخالفان بجنگند تا مانع پیشرفت نشوند. این نکته مهمی است که از ارکان جامعه، قضاوت بین دعاوی مردم و برپایی عدالت در جامعه است که هر انسانی از حیث فطری به این عدالت تمایل دارد و هر جامعه‌ای برای ترقی و پیشرفت به آن نیازمند است. خداوند در آیه ۱۶۴ سوره آل عمران می‌فرماید: بر بندگان منت گذاشتیم که پیامبری از میان آن‌ها برگزیدیم تا آیات وحی را بر آنان بخواند و آن‌ها را با تزکیه و علم هدایت کند.^۱ «(تزکیه) یعنی انسان درگیر هوا و هوس‌ها نشود و با عقل خالص تعقل بورزد. اساساً اگر این پل‌های ارتباطی بین خالق و مخلوق وجود نداشت، چطور انسان می‌توانست به ربّ خویش معرفت یابد؟ چطور می‌توانست بفهمد که چه چیزی مطابق میل مولاست و در نتیجه چطور می‌توانست به هدف اصلی خود که مقام عبودیت است، دست یابد؟ در همین راستا حضرت علی علیه السلام در خطبه اول نهج‌البلاغه می‌فرمایند:

«خداوند پیامبران را برانگیخت تا فطرت انسان‌ها را بیدار کند و نعمت‌های فراموش شده آن‌ها را یادآوری کند و عقلی که دفن شده را از خاک بیرون آورد.»^۲

پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی معروف فرمود: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»؛^۳ یعنی اگر پیغمبر و انسانی که اتصال به خالق هستی دارد، وجود نداشت، اصلاً راه مسدود می‌شد؛ اما با حضور چنین شخصی و بعثت او از جانب حق، راه برای والاترین درجات مکارم انسانی باز می‌شود.

۱. «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَنِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

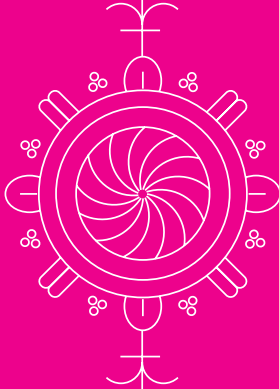
۲. «فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ اتَّزَلَّ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ؛ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ، وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ، وَ يُثَبِّرُوا لَهُمْ دَفَاتِنَ الْعُقُولِ».

۳. طبرسی، مکارم‌الاخلاق، ج ۱، ص ۸.

﴿وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ اشاره به این دارد که پیامبران خبر از حقایق می‌دهند که عقل بشر نمی‌تواند به آن‌ها دست یابد. بنابراین اگر این بعثت رُشَل اتفاق نمی‌افتاد، دیگر دست انسان‌ها به وحی نمی‌رسید و بشریت در رسیدن به حقایق پیشرفت چندانی نمی‌کرد؛ بلکه دستیابی بشر به بسیاری از حقایق غیرممکن می‌بود. یا در آیه دیگری با وضوح بیشتر بیان می‌فرماید:

﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾!

در این آیه به روشنی بیان می‌کند آن چیزی را که شما هیچ‌گاه نمی‌توانستید بدانید، به شما آموزش دادیم.



نخستين ندای دعوت انبیا ﷺ

جزء ۱۴

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا
الطَّغُوتَ ۗ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ
فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ

نحل ۳۶

● علی محمدی راد



وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ
 نَحْنُ وَلَا آبَاءُ آبَائِنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ
 مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٣٥﴾ وَلَقَدْ بَعَثْنَا
 فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
 فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ
 فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ
 ﴿٣٦﴾ إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ
 مِنْ نَصِيرِينَ ﴿٣٧﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ
 اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
 لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ
 كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَذِبِينَ ﴿٣٩﴾ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ
 أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ
 مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَا جَزَاءَ لِأَخْرَجَ أَكْبَرُ لَوْ
 كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٢﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا» در هر امتی، رسولی مبعوث کردیم [تا پیام ما را به آن امت برساند که آن پیام عبارت است از:] «أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» فقط خدا را عبادت و اطاعت کنید و هرگز از طاغوت تبعیت و اطاعت نکنید. [در طول تاریخ، در کنار دعوت به توحید و بندگی خدا، امر به اجتناب از پیروی طاغوت، شعار واحد همهٔ رسولان الهی بوده است. طاغوت همان کسی است که در برابر خدا طغیان کرده، یعنی بندگی خدا را نپذیرفته و دیگران را به اطاعت و بندگی خود فرامی خواند.] «فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ»؛ [بعد از دعوت انبیا،] بعضی از امت‌ها را خدا هدایت کرد، [آن‌ها راه راست را انتخاب کردند و با پیروی از رسولشان، با طاغوت مبارزه کردند و به بندگی خدای واحد رسیدند.] «وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ» و بعضی از امت‌ها یا مردم، عاقبت گمراه شدند [و سرانجامشان عذاب شد!] «فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» در زمین [سفر کنید تا ببینید در طول تاریخ، سرانجام آن‌هایی که دعوت انبیا را تکذیب کردند، چه شد. سفر کنید و ببینید که عاقبتشان چیزی جز نابودی و هلاکت نبود.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ﴾^۱

نبی هنگامی که مبعوث می‌شود و شعله حق‌طلبی و حق‌خواهی در جان‌ش زبانه می‌کشد، جامعه را نیز به آتش وجود خود دچار می‌کند.

با بعثت نبی، بار سنگین مسئولیت هدایت بشر بر عهده‌اش گذاشته می‌شود. نبی نمی‌تواند به تنهایی حرکت خود را پیش ببرد و توحید را فقط در حیطه نفس و شخص خود بازیابد و آرام گیرد؛ بلکه او به دنبال تحقق توحید در همه عالم است. او که خود، انسان موحدی است و با بعثت بالکل متحول شده و تبدیل به انسان دیگری گردیده، وحدت را بعد از وجود خود در جامعه می‌خواهد.

انسان موحّد، در همه عالم، حق‌طلب و حق‌جوست. انسان موحّد به دنبال قرار گرفتن همه موجودات در مسیر ﴿إِنَّا إِلَهِهِ رَاغِبُونَ﴾^۲ است. اصلاً فرد خود را دیگر تنها در این جسم نمی‌بیند. او خود را یک «من» شامل و فراگیر در همه عالم می‌بیند که اگر جایی از این عالم، حرکت رو به سوی الله نداشته باشد گویا خود او در مدار توحید نیست، و این حال است که او را به سمت جامعه می‌کشاند.

پیغمبر، حرف آخر خود را همان اول به مخاطبان‌ش ارائه می‌دهد. او که به دنبال تحقق دین الهی و از بین بردن سلطه طواغیت است، همان ابتدا آن را بیان می‌کند: ﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾. همین سخن کوتاه، جبهه دوست و دشمن پیغمبر را می‌سازد. عده‌ای به پیام نبی گرایش می‌یابند و عده‌ای هم که پیام نبی را به معنای نابودی هر آنچه داشته‌اند می‌بینند و نمی‌توانند از آن‌ها دل بکنند، در ضلالت و گمراهی خود باقی می‌مانند: ﴿فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾.

۲. بقره، آیه ۱۵۶.

۱. نحل، آیه ۳۶.

قرآن این پیام را پیام مشترک همه انبیا بیان می‌کند؛ مثلاً در سوره هود، قسمتی از تاریخ انبیا را بیان فرموده که پیام مشترک همه انبیا عبادت خدا و پرهیز از پرستش غیر خداست. هم‌چنین در سوره اعراف می‌فرماید:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهٍ غَيْرُهُ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرْنَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾؛^۱ دعوت حضرت نوح علیه السلام هم به توحید است که همین مسئله مخالفت ((ملاً)) را در پی دارد و اتهام گمراهی که به پیغمبر خدا نسبت می‌دهند. یا در آیاتی چند از همین سوره نیز پیام حضرت هود علیه السلام را بیان می‌دارد: ﴿يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾^۲ که رمی به سفاهت و دروغ‌گویی می‌شود.

توحید، نخستین و محوری‌ترین دعوت پیامبران است که صف‌بندی‌های موافقین و مخالفین را شکل می‌دهد. نبی با عمق نگاهی که دارد، نیازهای جامعه را درک کرده، در غایت حرکت خود که الله باشد، برآورده شدن این نیاز را نشان می‌دهد، و این است معنای «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا». ^۳ این گزاره دو طرف دارد: یک طرف، فهم روشن و عمیق نبی از حاکمیت الله است، و طرف دیگر، فهمی است که نبی از نیازهای جامعه دارد. وقتی نبی بانگ سر می‌دهد: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا» نه اینکه بخواهد گزاره‌ای کلیشه‌ای و کلی را بر زبان براند و مردم همچنان در ابهام این جمله حیران بمانند؛ بلکه این جمله در اوج روشنی برای جامعه است. جامعه مخاطب نبی بعد از این گزاره، هم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را به روشنی درک می‌کند و هم فلاح و سعادت همه جانبه و ابدی را در این «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» وجدان می‌کند؛ شبیه خطابی که حضرت امام علیه السلام به مردم ایران داشتند. مردم ایران تحقق همه خواسته‌های خود را در حاکمیت نظام اسلامی دیدند و برای تحقق چنین نظامی، آن تلاطم در این ملت ایجاد شد.

۱. اعراف، آیه ۵۹ و ۶۰. ۲. اعراف، آیه ۶۵. ۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۲.



پس نبی برای حرکت انسان‌ها روی اصلی‌ترین دارایی خود یعنی فطرت انسان‌ها سرمایه‌گذاری می‌کند که همان میل به الله است و برای افراد جامعه، ارتباط بین این میل به بی‌نهایت و حاکمیت الله را آشکار می‌نماید. آیاتی مانند: **﴿أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الزُّلْمَ﴾** بیان‌کننده چنین حقیقتی هستند. اگر نبی در نخستین ندای دعوت خود به چنین موضوعی اشاره نکند، یعنی در واقع دست از اصلی‌ترین وسیله خود کشیده و با ابزارهای دیگری که برای حرکت انسان‌ها پردردسر و اغلب بی‌نتیجه‌اند، سعی در ایجاد این حرکت می‌کند، که چنین عملی از فرستاده الهی بعید است.

این غایت حرکت نبی است که تغییرات بنیادینی را می‌طلبد. برای رسیدن به این غایت که دوردست می‌نماید، اما مسیری آسان و هموار دارد، نیاز به وجود محرکی قوی در جامعه است و شروع این حرکت، ناگزیر همراه با یک تحول عمیق خواهد بود. در غیر این صورت، جامعه به این هدف غایی که کمال انسانی است نمی‌رسد.

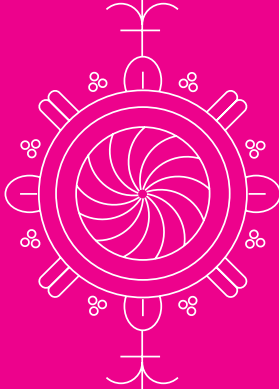
در حرکت نبی به سمت جامعه و آن رستاخیزی که در قلب جامعه باید ایجاد کند، او روی همان نقطه‌ای سرمایه‌گذاری می‌کند که بعثت در خود نبی ایجاد کرده است. او جامعه را به همان چیزی متوجه می‌کند که موجب برانگیختگی خود او شده. نبی از آنجا که خودش این مسیر را طی کرده، نسبت به حرکت دیگران اشراف دارد و می‌تواند همانند یک مربی کاردان و آگاه، از سایر افراد دستگیری و آنها را در این مسیر هدایت کند. به فرموده رهبر انقلاب علیه السلام: روش پیامبر از نوع دعوت است. او عقب نمی‌نشیند؛ بلکه دیگران را به راهی که خود، آن را طی کرده دعوت می‌کند.

باید توجه داشت حرکتی که نبی در جامعه ایجاد می‌کند، مانند اقدام برخی مصلحین اجتماعی نیست. این‌گونه نیست که نبی با سخنرانی بلیغ و هنری و

استفاده از ابزار زور و پول، مردم را به صحنه بکشاند. یا سوار بر نارضایتی از عدم آسایش، حرکتی واکنشی در جامعه ایجاد کند. بلکه نبی اولایک تحول را در عمق جان تک‌تک افراد ایجاد می‌کند. نبی با ید بیضای خود، قلوب جامعه را در دست می‌گیرد و جامعه را ملتهب می‌کند. نبی که خود برانگیخته شده، چنین نفوذی در قلوب پیدا می‌کند. نبی جامعه را فقط آگاه نمی‌کند. البته که آگاه هم می‌کند، اما آگاه می‌کند و در پس آن رستاخیز هم ایجاد می‌کند. تحول او در جامعه، بنیان‌برافکن است که البته ظهورات آن تغییر ساختار اجتماعی و اصلاحات دیگر نیز می‌باشد، اما باید به عمق اصلاح نبی توجه کرد.

اینکه نبی چگونه می‌تواند ارتباط بین حاکمیت الله و سعادت دنیوی و اخروی را تنزل دهد و برای مردم آن جامعه قابل درک کند، در گرو دو فهم اساسی است: اول، درک نیازهای یک جامعه و دوم، فهمی که از حاکمیت الله دارد. نبی هم دستی در وحی دارد و هم دستی در جامعه. هم رو به سوی الله دارد و هم رو به سوی جامعه. فهم جامعه و فهم وحی دو نیاز اساسی هر مصلح اجتماعی است که بنا دارد مثنی پیامبرگونه داشته باشد و حضرت امام علیه السلام از زمره چنین مصلحینی می‌باشند.





فرجام حرکت انبیا ﷺ

جزء ۱۵

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

إسراء ۸۱

محمد عرفان خانی



وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا
 يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾ سَنَةٌ مِّنْ قَدَارٍ سَلْنَا قَبْلَكَ
 مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾ اِقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ
 إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ الْفَجْرَ كَانَ مَشْهُودًا
 ﴿٧٨﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ
 مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿٧٩﴾ وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ
 صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيرًا ﴿٨٠﴾ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ
 وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾ وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْءَانِ
 مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ الْآخِسَارًا ﴿٨٢﴾
 وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأٰبِجَانِيهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا
 ﴿٨٣﴾ قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ
 سَبِيلًا ﴿٨٤﴾ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
 وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾ وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ
 بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقّق



﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ﴾ [وای پیغمبر] بگو: حق آمد ﴿وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾ و باطل نابود شد. [این سنت الهی است و راه انبیا هم که مصداق حق است، مشمول این سنت می‌شود؛] ﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ سنت این است که اساساً باطل، نابودشدنی است. [باطل یعنی پوچ، به این معنا که از ابتدا شکست خورده بوده و در واقع عالم، هرگز نمی‌تواند کاری پیش ببرد. طبق این سنت، انسان هرکاری در راه خدا و پیروی از انبیا کند، چون «حق» است، محقق خواهد شد و سرانجام در عالم تأثیر می‌گذارد و پیروز می‌شود.]



﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۱

پیامبران الهی علیهم السلام علی‌رغم مشکلات و موانع، هیچ‌گاه از اهداف مترقی خود دست نکشیدند و همواره علیه استبداد و طاغوت زمانه در حال مبارزه بودند. البته باید توجه داشت که صرف تبیین این مسئله و اثبات مقاومت انبیا در مسیر اهداف انسانی، نشانه نشناختن جریان نبوی است؛ زیرا بنا بر آیه ۸۱ سوره اسراء معتقدیم که جریان نبوت با وجود ناکامی‌های ظاهری همچون مرگ، غربت و ناراحتی، همواره در مسیر پیروزی قرار داشته و بر جبهه باطل غالب بوده است. سؤال و ابهام اصلی این است که بنا بر آنچه در تاریخ زندگی انبیا آمده، همه پیغمبران با جهاد و تلاش زندگی خود را گذرانده‌اند و بسیاری نیز در نهایت شهید شدند. با این وجود به نظر می‌رسد که حرکت نبوی، نتیجه مطلوبی در پی نداشته و نمی‌دانیم که آیا فرجام پیغمبران شکست بوده یا پیروزی؟

پاسخ به این سؤال، ابتدا مستلزم اطلاع از هدف اصلی انبیا و ارزیابی عملکرد آنها متناسب با آن هدف است و سپس باید چگونگی تحقق اهداف انبیا به عنوان یک جریان سلسله‌وار مورد بررسی قرار گیرد.

رهبران اجتماعی در طول تاریخ، متناسب با اندیشه اجتماعی خود، اهداف خاصی را دنبال می‌کردند که این اهداف به‌طور کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. اهداف طاغوتی: که در زندگی طواغیت تاریخ جریان داشته و ویژگی اصلی آن، تلاش حداکثری برای رسیدن به اهداف فردی و ظالمانه است. هم‌چنین این اهداف معمولاً به صورت مقطعی دنبال می‌شوند و آینده‌نگری در رسیدن به اهداف لحاظ نمی‌شود؛ چراکه فرد در پی منافع فردی است، نه منافع اجتماعی. رسیدن به منافع اجتماعی برخلاف منافع فردی نیازمند آینده‌نگری و اجرای راهبردی است که در آینده نیز نتایج مثبت اجتماعی در پی داشته باشد.

۱. اسراء، آیه ۸۱.

دستیابی به این هدف، به زعم عموم مردم، پیروزی شمرده می‌شود و مردم اعمال قدرت و تسلط بر جامعه را موفقیت می‌دانند؛ در حالی که تحقق این اهداف، گذشته از اینکه منافع مثبت اجتماعی در پی ندارد، مقطعی نیز هست و ماندگار نیست؛ همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾.

طاغوت گرچه مدتی در ظاهر تسلط می‌یابد، ولی سرانجام حرکت و جریان سلسله‌وار انبیا، جریان منقطع طاغوت را نابود می‌سازد.

۲. اهداف الهی: که در زندگی پیامبران و نیکان تاریخ جریان داشته و ویژگی اصلی آن، تلاش برای رسیدن به منافع اجتماعی است و فرد در آن به دنبال ترقی بشریت است، نه صرف اعمال قدرت بر مردم. بر این اساس انبیا فقط به دنبال تحقق اهداف کنونی خود نیستند؛ بلکه تحقق منافع اجتماعی در آینده را نیز در تصمیمات خود لحاظ می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که شرایط برای تحقق اهداف الهی حتی برای انبیا و نیکان آینده نیز فراهم شود. این‌گونه است که ناکامی‌های ظاهری جریان نبوت، تبدیل به پلی برای پیروزی می‌شود.

گام بعدی برای پاسخ به سؤال اصلی این یادداشت، بررسی تحقق یا عدم تحقق اهداف انبیاست؛ اهدافی که ویژگی‌ها و تفاوت‌های آن با اهداف طواغیت بیان شد. برای ارزیابی بهتر عملکرد انبیا متناسب با هدفی که داشتند، ابتدا میزان تحقق اهداف تمام جریان نبوی از آدم تا خاتم را بررسی می‌کنیم؛ سپس برای رفع ابهام بیشتر، به بیان وضعیت اختصاصی برخی از پیغمبران می‌پردازیم. برای تشریح ثمربخشی حرکت انبیا بهتر است رفتار متقابل پیامبران و مردم را به رفتار متقابل شاگرد و استاد تشبیه کنیم. همان‌گونه که شاگرد کلاس اول، معلومات علمی خاصی ندارد، انسان نیز در ابتدای خلقت، حتی قابلیت شناخت ابعاد عالم پیرامون خود را در حد یک حیوان هم نداشت؛ ولی همین



انسان به جایی رسید که فرشتگان آسمانی نیز باید از او بیاموزند. انسان فاقد وحی در توخّش و نادانی غرق بود، ولی وحی او را به قلّه‌های تمدن رساند؛ انسانی که با انجام تعلیمات انبیا، عالی‌ترین جلوه‌های خلقت را بروز می‌دهد. اتصال سلسه انبیا مانند اتصال معلمان پایه‌های مختلف مدرسه است. تعلیمات پیامبران و معلمان درعین حال که در طول تاریخ، ماندگار است، شرایط را برای تحقق اهداف مثبتی که جانشینان ایشان در صدد انجام آن هستند، فراهم می‌سازد.

اگرچه حضرت آدم می‌میرد، ولی هم آثار عملکردش به عنوان یک تمدن عظیم ماندگار است و هم میراث او به پیامبران بعدی کمک می‌کند که به آرمان حرکت نبوی نزدیک‌تر شوند. اگر حضرت آدم علیه السلام انسانی که معلوماتش در حد حیوان بود را متمدن نمی‌کرد، پیامبران بعدی مجبور بودند این کار را انجام دهند و از پیگیری اهداف بعدی حرکت نبوی بازمی‌ماندند؛ همان‌طور که اگر معلم کلاس اول به شاگردانش حروف الفبا را آموزش نمی‌داد، معلمان بعدی نمی‌توانستند محتوای کتب درسی را به شاگردان خود انتقال دهند.

معیار سنجش عملکرد انبیا، ناکامی‌هایی که با آن مواجه شدند، نیست؛ بلکه میزان تحقق اهداف مد نظر آنهاست. اهدافی که در راه آنها جان دادند، ولی به مطلوب خود رسیدند. مگر هدف انبیا غیر از ایجاد تمدن مترقی بود؟ مگر غیر از این بود که سطح فهم و شعور انسان به قدری بالا برود که آرمان‌های ارزشمندی مانند آزادی را دنبال کند و به قلّه‌های دانش و معرفت برسد؟ اگر به ابعاد زندگی انسان امروز توجه کنید، درمی‌یابید که میزان تحقق اهداف انبیا تا چه حد بوده و تعلیمات پیامبران چه نقشی در سیر تکاملی تمدن بشری داشته است.

جامعه بشری امروز دیگر مثل اوایل تاریخ زیست خود، برده قشر خاصی نیست. آرمان‌هایی که انسان‌های پیشین از تحقق آن ناامید بودند، امروز بسیار

گسترش یافته است؛ مانند آرمان حکومت مردم بر مردم یا دموکراسی، که امروزه به وسیله انتخابات برای مردم جهان در دسترس است. اما افسوس که فضای رسانه‌ای امروز، فرصت تفکر انسان را گرفته و کمتر اشخاصی از عموم جامعه، دانشی از خاستگاه پیشرفت امروز خود دارند. ایده‌های جذابی همچون آزادی، جنگ‌ستیزی، جامعه بی‌طبقه، استقلال، انقلاب مردم و دموکراسی، ریشه عمیق در سیره پیامبران دارند.

اگر مواجهه پیامبر اکرم ﷺ با چالش‌های مسیر جنبش ایشان مورد بررسی قرار گیرد، صحت این مدعا تأیید می‌شود. به عنوان مثال: پیامبر اکرم ﷺ در آغاز حکومت خود تصمیم هوشمندانه‌ای گرفت که به سبب آن، سنت برده‌داری به شکل گسترده‌ای کم‌رنگ شد و جامعه به آرمان جامعه بی‌طبقه نزدیک‌تر گردید. البته این نوع مواجهه با جامعه، در مکتب مارکسیسم نیز اندکی عملی شد، اما نواقصی که نسبت به راهبرد پیامبر داشت، این حرکت را محکوم به شکست کرد. یا می‌توان به نحوه تسلط پیامبر ﷺ بر منطقه حجاز اشاره کرد که برخلاف رهبران اجتماعی پیشین، پیامبر به صورت گام‌به‌گام و با حداقل خون‌ریزی به قدرت رسید. ابتدا با یاوران اندک خود، شهر مدینه را تبدیل به پایگاه اجتماعی خود کرد و در گام بعد، دست به تقویت مدینه و ابراز قدرت نظامی زد. در گام سوم با قدرتی که با جهادهای پیشین خود حاصل کرده بود، کفار را مجبور به پذیرش محتوای زیرکانه «پیمان‌حُدیبیه» نمود و در نهایت، اقدامات پیامبر به قدری اوضاع را برای حکومت اسلامی مساعد کرد که مکه بدون جنگ و خون‌ریزی تسلیم پیامبر شد و حکومت اسلامی مستقر گردید.

سیر پیشرفت بشریت از مقاومت حضرت نوح ﷺ در مسیر حق که سرتاسر آن درس و عبرت است گرفته، تا شهادت پیروزمندانه امام حسین ﷺ که شرایط را برای فعالیت‌های گسترده جریان حق فراهم ساخت، تا جایی که امروز جهان



در آماده‌ترین حالت خود برای رسیدن به آرمان‌های الهی است؛ کاملاً قابل مشاهده است.

این همان سرمنزل نهایی انسان است که از اول خلقت، زندگی انسان بر آن بنا شده و تاریخ به سمت آن در حال حرکت است و انبیا در تسهیل و تسریع این حرکت نقشی تعیین کننده داشته‌اند.

بیشتر گفتیم که ثمره حرکت یک نبی نیز در ادامه یادداشت مطرح می‌شود؛ یعنی برخلاف مطالب پیشین که ثمره حرکت جریان نبوی مورد بررسی قرار گرفت، اکنون میزان تأثیر پیامبر اکرم ﷺ به عنوان نماینده‌ای از جریان پیامبران بررسی می‌شود. مقصود از طرح این‌گونه مباحث، تثبیت هرچه بیشتر نظریه فرجام نیک انبیاست. اثبات این نظریه از ابعاد مختلف، به انتقال هرچه بهتر آن کمک می‌کند.

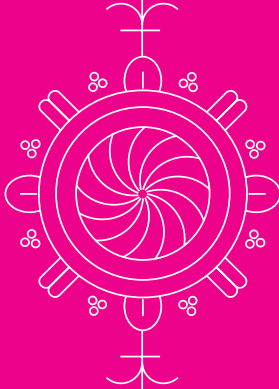
در جهت دستاوردشناسی سیره پیامبر اکرم ﷺ، شاخصه‌های تحقق اهداف ایشان را در ادوار مختلف دوران بعثت بررسی کردیم که به طور خلاصه عبارت است از:

۱. رساندن قوم عرب از توخّش و نادانی به تمدنی که نقشی حیاتی در زندگی بشر ایفا کرد و تا مدت زیادی در عرصه‌های علمی، نظامی، فرهنگی و... تعیین کننده بود. پیروزی‌های اعراب در جنگ‌هایی که با کشورهای مختلف، از جمله ایران داشتند و گسترش مرزهای حکومت اسلامی، از مصادیق آن است.

۲. ایجاد نقطه عطف بزرگی در تاریخ علم و توسعه که به «دوران طلایی اسلام» مشهور است و طی آن دانشمندان بزرگی چون ابن‌خلدون، ابن‌سینا، ابن‌رشد، فارابی و... پدید آمدند و ثمره این دانشمندان، به عقیده بسیاری، ظهور علوم جدید بود. به عبارت دیگر: ظهور اسلام، فضایی فراهم ساخت که این فضا، خاستگاه علوم روز جهان است.

۳. مدیریت جامعه به گونه تدریجی که این مدیریت هوشمندانه سبب اجرای گسترده احکام شرعی در سطح جامعه شد. به عنوان نمونه: پیامبر از ابتدا شراب را حرام اعلام نکرد؛ بلکه با محدودیت‌های گام‌به‌گامی که اجرا کرد، حرمت آن به صورت تدریجی عملی شد. یا نحوه مواجهه پیامبر با سنت برده‌داری که پیامبر با احکام شرعی خاصی اقدام به نابودی این سنت کرد و آزاد کردن برده به عنوان فضیلتی بزرگ در جامعه ترویج شد.





گروه‌های معارض انبیا عليهم السلام

جزء ۱۶

أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾
وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾ وَأَخْلَلْ عُقَدَةَ مِنَ لِسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾

طه ۲۴-۲۸

● محمد مهدی عباسی



وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿١٣﴾ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي
 وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا
 لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿١٥﴾ فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لِيُؤْمِنُ
 بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدِي ﴿١٦﴾ وَمَاتِلْكَ يَمِينِكَ يُمُوسَىٰ
 ﴿١٧﴾ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِيَ
 فِيهَا مَنَارِبٌ أُخْرَىٰ ﴿١٨﴾ قَالَ أَلْقِهَا يُمُوسَىٰ ﴿١٩﴾ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ
 حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿٢٠﴾ قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا
 الْأُولَىٰ ﴿٢١﴾ وَاصْمُ يَدَكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ
 ءَايَةٌ أُخْرَىٰ ﴿٢٢﴾ لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَىٰ ﴿٢٣﴾ أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
 إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾
 وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ
 أَهْلِي ﴿٢٩﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ أُشَدُّ بِهِ أَرِي ﴿٣١﴾ وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾
 كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾ وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾
 قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يُمُوسَىٰ ﴿٣٦﴾ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَىٰ ﴿٣٧﴾



حفظ کنیم



قرائت تحقیق



[خداوند به موسی وحی کرد:] ﴿أَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ﴾ به سمت فرعون برو ﴿إِنَّهُ طَغَىٰ﴾ چون فرعون در برابر بندگی خدا طغیان کرده [و تبدیل به طاغوت شده است.] ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ [موسی در پاسخ به این مأموریت سنگین] گفت: پروردگارا، سینه‌ام را گشاده کن، [شخصیت والا به من بده که هرگونه سختی و فرازونشیب این مأموریت را بتوانم با روح وسیع خودم تحمل کنم،] ﴿وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي﴾ و کارم را [در این مأموریت پس از بعثت،] آسان کن، ﴿وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي﴾ گره از زبان من بگشای [تا بتوانم به خوبی پیام تو را به فرعون و فرعونیان ابلاغ کنم،] ﴿يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾ تا حرفم را بفهمند [و در نتیجه از طغیان‌گری دست بردارند و بندهٔ خدای واحد شوند].



﴿أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ . قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي *
 وَبَيِّرْ لِي أَمْرِي * وَأَحْلِلْ عُقْدَةً مِن لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي﴾

در آیات قبل از این آیه، کیفیت تکلم خداوند متعال و بعثت حضرت موسی علیه السلام گفته شد و در این آیات، اولین دستور الهی بلافاصله بعد از بعثت به رسالت، از جانب خدای متعال بیان می‌شود. این دستور حرکت به سمت فرعون و دعوت و هدایت اوست.

در جلسات گذشته گفتیم که روح توحید، نفی عبودیت غیرخداست؛ هم در رابطه فردی و هم در صحنه اجتماعی. بزرگ‌ترین رسالت توحید «بنای جامعه توحیدی» است؛ یعنی جامعه‌ای بدون طبقه و تحت حاکمیت الله و دارای مقررات الهی. جامعه توحیدی و بی‌طبقه، یعنی هیچ‌کس به علت پول بیشتر یا موقعیت خانوادگی و اسم و رسم پدر یا عضویت در حزب و دسته‌ای قدرتمند، بر ضعیف‌ترین عضو جامعه برتری نداشته باشد و آن ضعیف‌ترین بدون لکنت زبان و ترس بتواند حق خودش را بگیرد؛ چنان‌که در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان سپر خودش را چون شاهد و دلیلی نداشت، نتوانست از یهودی‌ای که سپر در دست او بود، بگیرد و قاضی منصوب خود امیرالمؤمنین علیه السلام حکم به نفع یهودی داد و ایشان هم نسبت به حکم قاضی اعتراضی نکرد. همین رفتار موجب هدایت آن یهودی شد.^۱

گروه‌های معارض

پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال ایجاد جامعه‌ای است که در آن هیچ زورگو و ستمکاری نباشد. ثروتمندی که از خون مردم می‌مکد و به آنها فخرفروشی می‌کند، نباشد، سوءاستفاده‌کنندگان از باورها و عقاید مردم برای حاکم کردن یک

۱. ثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۷۴ و ۷۵.

عده ستمگر بر آنها نباشد. به همین دلیل همه آن کسانی که منافعشان با قیام و دعوت انبیا به خطر می‌افتد، به معارضه و مبارزه با آنها اقدام می‌کنند. اینها چه کسانی هستند؟ در رأسشان حاکمان و امیرانند که قدرت سیاسی دارند. ارتش و رسانه و قدرت اقتصادی از جمله مظاهر قدرت این‌هاست. ظلم و ستم و تقسیم‌بندی و تضعیف و استثمار مردم، غالباً توسط همین طبقه است. به همین دلیل با پیشرفت اقدام نبی، آنها تمام حیثیتشان را از دست خواهند داد. این گروه در آیات قرآن کریم «طاغوت» نامیده می‌شوند. در آیه ۳۶ سوره نحل می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾. فرعون جزو همین طبقه از معارضان نبی است که در آیه شریفه سوره طه هم با صفت «طغیان» به او اشاره شده است. ریشه کلمه «طغیان» و «طاغوت» یک چیز است و به یک معنای لغوی اشاره می‌کنند.

با شروع دعوت رسول اکرم ﷺ نیز همین طبقه احساس خطر کردند. رؤسا و اشراف مکه مانند ابوسفیان و ابوجهل با تمام قدرت سعی در انحراف دعوت رسول اکرم ﷺ داشتند و به واسطه حضرت ابوطالب ﷺ و وعده‌های مختلف دادند، تا مگر حضرت دست از دعوتشان بردارند. جمله معروف ایشان که «اگر آفتاب را در یک دست و ماه را در دست دیگرم بگذارید، هرگز از دعوتم دست برنمی‌دارم»^۱ ناظر به این تلاش‌های آنهاست. بعد از اینکه از تطمیع حضرت ناامید شدند، طرح‌های فشار و شکنجه و توهین شروع شد و تا طرح قتل ایشان توسط نماینده‌های همه قبایل نیز پیش رفتند.^۲

شاه هم در آغاز نهضت امام عظیم‌الشان ﷺ با تمام توان در مقابل ایشان ایستاد و برای خاموش کردن قیام مردم، از تهمت و دروغ تا زندان و تبعید و تا

۱. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲۸؛ حویزی، نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۴۲، ح ۷.

۲. برای مطالعه بیشتر، ک: سبحانی، فروغ ابدیت، یا کتاب انسان ۲۵۰ ساله اثر مقام معظم.



کشتن عناصر قیام هر کاری توانست کرد؛ چراکه حرکت امام علیه السلام حرکتی نبی‌گونه بود و اصل و ریشه فساد را نشانه رفته بود. امام علیه السلام از ابتدا شاه و آمریکا را به عنوان ریشه فساد دانستند و فرمودند: «شاه باید برود». بعد از پیروزی انقلاب هم تسخیر سفارت آمریکا در ایران یا به تعبیر صحیح‌تر «لانه جاسوسی» را «انقلاب دوم» نامیدند که از انقلاب اول بزرگ‌تر است؛ چراکه انقلاب اول با شاه درگیر شد و انقلاب دوم با ارباب شاه.

دسته دوم از معارضان، اعضای اصلی و کادر حکومتی‌اند. «ملاء» یا چشم‌پرکن‌ها در قرآن اشاره به همین‌ها دارد. طاغوت به کمک همین‌ها اراده خود را به پیش می‌برد. خداوند در سوره مبارکه اعراف می‌فرماید **﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ﴾**. مثل همامان در دستگاه فرعون. یا وزیر امور خارجه و فرمانده نیروهای نظامی آمریکا یا اصحاب رسانه‌های آنها که افکار عمومی را مطابق خواست رئیس‌جمهور آمریکا پیش می‌برند.

دسته بعدی صاحبان پول و ثروتند. آنهایی که با روش‌های مختلف، حقوق عموم مردم را زیرپا می‌گذارند، یا با استفاده از رانت‌های مسموم، یک‌شبه به ثروت‌های نجومی و بادآورده می‌رسند.

شکستن ساختارهایی که امکان سوءاستفاده از اموال مردم به هر شکل را ایجاد می‌کند و به فقرا و مستضعفین امکان تلاش برابر در اقتصاد را می‌دهد، نفس این صاحبان ثروت را می‌برد. در منطق قرآن این گروه را «مُتْرَفِينَ» نامیده‌اند، مانند آیه **﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾**^۱ اینها به واسطه امکانات مالی و زرق و برق آن، خود را تافته جدا بافته و بالاتر از مردم می‌دانند. البته هر ثروتی و هر ثروتمندی، مُتْرَف نیست. آن کسی که اموال و امکانات خود را نعمتی الهی می‌داند و «شکر» آن نعمت را در صرف

۱. سبأ، آیه ۳۴.

آن در مسیر الهی، نه تنها مُترف نیست که «مجاهد» به وسیله مال خودش است. مانند حضرت خدیجه علیها السلام که حقیقتاً تمام ثروت خود را در پیشبرد اهداف رسول الله صلی الله علیه و آله صرف کردند.

مقام معظم رهبری در مورد این گروه مترف می‌فرماید:

کسانی هستند که تلاش می‌کنند و حقیقتاً در صد این هستند که طبقه ممتاز جدیدی در نظام جمهوری اسلامی به وجود بیاورند، و به خاطر انتساب‌ها و زنگی‌ها و مشرف بودن بر مراکز ثروت، از طرق نامشروعی به اموال عمومی دست بیندازند و یک طبقه جدید، طبقه ممتاز و مرفّهان بی‌درد، درست کنند. نظام اسلامی با مرفّهان بی‌درد و معارض و مخّل، آن‌طور برخورد سختی کرد، حالا از درون شکم نظام اسلامی، یک طبقه مرفّه بی‌درد جدید طلوع بکند! مگر این شدنی است؟!^۱

دسته آخر رهبران فکری هستند. مهم‌ترین مبارزه حضرت عیسی علیه السلام با همین طبقه بوده است. علمای یهود با وجود معجزات و بیّناتی که از ایشان دیدند، بر ضد ایشان به شدت کارشکنی می‌کردند و تا توطئه برای کشتن ایشان پیش رفتند؛ چراکه با اندیشه توحیدی و خالص و خالی از تحریف حضرت عیسی علیه السلام جایی برای سوءاستفاده آنها از مردم باقی نمی‌ماند. قرآن از این دسته با عنوان «أخبار و رهبران» یاد می‌کند:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾^۲

در نهضت امام بزرگوار علیه السلام هم برخی عمامه‌به‌سرها بودند که ضرباتشان بر حرکت انقلابی مردم، کمتر از سه دسته دیگر نبود که به بخش‌هایی از این

۱. بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان نیروی انتظامی، ۱۳۷۶/۴/۲۵، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2844>

۲. توبه، آیه ۳۴.



کارشکنی‌ها در «منشور روحانیت» اشاره شده و تعبیری مانند «مارهای خوش خط و خال» در حوزه‌های علمیه قابل دقت و توجه جدی است. در ماجرای فتنه صهیونیستی سال ۸۸ هم برخی از این احبار، نقش آفرینی کردند و هنوز هم هر وقت از دستشان بریاید، با لفاظی‌ها و سخنان به ظاهر زیبا اراده طاغوت زمان را پیش می‌برند. گاهی با شعار جدایی دین از سیاست و گاهی با بزرگ‌نمایی نواقص و ایرادات و در یک کلام ناامید کردن مردم، آب به آسیاب دشمن می‌ریزند.

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْحَيِّ يُوحَىٰ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا﴾.

جالب این جاست که برخی از مصادیق این چهار عنوان باهم مرتبطند و برخی هم نیستند؛ اما در مقابل انبیا موضع واحدی می‌گیرند.

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ * إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَمَّانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَٰحِرٌ كَذَّابٌ﴾^۱

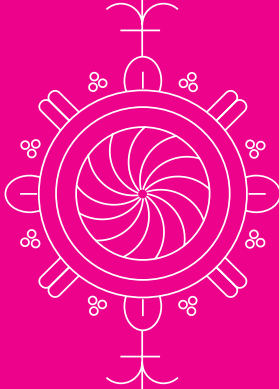
در این آیه، عکس‌العمل فرعون و هامان و قارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام، تهمت «ساحر کذاب» است. این نشان می‌دهد با اینکه این معارضان در چهار دسته مختلف با خصوصیات متفاوتند، اما نسبت به مبارزه با رسول خدا متحد و هماهنگند.

در میان این گروه‌ها آن گروهی که نقش محوری دارد، «طاغوت» است. غالباً آنها هستند که بقیه را دور خود جمع می‌کنند و آنها را برای ضربه زدن به حرکت انبیا به کار می‌گیرند. اما به هر حال، اینها همه به هم یاری می‌دهند و جوری هم حرف می‌زنند که به ظاهر بسیار زیبا به نظر می‌رسد: ﴿زُخْرَفَ الْقَوْلِ﴾ و فریبنده است: ﴿غُرُورًا﴾.

۱. غافر، آیه ۲۳ و ۲۴.

نکته مهم در آخر بحث، این است که آیات قرآن را بعد از فهم و تفسیر باید به‌گونه‌ای پیاده کرد که مصداق روز خود را پیدا کند. در این صورت است که قرآن در زندگی ما جریان می‌یابد و برکات آن ملموس‌تر می‌شود. به تعبیر دیگر: بعد از آنکه فهمیدیم گروه‌های معارض انبیا عبارتند از طاغوت و ملاء و مترفین و احبار باید مشخص کرد که امروز چه کسی طاغوت است و چه کسی ملاء و مترف و احبار.





هدف نبوت

جزء ١٧

الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

حج ٤١

○ مرتضى حيدري



اذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِانْتِهَامِ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ
 ﴿٣٩﴾ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ أَلَا تَرَ أَنَّا
 اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ
 وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا
 وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾ الَّذِينَ
 إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
 وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
 ﴿٤١﴾ وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ
 ﴿٤٢﴾ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَىٰ
 فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾
 فَكَايِنٍ مِنْ قَرِيَّةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ
 عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْسَ مَعْطَلَةٌ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ ﴿٤٥﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا
 فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا
 فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



[اجازه جنگ و قیام داده شد به] ﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ همان کسانی که اگر در زمین قدرت و حکومت به آنان بدهیم، ﴿أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ﴾ [در ابعاد همان قدرت و حکومتشان،] نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند. [به عبارت دیگر کارخانه انسان‌سازی راه می‌اندازند] ﴿وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ و [در ابعاد حکومتشان] به معروف و واجب امر کرده و از منکر و حرام، نهی می‌کنند [تا آن‌ها را ریشه‌کن کنند. این مستضعفان و مظلومان همان کسانی هستند که اگر صاحب حکومت شوند، همه تلاششان تحقق احکام الهی در جامعه است.]. ﴿وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ و سرانجام اتفاقات و امور [قضایای سیاسی و نبرد قدرت.] فقط برای خداست و به دست اوست. [او تعیین می‌کند قدرت و حاکمیت سرانجام به این بندگان برسد و به آنان نیز مأموریت داده که از سوی خدا، «حاکمیت دین» را محقق نمایند.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

﴿الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا
بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَاللَّهُ عَقِيبَةُ الْأُمُورِ﴾^۱

پیغمبران برای چه مبعوث می‌شوند؟ اولین پاسخی که داده می‌شود، این است که برای پیراستن بشر از رذایل و آراستن او به فضایل: ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ ۖ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَنِي ضَلَّالٍ مُّبِينٍ﴾^۲.

سؤال مهم‌تر این است که:

انبیا برای پیراستن و آراستن مردم، از چه راهی استفاده کردند؟ چه کار کردند؟ آیا آمدند پیش مردم، دانه دانه گوش افراد را گرفتند؛ دست افراد را گرفتند؛ تنها بردند در خلوت خانه و صندوق خانه و مدرسه و مکتب، بنا کردند آنها را تعلیم و تربیت دادن؟! آیا انبیا مثل زاهدان و عارفان عالم نشستند در خانقاه خودشان تا مردم بیایند، حال معنوی آنها را ببینند و با آنها هم عقیده و همراه و همگام بشوند؟ آیا انبیا مثل فلاسفه عالم مدرسه باز کردند، تابلو زدند، دعوت هم کردند؛ هرکه می‌خواهد از ما حرف یاد بگیرد، بیاید اینجا پیش ما حرف یاد بگیرد؟! این جور بودند؟!^۳

نزاع بر سر این نیست که انبیا بیایند و بشر را به سمت صلاح و خوبی و درستی ببرند. این کار، هم مطلوب توده مردم است و هم می‌تواند مطلوب حاکمان ظالم و ستمگر نیز باشد. کدام حاکم از مردمی فرمان‌بر و درستکار که اهل تقوا بوده و اهل مکر و فریب نباشند، بدش می‌آید؟ برای چوپان، چه چیز بهتر از فرمانبری گوسفندان؟

۱. حج، آیه ۴۱. «همان کسانی که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند، و زکات می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و پایان همه کارها از آن خداست».

۲. آل عمران، آیه ۱۶۴.

۳. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه هفدهم، دسترسی در:



اساساً انبیا برای این آمده‌اند که مردم، فرمانبر فرمانروایان و ستمگران نباشند. دعوا بر سر این است که مردم را چطور باید ساخت و به سمت صلاح و سعادت برد؟ انبیا اهل تربیت انفرادی بودند؟ وضعیت مطلوبشان این بود که در گوش افراد، زمزمه‌های عارفانه کنند؟ دوست داشتند شاگردان، دورتادور خانه بنشینند و آنها از خدا و قبر و قیامت بگویند؟ انبیا برای تزکیه و تعلیم بشر، به ابزارهای کوچک و کم‌بهره اکتفا نمی‌کردند. انبیا برای هدف عالی خلقت، برنامه، فکر و طرحی بلند داشتند.

انبیا می‌گویند برای ساختن انسان باید محیط متناسب، محیط سالم، محیطی که بتواند او را در خود پیروانند، تربیت کرد و بس. انبیا می‌گویند دانه دانه نمی‌شود قالب گرفت؛ کارخانه باید درست کرد. انبیا می‌گویند: اگر بخواهیم ما یکی یکی آدمها را درست کنیم، شب می‌شود و عمر می‌گذرد؛ جامعه لازم است، نظامی لازم است. باید در منگنه یک نظام، انسان‌ها به شکل دلخواه ساخته بشوند و بس، فقط همین است و بس.^۱

در فضای عمومی اجتماع، آنچه بیشترین تأثیر را در روند حرکت اجتماع دارد، قدرت حاکم بر آن است. جمله مشهور «الْتَّائِسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» نشان دهنده عمق تأثیرگذاری این عامل است. حکومت ستمگران توده مردم را به سمت دوزخ سوق می‌دهد: ﴿وَإِذْ يَتَحَاوُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ﴾.^۲

آیا این عامل تأثیرگذار می‌تواند از اهتمام انبیا دور بماند؟ سرگذشت پیامبران به خوبی نشان‌دهنده این حقیقت است که انبیا در پی ساخت یک

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه هفدهم، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=45589>

۲. غافر، آیه ۴۷. «ضعیفان به مستکبران می‌گویند: ما پیرو شما بودیم؛ آیا شما (امروز) سهمی از آتش را به جای ما پذیرا می‌شوید؟!»

جامعه متعالی بودند. امروزه این مسئله تا حدودی پذیرفته شده است. مسئله مهم بعدی این است که مشی انبیا برای ساخت این جامعه چگونه بوده است؟ آیا مانند الگوهای غربی نجات‌دهنده بشر بودند؟ همچون الگوی «سوپرمن» که با نیروی خارق‌العاده خود بشر را نجات می‌دهد؟ یا اینکه اساساً منش و مشی انبیا مغایر با این نوع الگوهاست؟ پیامبران الهی برای ساخت کارخانه انسان‌سازی، بر نیروی تمام‌نشدن بشر تکیه می‌کردند؛ نیرویی که خداوند متعال در نهاد بشر قرار داده و استفاده از آن را همچون فریضه‌ای قطعی از او درخواست نموده است. این‌گونه نبوده که پیامبران به تنهایی مشکلات را برطرف نمایند و بشر را از گرفتاری‌ها رهایی بخشند: «فَأَذْهَبَ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِيلًا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ»^۱. از منظر قرآن، یک منطق مردود است: اینکه بشر توقع داشته باشد انبیا تمام مشکلات او را حل کنند. پیغمبر راه درست را نشان می‌دهد و مردم را در این مسیر صحیح راهبری می‌نماید. آنکه متن این حرکت است، خود مردم هستند که باید با صبر و تحمل، مشکلات مسیر را پشت سر بگذارند تا از این کوره‌گدازنده، موجود مستحکم بیرون بیاید که ستمگران و ظالمان نتوانند با حربه‌های خود، آن‌ها را در خدمت اهدافشان به کار گیرند. به این آیه کریمه قرآن توجه کنید:

﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۲.

در این آیه، علاوه بر ترسیم حرکت کلی انبیا در مسیر انتشار معروف و پاکی، و از بین بردن منکر و پلیدی در جامعه و آزاد کردن بشر از زنجیرهای درونی و

۱. مانده، آیه ۲۴. «پس برو و به اتفاق پروردگارت با آنها بجنگید؛ ما اینجا خواهیم نشست!».

۲. اعراف، آیه ۱۵۷.

بیرونی او، سعادت‌مندان نیز معرفی شده‌اند.

سعادت‌مندان کسانی‌اند که به راه پیامبران ایمان بیاورند و آرمان آنها را محترم بشمارند و از لاک منافع شخصی خود بیرون آمده، در راه سعادت بشر، پیغمبران را یاری دهند. کسانی که آموزه‌های پیامبران را صرفاً بیاموزند، ولی در راه آن حرکت نکنند، به سعادت نخواهند رسید.

این هدف در آیه ۲۵ سوره حدید با صراحت بیشتری مطرح شده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾^۱

ایستادگی مردم برای برپایی عدالت اجتماعی، هدف ارسال رسل و انزال کتب و میزان معرفی شده است. قطعاً برپایی عدالت بدون هزینه نخواهد بود. ستمگران در برابر این هدف ساکت نخواهند نشست. لذا آیه در ادامه می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾. این مسیر، سخت و دشوار است و بدون سلاح و دست‌ق‌ترت‌مند، به ثمر نخواهد نشست.

این میدان، عرصه‌ی غریب‌انسان است؛ میدانی است که بشر در آن عرصه ساخته می‌شود. این‌جاست که مشخص می‌شود چه کسانی برای اهداف انبیا حاضر به هزینه‌ی دادن هستند: ﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ﴾. ساخته شدن و به سعادت رسیدن انسان، از پیچ‌وخم سختی‌ها می‌گذرد. رسیدن به مقصد عالی، بدون عبور از قله‌های صعب‌العبور، محاسبه‌ای غلط و خیالی بیش نیست. قرآن این محاسبه‌ی اشتباه را این‌گونه بیان می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالصَّرَاءُ وَرُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلاَ إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾^۲

۲. بقره، آیه ۲۱۴.

۱. حدید، آیه ۲۵.



البته روشن است که تشکیل حکومت به تنهایی مطلوب نیست؛ بلکه حکومت به عنوان عامل مهمی در جهت شکل‌دهی به اراده‌های بشر به سمت سعادت مورد توجه قرار می‌گیرد. در فلسفه سیاسی اسلام، حکومت مطلوب بالذات نیست. آیه قرآن به صراحت این معنا را بیان می‌دارد:

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّهُمُ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَإِنَّهُ عَقَبَةُ الْأُمُورِ﴾^۱ یاوران دین خدا کسانی هستند که اگر خداوند

در روی زمین به آنها تمکّن و اقتدار بدهد، نماز را اقامه می‌کنند. نه اینکه فقط خودشان نماز بخوانند، نماز را در سطح جامعه اقامه می‌کنند و عَلم نماز و ذکر خدا را بلند می‌کنند. هم چنین زکات می‌پردازند. یعنی این‌طور نیست که وقتی حکومت به دست آوردند، به انباشت ثروت مشغول شوند و همانند سرمایه‌داران رفتار کنند. به محرومان رسیدگی می‌کنند و در صدد از بین بردن اختلاف طبقاتی در جامعه هستند. زکات می‌دهند تا با اموالشان به حکومت الله بر روی زمین کمک برسانند. هم چنین امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند تا سایر ابنای بشر را نیز در دایره حکومت الهی وارد نمایند؛ یعنی حکومت، ابزار رسیدن بشر به معنویت و معیشت خدایسند و فرهنگ سالم است.

به صورت خلاصه هدف‌های طولی پیامبران را می‌توان این‌گونه بیان نمود: هدف عالی انبیا رسیدن بشر به سعادت است که از طریق تشکیل محیط و جامعه اسلامی محقق می‌شود و رسیدن به جامعه اسلامی را در قیام اراده‌های انسان‌ها برای حاکمیت بخشیدن به حق دنبال می‌کنند. این، خط تغییرناپذیر حرکت انبیای الهی است.

نهضت انقلابی ملت ایران، نقطه آغازی برای تحقق بخشیدن به اهداف پیامبران الهی است. رهبر الهی این حرکت، با به خروش آوردن اراده مردم،

۱. حج، آیه ۴۱.

نظامی الهی پایه‌ریزی کرد تا در پرتو این نظام، تربیت انسان‌های صالح - که رهبر انقلاب از آن به «فتح الفتوح امام» تعبیر کردند - صورت گیرد. امام بزرگوار ما^{علیه السلام} به گفتن و نصیحت کردن و حرکت‌های کوچک اکتفا نکرد. او قدم در مسیری گذاشت که آغازگر و هدایت‌گر آن، انبیا عظام الهی بودند.

در طول تاریخ، علمای بزرگی بوده‌اند... کاری که این بزرگوار [امام^{علیه السلام}] انجام داد، از نوع کار انبیا بود، نه از نوع کارِ علما. اگرچه علما ورثه انبیا هستند، اما غیر از این بزرگوار، عالمی که توانسته باشد شأن وراثت را تحقق بخشد، نداشته‌ایم.^۱

این همان هدف عالی است که پیامبران برای آن مجاهدت کردند.

البته روشن است، زحمتی و خون‌دلی که برای ساختن محیط متناسب، انسان بایستی متحمل بشود، به مراتب بیشتر است از زحمتی که برای یک دانه نخل خرما، یک دانه اصله خرما، انسان متحمل می‌شود. آن زحمت خیلی بیشتر از این است؛ اما فایده‌اش را حساب کن. بازدهی‌اش را حساب کن. اینجا شما زحمت می‌کنی روی یک فرد، یک دانه آدم درست می‌کنی؛ آنجا یک جامعه درست می‌کنی؛ یک نظام درست می‌کنی. میلیون‌ها انسان، نسل‌ها بشر می‌سازی؛ انبیا کارشان این بود. این مطلبی که گفتم، از حرف‌هایی است که رویش ایستادیم؛ از حرف‌هایی است که رویش اصرار داریم و معتقدیم که باید پیروان نبوت‌ها این حرف را بفهمند. این مسئله‌ای است که باید روی آن تدبر کنید؛ به آسانی از رویش رد نشوید؛ به آیات قرآن مراجعه کنید؛ به تاریخ انبیا مراجعه کنید؛ به روایتی که در باب نبوت‌ها هست، مراجعه کنید؛ دقت کنید؛ تدبر کنید؛ نه زود قبول کنید، نه زود رد کنید. مطلب خیلی مهم است. همه

۱. بیانات رهبر معظم انقلاب، ۱۳۷۲/۲/۲۷ (به نقل از کتاب عبد صالح خدا، ص ۲۳ و ۲۴).



اشکال‌ها همین‌جا درمی‌آید. یک عده‌ای نمی‌توانند این را بفهمند که انبیا می‌خواستند محیط متناسب و مساعد درست کنند، خیال می‌کنند انبیا می‌خواستند دانه‌دانه آدم درست کنند! درحالی‌که دانه‌دانه آدم درست کردن از شأن انبیا به دور است.^۱



۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه هفدهم، دسترسی در:

<https://manviat.ir/the-purposes-of-prophecy>

تعهد ایمان به نبوت

جزء ۱۸

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ
بَيْنَهُمْ أَنْ يُقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

نور ۵۱

● مرتضی حیدری



با توجه به دشوار بودن حفظ این آیه برای عموم مخاطبین، آیه مشابه دیگری با همین موضوع در صفحه بعد برای حفظ انتخاب شده است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾ أَمْ لَهُمْ
 نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾ أَمْ يَحْسُدُونَ
 النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ
 الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ
 وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَى بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا
 سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بِدَلْنِهِمْ جُلُودًا غَيْرَهَا
 لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا ظِلَالًا
 ﴿٥٧﴾ * إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ
 بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيمًا
 بَصِيرًا ﴿٥٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي
 الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ
 تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ ای مؤمنان ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ﴾ از خدا اطاعت کنید [که در قالب اطاعت از نمایندگان او متجلی است]. ﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ و [به همین خاطر] از رسول و صاحبان امر [حکومت از سوی خدا و رسول] از میان خودتان اطاعت کنید. ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [پس با این حساب که اطاعت رسول و اولی الامر در یک رتبه، و در طول اطاعت از خداست،] اگر در مورد چیزی به اختلاف خوردید، ﴿فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ پس داوری در آن را به خدا [و در مرتبه بعد] به رسول ارجاع دهید. [البته وقتی رسول نباشد، همان اولی الامر در جای او می‌نشینند و فکر نکنید نظر خدا چیزی غیر از نظر رسول و جانشینان اوست]. ﴿إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ البته اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، [اگر قرار است به غیر این‌ها ارجاع دهید و در اختلافات حرف خودتان یا غیر رسول و جانشینانش را به کرسی بنشانید که دیگر مؤمن نیستید]. ﴿ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ این کار [نه تنها اقتضای ایمان است بلکه برایتان] بهتر است و سرانجام بهتری هم دارد [و به نفع خودتان است هرچند نفهمید و در اختلاف، فقط نظر خودتان را درست بدانید].



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ
بَيْنَهُمْ أَنْ يُقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

«ایمان» در ادبیات قرآن، برآمده از آگاهی و روشن بینی است و زاینده عمل. بنابراین وقتی درباره ایمان به رسول ﷺ صحبت می‌کنیم، یعنی مؤمن به پیامبر، باید نبی و آرمان و منش حرکتی او را بشناسد. مؤمن اگر اهداف نبی را نشناسد، نمی‌تواند به درستی، مسیری را که او طی می‌کرده، دنبال کند. پیامبر که برای اصلاح یک برهه خاص از زندگی بشر مبعوث نمی‌شود. پیامبر که می‌آید، هدفش اصلاح کل حیات بشر است. قرآن کسانی را که به صورت مقطعی ایمان بیاورند و سپس دست از پیگیری مسیر بردارند، این‌گونه مورد مذمت قرار می‌دهد:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى
أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۲

این نگاه به حرکت انبیا مستلزم این است که هر انسان مؤمنی هدف و آرمان نبی را بشناسد که نبی برای چه کاری آمده؟ کار ویژه‌ای که او در صدد انجام آن بوده، چه بوده، تا آن را - حتی بعد از او - پی بگیرد؟ در سایه چنین درک روشنی از نبی است که انسان موحد مؤمن می‌تواند امر خداوند به اطاعت از نبی را که فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۳ محقق نماید.

آیه‌ای که در ابتدا آمد، بیان می‌کند که مؤمنین می‌گویند: ﴿سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾.

«سَمِعْنَا» نه اینکه به گوشمان خورد. «سَمِعَ» یعنی شنوایی. حالت شنوایی، غیر از گوش است. گوش به معنای این عضو جارحه خاص با لفظ «أُذُنٌ» در عربی تعبیر می‌شود. شما در فارسی هم می‌بینید، فلان کس را می‌گویند

۱. نور، آیه ۵۱.

۲. آل عمران، آیه ۱۴۴.

۳. نساء، آیه ۵۹.

«حرف‌گوش‌کن» است؛ فلان‌کس حرف را می‌شنود. به مخاطبتان می‌گویید: «شنیدی چه گفتم؟» خب معلوم است، بین شما نیم‌متر بیشتر فاصله نبود، صدایت تازه متری هم می‌رفت، معلوم است که شنیده. می‌خواهی بگویی: فهمیدی چه گفتم؟ به مغزت فرو رفت؟ به خورد ذهن‌ت رفت یا نرفت؟ اینها می‌گویند «سَمِعْنَا» ما با تمام وجود فهمیدیم آن‌چه را که خدا برای ما معین کرده و فرستاده بود، و «أَطَعْنَا» اطاعت کردیم. یعنی چه؟ یعنی اطاعت ما کورکورانه نبود، اطاعت ما از روی روشنی و آگاهی و سمع بود!

اطاعت از نبی فقط این نیست که بگوییم نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم؛ پس ما مطیع پیغمبریم. اطاعت از پیغمبر، با درکی که از راه و آرمان او داریم، پیوندی ناگسستنی دارد. اگر نبی را انسانی شناختیم که در صدد برپایی یک محیط عادلانه و جامعه الهی است، اطاعت ما نیز باید در این مسیر باشد. ما در تاریخ صدر اسلام کسانی را مشاهده می‌کنیم که اهل نماز و روزه بودند؛ لکن در اطاعت از او امر و نهی را خود، کاستی داشتند. صدای نجوای عاشقانه‌شان در دل شب، دل کمیل را تکان داد، ولی در نهروان شمشیر به روی امیرمؤمنان علیه السلام کشیدند! به وقت صلح، امام مجتبی علیه السلام را «مَذَلَّ الْمُؤْمِنِينَ» خواندند و به وقت قیام، شمشیرشان به یاری اباعبدالله بیرون نیامد. تاریخ، همواره «ابوموسی اشعری»ها را مذمت و از «مالک اشتر»ها به نیکی یاد کرده است.

قرآن در آیه ۱۴۶ سوره آل عمران یاران پیامبران را این‌گونه توصیف می‌فرماید:

﴿وَكَايِنٍ مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثِيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا أَسْتَكَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الضَّعِيفِينَ﴾

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه سوم، دسترسی در:



این چه راهی است که انسان‌های بسیاری در کنار پیغمبر برای آن جنگیده‌اند؟ مسیری که پیغمبر طی می‌کند، مسیری است که ظالمان و ستمگران با آن مخالفت می‌کنند و مسیر همواری نیست. مؤمن به نبی باید خود را برای این مسیر آماده کند.

مسیر سعادت بشر که از طریق حاکمیت بخشیدن به دین الهی تحقق می‌یابد، مسیری طولانی است که جنگیدن می‌خواهد و استقامت و خسته نشدن. ﴿فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا﴾؛ مؤمنین از سختی‌های مسیر خسته نمی‌شوند. چه بسیار انسان‌هایی که در کنار پیغمبر جنگیدند، ولی بعدها خسته شدند و رها کردند. مردم کوفه که شیعیان و مخلصان به امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، بعد از مدت‌ها مجاهدت، خسته شدند و بهانه گرما و سرما آوردند و سرزنش تاریخ را به جان خریدند.

اطاعت از پیغمبر کار ساده‌ای نیست. به عظمت خود پیغمبر، و به عظمت راهی که او می‌رفت، و وظیفه شهادت‌دهنده به رسالت پیغمبر نیز سنگین و طاقت‌فرساست. ﴿وَقَتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ آلِئِنَّ كُفْرًا لِلَّهِ فَإِنَّ أَنْتَهُوَ فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛^۱ هدف، برچیدن تمام فتنه از عرصه هستی است تا دین همه عالم را پر کند.

تعهد رسالت، ساختن یک دنیایی به شکلی است که اسلام گفته است. این تعهد رسالت است... وظیفه شما و تعهد شما بر اساس شهادتی که به رسالت پیغمبر می‌دهید، این است که بکوشید تا دنیا را به شکل اسلام فرموده در بیاورید؛ این مسئولیت و تعهد نبوت است.^۲

قرآن، مؤمن حقیقی را کسی می‌داند که از روی درک و آگاهی ایمان بیاورد و

۱. انفال، آیه ۳۹.

۲. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه بیست و دوم، دسترسی در:

در راه ساخت جامعه پیغمبرپسند، از خانه و کاشانه خود دست بکشد و هجرت نماید و با دشمنان آرمان و راه پیغمبر بجنگد. اگر نیاز به خرج کردن مال دارد، از مال دریغ نکند. اگر آبرو می‌خواهد، آبرویش را با خدا معامله کند و اگر جان می‌خواهد، جان خویش را در ظَبَقِ اخلاص قرار دهد: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَلَجُوا وَجْهَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾.^۱ دشمنان پیغمبر پول‌های هنگفت خرج می‌کنند تا راه پیامبر را ببندند: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾.^۲ در تقابل با آنها، این وظیفه مؤمنین است که با مجاهدت مالی، راه پیامبر ﷺ را تقویت نمایند. جهاد اختصاص به جنگ با شمشیر ندارد. تمام صحنه زندگی، میدان جنگ با شیاطین و دشمنان خداست. در هر میدانی که درگیری جبهه حق و باطل هست، مؤمن باید آنجا حضور داشته باشد.

امروزه که جبهه حق از طرف جبهه شیطانی غرب مورد حملات ترکیبی قرار گرفته و تمدن روبه افول آمریکایی از امنیت و اقتصاد و سیاست، تا علم و فرهنگ، زن و خانواده و فکر و قلب مردم را مورد حمله قرار داده است، مؤمنین باید تمام عرصه‌های جهاد را پرکنند. آنکه خدا از مال دنیا به او بخشیده، در جهت تقویت اقتصاد کشور اسلامی، وظیفه دارد. آن‌کس که فکر، زبان یا قلم خوبی دارد، باید از آن برای تنویر افکار عمومی مردم استفاده کند.

در دنیای کنونی که استکبار در میدان کارزار، از مواجهه مستقیم با جمهوری اسلامی ناتوان شده است و کشور به برکت اسلام، قدرت بازدارندگی دارد، تمام امید استکبار به فتح میدان روایت‌هاست؛ میدانی که در آن، جوان و قلب‌های امیدوار و پرانرژی را چنان تحت تأثیر قرار می‌دهد که جنگ فاتحانه را شکست می‌بیند و اشکالات و ضعف‌ها را چند برابر آنچه که هست. ﴿وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ

۱. توبه، آیه ۲۰.

۲. انفال، آیه ۴۶.



الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا
وَتَسْلِيمًا؛^۱ مؤمنان وقتی صف‌های متراکم دشمنان را در جنگ دیدند، دچار
اشتباه محاسباتی نشدند که بگویند: پیغمبر آمده بود ما را نجات دهد؛ حالا
آن جامعه آرمانی این بود؟!

مؤمن به راه پیامبر می‌داند که رسیدن به منزل مقصود، از پیچ و خم‌ها
می‌گذرد. بنابراین آماده همه سختی‌هاست و در هر میدانی به اقتضای آن
میدان، وارد می‌شود.

امروزه این مسئله اهمیت بیشتری دارد که توجه داشته باشیم تعهد به راه
و آرمان انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اقتضا دارد که مؤمنین صحنه کارزار را درست ببینند و قلم‌های
مزدور را بشکنند و فضا را آکنده از امید و شوق کنند.

فصل چهارم

ولایت و هجرت



ولایت

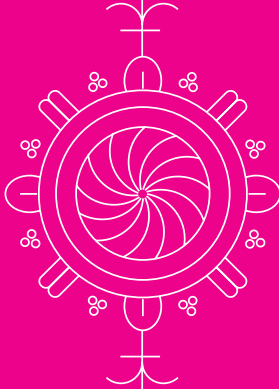
آثار پذیرش ولایت غیر خداوند

پیوندهای امت اسلامی

امام، قطب اصلی ولایت

نفی ولایت شیطان

استقامت با هجرت



ولایت

جزء ۱۹

فَلَمَّا تَرَأَى الْجُمُعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾

شعراء ۶۱-۶۲

○ مرتضیٰ حیدری



فَلَمَّا تَرَأَ الْجَمْعَانَ قَالِ اصْحَبْ مُوسَى اِنَّا لَمَدْرَكُونَ ﴿٤١﴾ قَالِ كَلَّا
 اِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِي ﴿٤٢﴾ فَاَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى اَنْ اَضْرِبْ بِعَصَاكَ
 الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٤٣﴾ وَاَرْزَلْنَا مِمَّا
 الْاٰخِرِينَ ﴿٤٤﴾ وَاَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ وَاَجْمَعِينَ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ اَعْرَفْنَا
 الْاٰخِرِينَ ﴿٤٦﴾ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ وَاَنَّ
 رَبَّكَ لَهٗوَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ ﴿٤٨﴾ وَاْتَلِ عَلَيْهِمْ نَبَا اِبْرٰهِيْمَ ﴿٤٩﴾ اِذْ قَالَ
 لِاٰبِيْهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُوْنَ ﴿٥٠﴾ قَالُوْا نَعْبُدُ اَصْنَامًا فَنُظِلُّ لَهَا مِنْ سَمٰوٰتِنَا
 مَقْرُوْرًا ﴿٥١﴾ قَالِ هَلْ يَسْمَعُوْنَكُمْ اِذْ تَدْعُوْنَ ﴿٥٢﴾ اَوْ يَفْعَلُوْنَكُمْ اَوْ يُضْرُوْنَ
 ﴿٥٣﴾ قَالُوْا بَلٰى وَجَدْنَا اٰبَاءَنَا كَذٰلِكَ يَفْعَلُوْنَ ﴿٥٤﴾ قَالِ اَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ
 تَعْبُدُوْنَ ﴿٥٥﴾ اَنْتُمْ وَاٰبَاؤُكُمْ الْاَقْدَمُوْنَ ﴿٥٦﴾ فَاِنَّهُمْ عَدُوْلِيْ الْاِ
 رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿٥٧﴾ الَّذِيْ خَلَقَنِيْ فَهُوَ يَهْدِيْنِيْ ﴿٥٨﴾ وَالَّذِيْ هُوَ يُطْعِمُنِيْ
 وَيَسْقِيْنِيْ ﴿٥٩﴾ وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِيْنِيْ ﴿٦٠﴾ وَالَّذِيْ يُمَيِّتُنِيْ
 ثُمَّ يُحْيِيْنِيْ ﴿٦١﴾ وَالَّذِيْ اَطْمَعُنْ اَنْ يَغْفِرَ لِيْ خَطِيْئَتِيْ يَوْمَ الدِّيْنِ
 ﴿٦٢﴾ رَبِّ هَبْ لِيْ حُكْمًا وَاَلْحِقْنِيْ بِالصّٰلِحِيْنَ ﴿٦٣﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



[در مسیر فرار بنی اسرائیل از دست فرعونیان، لشکر فرعون که به دنبال بنی اسرائیل آمده بود، به آنان رسید.] «فَلَمَّا تَرَأَ الْجُمُعَانَ» زمانی که دو جمعیت [فرعونیان و بنی اسرائیل] یکدیگر را دیدند، «قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ» اصحاب موسی گفتند: ما قطعاً گرفتار فرعونیان می شویم [و هیچ راه فراری هم نداریم.]. «قَالَ كَلَّا» [اما حضرت موسی به عنوان رهبر و فرمانده بنی اسرائیل] گفت: هرگز! [به هیچ عنوان گرفتار فرعونیان نمی شویم؛] «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» چون پروردگرم در این جنگ، همراه ماست. [من به خدای قدرتمندی که طرف ماست، اعتماد کامل دارم] و مطمئن هستم راه خروج از این بن بست را به زودی به ما نشان خواهد داد.



﴿ فَلَمَّا تَرَأَتْهُ الْجُمُعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ

* قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿

بنی اسرائیل از خوف فرعون، به همراه رهبرشان پابه فرار گذاشتند. بعد از مدتی فرار پراضطراب، به دریایی رسیدند که همچون سدی بزرگ، مانع از فرار آنها بود. رود نیل در پیش، و پشت سرشان سپاه فرعون. عده‌ای بر طریق ولایت طاغوت و عده‌ای بر ولایت ((الله)).

اصحاب حضرت موسی علیه السلام گفتند: لشکر فرعون به ما رسید و کارمان تمام است! آیه نمی فرماید ((بنی اسرائیل)) چنین گفتند؛ بلکه می فرماید ((اصحاب موسی)). شاید وجه آن این باشد که حتی آن افرادی که نزدیک حضرت بودند و عقیده محکم تری از دیگران داشتند، آنان نیز چنین اندیشیدند. ولی حضرت موسی علیه السلام در پاسخ فرمود: خدایم با من است و هدایت می کند.

با توجه به محاسبات مادی، چنین فکری کاملاً موجه است که آنها گرفتار شده اند و فرعون آنها را خواهد کشت. بنی اسرائیل قواعد دنیا را می دانستند، ولی رهبر الهی شان علاوه بر قواعد دنیایی، قواعد آسمانی را نیز می دانست؛ لذا بدون تردید گفت: ما هدایت می شویم؛ و شد آنچه او می گفت. قومی که رهبری الهی دارد، باید بتواند مرتبه درک و فهم راهبر خود را درک کند؛ وگرنه در مقاطع حساس، از رهبر و ولی خود جا خواهد ماند.

بر طبق آنچه درباره هدف نبی و فرستادگان الهی بیان کردیم، آن بزرگواران در پی ایجاد یک جامعه و محیط الهی بودند تا در سایه آن، انسان های صالح تربیت یابند. آیا پیغمبر برای این جامعه نیاز به جمعی یا تشکیلاتی ندارد تا بتواند این جامعه را بسازد و آن را پیش ببرد و از امواج پرتلاطم حوادث سالم بیرون آورد؟

بشر در مسیر پرتلاطم عبور از پیچ‌وخم‌های زندگی دنیا، محتاج به راهبری است که مسیر حرکت را بشناسد و پرتگاه‌ها و لغزشگاه‌ها را هشدار بدهد. قاعدتاً تکیه بر بشری که بخواهد با عقل خود بنیاد خویش پیچ‌وخم‌ها را رد کند، ثمری جز هلاکت و نابودی ندارد. نبی و امام، همان است که راه را با هدایت الهی کاملاً می‌شناسد و به پرتگاه‌ها آگاه است.

اما وجود چنین راهبری در میان بشر، به تنهایی موجب رسیدن بشر به سرمنزل مقصود نخواهد شد. همچون یک داروی شفابخش که وجودش مساوی با مداوای بیماران نیست. اگر به طبیب مراجعه نکنند یا دستور او را به‌کار نیندند، یا فقط به بعضی دستورات عمل کنند، نتیجه مطلوب حاصل نخواهد شد. بشر در نسبت با نبی و امام باید نوعی ارتباط خاص داشته باشد. در ادبیات دینی، مفهومی به نام «ولایت» داریم که متأسفانه در میان عموم مردم به درستی تبیین و فهمیده نشده است. ولایت صرفاً به معنای محبت و دوستی با اهل بیت علیهم‌السلام نیست.

در اصطلاح اولی قرآنی، ولایت یعنی به‌هم‌پیوستگی و هم‌جبهه‌گی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحدند؛ در یک راه دارند قدم برمی‌دارند؛ برای یک مقصود دارند تلاش و حرکت می‌کنند؛ یک فکر را و یک عقیده را پذیرفته‌اند. هرچه بیشتر این جبهه باید افرادش به همدیگر متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند؛ چرا؟ برای اینکه از بین نروند، هضم نشوند. این را در قرآن می‌گویند ولایت^۱.

مؤمنان به راه پیغمبر، خود را مرتبط و متصل به خداوند متعال می‌کنند. در پی این اتصال و ارتباط است که خداوند هدایت خاص خود را شامل آنها می‌کند:

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه بیست‌وسوم، دسترسی در:



﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾^۱.

در طول ولایت «(الله)» ولایت رسول و برخی مؤمنان قرار دارد: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۲.

و در مقابل ولایت «(الله)»، ولایت شیطان و طواغیت قرار دارد. این دو جبهه، همواره در برابر یکدیگر بوده‌اند. قرآن این دو جبهه را این‌گونه تصویر می‌نماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أُولِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾^۳.

قرآن به عنوان یک راهبرد کلی، به شدت مؤمنان را از اینکه با جبهه شیطان مخلوط شوند یا ارتباط بگیرند، بر حذر می‌دارد و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أترِيدُونَ أَن تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا﴾^۴.
همچنین از هرگونه تأثیرپذیری از جبهه شیطان نهی می‌کند و می‌فرماید که شیطان اولیای خود را می‌ترساند. شما تحت تأثیر خوف شیطان واقع نشوید. شما باید خوف از خدا داشته باشید: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا مِنِّي إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۵.

در رابطه ولایتی، ما دوگونه پیوند داریم:

یکی پیوند و اتصال عرضی میان مؤمنین با یکدیگر که قرآن مؤمنین را ولّی و هم‌جبهه با یکدیگر می‌داند: ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾^۶ و در این جهت مراقبت بسیاری کرده و احکام و آداب فراوانی برای حفظ و تقویت آن بیان نموده است.

پیوند دیگر، اتصال طولی مؤمنین با ولّی الهی است؛ همانند یک گروه کوهنورد که برای عبور از مسیرهای سخت، آنها را به هم متصل می‌کنند تا اگر

۱. بقره، آیه ۲۵۷. ۲. مائده، آیه ۵۵. ۳. نساء، آیه ۷۶. ۴. نساء، آیه ۱۴۴. ۵. آل عمران، آیه ۱۷۵. ۶. توبه، آیه ۷۱.

کسی از آنها پایش لغزید، دیگران او را حفظ کنند. همچنین، این گروه نیازمند یک رهبر راه‌شناس است تا با رهبری او گردنه‌ها را به سلامت پشت سر بگذارند. هر جامعه دینی در حال حرکتی نیازمند امام، رهبر و پیشرو است. این امام است که می‌تواند با نگاه به افق‌های دور، مسیر را معین کند. این امام است که می‌تواند بدون درگیر شدن با قواعد جزئی، طرح کلان حرکت را پیش ببرد و جامعه را هدایت کند. این امام است که می‌تواند امید را به جامعه تزریق و جامعه را وادار به استفاده از توانایی‌های ذاتی خویش کند و قوای جامعه را به فعلیت برساند. این امام است که می‌تواند از ظرفیت سنت‌های تکوینی عالم برای پیشرفت جبهه حق بهره ببرد. نه بدنه جامعه دینی می‌تواند کار امام را انجام بدهد و نه امام کار بدنه را.

هرکسی وظیفه‌ای دارد. بدنه باید با حفظ و برقراری ولایت بین خودشان، قدرت را برای امام جامعه فراهم کند و امام جامعه به مدد سنت‌های الهی، از این قدرت برای پیشبرد اهداف الهی استفاده کند. اگر ولایت در جامعه‌ای تحقق یابد، یعنی مردم به رهبری الهی اتصال پیدا کنند تا دین خدا را پیش ببرند، نصرت الهی شامل این جامعه خواهد شد؛ چراکه نصرت خدا، در نصرت ولی خداست. بنابراین، پیمودن مسیر سعادت، بدون ارتباط ولایی امکان‌پذیر نیست. بشر هر چه در طول زمان پیش می‌رود، ابتلائات جدیدی به وجود می‌آید و نیاز به کسی دارد تا دست در دست او، قدم به قدم او را پیش ببرد. در روایات ما نیز تعبیر عجیبی درباره ولایت آمده است. امام باقر علیه السلام می‌فرمایند:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»^۱.

در حدیث دیگری می‌فرماید:

«أَمَّا لَوْ أَنَّ رَجُلًا قَامَ لَيْلَهُ وَصَامَ نَهَارَهُ وَتَصَدَّقَ بِجَمِيعِ مَالِهِ وَحَجَّ جَمِيعَ دَهْرِهِ وَلَمْ

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۸، کتاب الایمان و الکفر، باب دَعَائِمِ الْإِسْلَامِ.



يَعْرِفُ وِلَايَةَ وَلِيِّ اللَّهِ فَيُؤَلِّيهِ وَبِكُونِ جَمِيعِ أَعْمَالِهِ بِدَلَالَتِهِ إِلَيْهِ مَا كَانَ لَهُ عَلَى اللَّهِ حَقٌّ فِي تَوْابِهِ وَلَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ»^۱

ولایت، مهم‌ترین پایه دین است و اگر کسی ولایت ولی الهی را نداشته باشد، هر چقدر که اعمال خوب داشته باشد، حقی بر خداوند ندارد تا ثواب اعمالش را از خدا بخواهد و از اهل ایمان نیز نخواهد بود. مؤمن همواره در پی متحد کردن برادران خود برای اتصال به امام است. به‌تنهایی نمی‌توان به «حبل الله» متمسک شد. باید دور امام جمع شد. انسان مؤمن، قیام و قعودش، سکوت و فریادش، اهم و مهم کردن مسائالش، همه بر اساس نگاه و اندیشه ولی است. انسان وقتی قطب‌نمای حرکتش را با امام تنظیم نکند، مدام دچار اشتباه می‌شود و حتی ولی را متهم می‌کند. داغ‌تر و انقلابی‌تر از امام می‌شود. امام صلح می‌کند، می‌گوید چرا سازش کردی؟ تو ما را خوار کردی! وقتی امام سجاد علیه السلام شمشیر به دست نمی‌گیرد، از او جدا می‌شود و به مسیر دیگری می‌رود. امام را که در دربار مأمون می‌بیند، می‌گوید: امام هم که درباری شد! اینها آثار دور شدن از مغناطیس امام است.

از سوی دیگر، کسی که وارد ولایت شیطان شد، جزو حزب شیطان می‌شود. همین ولایت، انسان را به هلاکت خواهد کشاند: ﴿كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾^۲

اگر انسان روی ریل ولایت شیطان افتاد، انتهایش آتش دوزخ است: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۳. ولایت اولیاء الله، ضمانت بر دوش کشیدن باری است که خداوند تحقق آن را از انسان طلب کرده و هرگونه تعلل، انحراف و انقطاع در مسیر ولایت، هم سبب ضربه به جبهه حق و هم مستلزم عذاب الهی خواهد بود.

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۹. ۲. حج، آیه ۴. ۳. فاطر، آیه ۶.

آثار پذیرش ولایت غیر خداوند

جزء ۲۰

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ
بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

عنکبوت ۴۱

● محمد گوهری



وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى
 بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ﴿٣٩﴾
 فَكَلَّمْنَا بَدَنِيَّهُ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ
 مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ
 وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا
 أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ
 أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ
 الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ إِنَّ اللَّهَ
 يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
 ﴿٤٢﴾ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِيَنْظُرُوا مَا وَعَدُوا بِالْحَقِّ وَالْأَلْوَارِثُ
 الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي
 ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾ أَتُلُّ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ
 وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ
 وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق



﴿مَثَلُ الَّذِينَ أَخْتَدُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أُولِيَاءَ﴾ مثل کسانی که ولایت غیر خدا را پذیرفتند [و با آنان هم جبهه شدند تا مشکلاتشان حل شود و پشتیبانی داشته باشند،] ﴿كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا﴾ مانند عنکبوتی می ماند که [از تارهای نازک و سستش] خانه ساخته باشد! ﴿وَإِنْ أَوْهَنْ أَلْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ﴾ درحالی که قطعاً سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است. [به همین صورت، هر پشتیبانی غیر از خدا، سست است و اگر کسانی به پشتیبانی غیر خدا دل خوش کنند، هیچ امنیت و آرامشی دریافت نخواهند کرد.]. ﴿لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ اگر اهل علم و معرفت بودند، [این مسئله را می فهمیدند که پذیرش ولایت دشمنان خدا و دوستی و هم جبهه شدن با آنان برای قدرتمندی بیشتر، سرابی بیش نیست!]



اگر چنانچه گردنت را بردی طرف شیطان و طاغوت، که ریسمان ولایتش را بر گردن تو بیندازد، دیگر از دست او خلاصی پیدا نخواهی کرد. هرچه در وجود تو، از نیرو و از ابتکار و از فعالیت‌های سازنده و از جلوه‌های درخشنده وجود دارد، تحت قبضه طاغوت و شیطان در خواهد آمد. وقتی که تو تمام وجودت در قبضه او درآمد، آن وقت او به آسانی می‌تواند تو را در همان راهی که خودش می‌خواهد، به همان جایی که خودش می‌خواهد، با همان وسیله‌ای که خودش می‌خواهد، بکشاند و ببرد، و پیداست که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی‌شود. او برایش این چیزها هدف نیست. برای شیطان و طاغوت، مصالح شخصی خودش هدف اولی است و می‌خواهد آنها را تأمین کند؛ پس تو را در راه مصالح شخصی خود به کار می‌اندازد.^۱

این بیانات، هشداری است که حضرت آیت‌الله خامنه‌ای علیه السلام پس از مرور بحث اطاعت از خداوند به عنوان ولی در ولایت الله می‌دهند؛ ایشان بعد از بیان اطاعت از خداوند، به سراغ ولایت طاغوت رفته و هشدار می‌دهند که پذیرش ولایت غیرخداوند، صرف پذیرش زبانی یا ذهنی نیست؛ بلکه این پذیرش، آثار و عواقب خطرناکی را به دنبال دارد که خلاصی از این عواقب، سخت و برخی اوقات غیرممکن خواهد بود.

ولایت طاغوت به چه معناست؟

از آنجا که در آیات قرآن، عبادت خداوند در برابر عبادت طاغوت قرار گرفته است - چنان که خداوند در سوره نحل می‌فرماید: ﴿أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾^۲ -

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه بیست‌وهفتم، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=45664>

۲. نحل، آیه ۳۶.

روشن می‌شود که عبادت الله و اجتناب از طاغوت، هر دو یک چیز است و نمی‌شود کسی عبادت الله را بکند، ولی اجتناب از طاغوت نکند! یعنی هرکس که تحت ولایت الله نباشد، تحت ولایت شیطان و طاغوت خواهد بود؛ چراکه زندگی بشر اقتضا می‌کند، هرکس، تحت ولایتی باشد.

آن‌هایی هم که می‌خواهند آنارشیستی و بی‌نظم زندگی کنند و جامعه را از نظر سیاسی به یک هرج و مرج بدون مدیریت سوق دهند، مانند خوارج که همین غرض را داشتند و کلاً می‌خواستند ولایت را انکار کنند و می‌گفتند: نه ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام، نه ولایت معاویه، آنها هم ناچاراً دچار یک ولایت‌پذیری شدند و رئیس انتخاب کردند. امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم فرموده‌اند: «جامعه نمی‌تواند تهی از سرپرست باشد».^۱ این سرپرستی را با هر ساختاری که در نظر بگیرید و هر نوع ساختار دموکراتیک یا غیردموکراتیک برای این جامعه طراحی کنید، بالاخره سرپرستی، مدیریت، ریاست - نامش را هر چه می‌خواهید بگذارید - اینکه اسمش مسئولیت است، وجود دارد. این‌ها انحاء ولایت است. ولایت یعنی یک گروهی به هر ترتیبی، به هر تقدیری، دیگران را سرپرستی می‌کند؛ اداره می‌کند و هدایت می‌کند.

بنابراین ولایت قبل از اینکه یک مفهوم دینی باشد، یک مفهوم طبیعی است. آدم‌ها با هم متفاوتند. در این تفاوت‌ها، بعضی‌ها رهبر و فرمانده می‌شوند؛ بعضی‌ها مدیر می‌شوند؛ بعضی‌ها ذی‌نفوذ می‌شوند. آن‌هایی که بد استفاده می‌کنند و خداوند را کنار می‌گذارند، ولایت طاغوت می‌شوند و آن‌هایی که خوب استفاده می‌کنند، تحت عنایت حضرت حق، ولایت الهی می‌شوند.

مقام معظم رهبری علیه السلام در بیانات خود در مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام (در سال ۱۳۵۳) به همین نکته اشاره کرده و معتقدند که هر انسانی ناچار تحت ولایتی قرار خواهد داشت، ایشان هر ولایتی غیر از الله را طاغوتی دانسته و این

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۰.



طاغوت را هر چیزی که موجب عصیان در مقابل خدا بشود، معین کرده‌اند و آن را شامل بت‌ها، انسان‌ها، قوانین، نظام اجتماعی و... دانسته و می‌فرمایند: آن کسی که در تحت فرمان ولیّ حقیقی زندگی نمی‌کند، باید بداند که تحت فرمان طاغوت و شیطان زندگی می‌کند.^۱

ولایت طاغوت چه آثاری دارد؟

از نظر قرآن، همان‌گونه که ولایت الهی که در ولایت پیامبران و اولوالامر تجلی و ظهور می‌یابد، آثاری چون استواری، استحکام و اطمینان جامعه و شهروندان آن را به همراه دارد (بقره، آیه ۲۵۶) و زمینه بهره‌مندی از نعمت‌های خاص تحت ولایت الهی را فراهم می‌آورد (بقره، آیه ۲۵۶ و ۲۵۷) و موجب می‌شود که جامعه و آدمی به ریسمان استوار بیاویزند و از رشد و کمال و هدایت بهره‌مند شوند، پذیرش ولایت طواغیت نیز آثار و پیامدهای زیانباری دارد که در اینجا به برخی از آن‌ها می‌پردازیم:

۱. از بین رفتن جامعه توحیدی

یکی از مهمترین آثار و پیامدهای پذیرش ولایت طاغوت، از بین رفتن جامعه توحیدی که هدف خلقت بوده است، می‌باشد؛ جامعه‌ای که در بخش‌های مختلف آن جامعه به واسطه اتصال و پیوستگی مردم با مردم حول ولیّ، فقط خداوند حکم‌فرمایی می‌کند. یعنی زمانی که جامعه ما جامعه طاغوتی شد و پیوستگی و اتصال با الله و ولیّ و به دنبال آن پیوستگی مردم با مؤمنین از هم گسست و اتصال و پیوستگی با طاغوت جایگزین آن شد، این جامعه به تعبیر قرآن: تبدیل به خانه عنکبوت که سست‌ترین خانه‌هاست و استحکامی ندارد

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه بیست‌وهفتم، دسترسی در:

و در معرض انواع آفات و آسیب‌هاست، می‌شود: ﴿مَثَلُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱ جامعه‌ای که به واسطه پذیرش ولایت طاغوت به جای ولایت الله، دیگر استحکام ندارد و نه تنها انحراف و محرومیت - که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد - مولود این جامعه غیرتوحیدی می‌شود، بلکه در این جامعه باید منتظر نزول فتنه و فساد نیز بود؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ اگر چنانچه ولایت بین مؤمنین، و قطع ولایت بین مؤمنین و کفار رعایت نشود، در زمین فتنه و فساد کبیر به وجود می‌آید.

۲. انحراف جامعه

حاکمیت و ولایت طاغوت، موجب انحراف جامعه، از نور به ظلمت‌ها و تباهی‌های فکری و اخلاقی و رفتاری است؛ همچنان‌که خداوند در سوره بقره، آیه ۲۵۷ به آن اشاره می‌کند.

۳. محرومیت از نصرت الهی

خداوند در سوره نساء آیات ۵۱ و ۵۲ به این نکته اشاره می‌فرماید که همان‌گونه که ولایت طاغوت به معنای خروج از ولایت الهی است، هم‌چنین کسانی که به ظاهر اهل ایمان و اسلام هستند و ولایت و حکومت طاغوت از انس و جن را پذیرفته‌اند، از هرگونه نصرت الهی نیز محروم خواهند شد.

۴. گمراه‌ترین راه

در میان راه‌ها برخی از دیگری بدتر و گمراه‌ترند؛ زیرا از صراط مستقیم بسیار دورند. پذیرش ولایت طاغوت، دورترین راه از صراط مستقیم است: (مأثده، آیه ۶۰) پس

۱. عنکبوت، آیه ۴۱.



کسی که ولایت طاغوت را می‌پذیرد، از صراط مستقیم چنان دور می‌افتد که به‌سختی می‌توان از او امید بازگشت و قرار گرفتن در راه مستقیم را داشت.

۵. گرفتاری جامعه به مصیبت و بلا

برخلاف تصور ساده‌اندیشانه برخی از مسلمانان، باید توجه داشت که مراجعه به طاغوت و امید بستن به او همانند امید به سرابی است که نه تنها تشنگی را برطرف نمی‌کند، بلکه فرصت‌سوز بوده و نیرو و توان جامعه را بر باد می‌دهد و جامعه را گرفتار انواع مصیبت‌ها و بلاها می‌سازد. خداوند هشدار می‌دهد و می‌فرماید: ارجاع داوری به طاغوت، موجب ابتلای جامعه به مصائب و مشکلات خواهد شد، نه درمان مشکلات و برون‌رفت از آن. (نساء، آیه ۶۰-۶۴)

لزوم مبارزه دائمی

از آنجا که طاغوت همواره در مقابل ولایت الهی قرار دارد و دست از توطئه برنمی‌دارد، از مؤمنان خواسته شده است تا از ولایت طاغوت تبری جویند و به ولایت الهی تولی یابند. بر این اساس، کفر به طاغوت به معنای نفی ولایت آن، بخشی از مؤلفه اظهار ولایت الهی خواهد بود: (نساء، آیه ۶۰).

در همه ادیان و مذاهب الهی و کتب آسمانی این معنا مورد تأکید قرار گرفته است که اطاعت الهی، جز از راه نفی ولایت طاغوت اثبات‌پذیر نیست. بنابراین لازم است که مؤمن نسبت به ولایت طاغوت کفر ورزد و اطاعت از آن را نفی کند. آیه ۲۵۶ سوره بقره تبیین می‌کند که مؤمنان باید به زبان، کفر خویش را نسبت به طاغوت و ولایت آن اعلان کنند. البته ایمان واقعی زمانی است که این اعلام مواضع و برائت‌جویی از طاغوت، همراه با تصدیق قلبی باشد. این مسئله از آنجا مورد تأکید است که انسان موجودی مختار است و خداوند با آنکه ولایت تکوینی بر همه هستی دارد، از بشر به عنوان مکلف مختار می‌خواهد

تا خود راه خویش را برگزیند و کفر خویش به طاغوت را اعلان کرده و ولایت خداوندی را تصدیق نماید: (بقره، آیه ۲۵۶ و نساء، آیه ۶۰).

بر این اساس، هرگونه داوری و مراجعه به طاغوت، به عنوان ورود به ولایت طاغوت و ظلم به خویشتن و جامعه دانسته می‌شود (نساء، آیه ۶۰ و ۶۴)؛ زیرا این‌گونه مراجعات موجب می‌شود که طاغوت تقویت گردد و جامعه دچار مصائب و مشکلاتی شود که ریشه در خشم و لعن الهی دارد.

مؤمنان باید به هر شکلی شده، خود را از ولایت شیطان و طاغوت دور دارند و در ولایت الهی و حق درآیند و در این راه باید مبارزه و جهاد کنند؛ زیرا طاغوت هرگز تن به آرامش و صلح نمی‌دهد و به هر طریقی می‌کوشد تا جامعه ایمانی را نابود کرده، همه را به ولایت طاغوت درآورد. این‌گونه است که فتنه‌جویی، خصلت طاغوت می‌باشد و مؤمنان لازم است تا زمان از میان بردن فتنه در تمام جهان تلاش کنند.

البته اهل طاغوت و دوستان آن نیز بی‌کار نیستند و آنان نیز نقشه‌ها و توطئه‌هایی طراحی می‌کنند، ولی همه ترفندها و توطئه‌های آنان سست و بی‌بنیاد است و در نهایت از میان می‌رود: (نساء، آیه ۷۶).

مصادیق امروزی طاغوت

اگر در جهان امروز نگاهی به دولت‌ها و ملت‌ها بیندازیم، به سادگی می‌توانیم دو جبهه حق و باطل را شناسایی کنیم. جبهه باطل کسانی هستند که دعوت به ظلم، فتنه، آشوب، بی‌حجابی، زنا، فحشا، منکر و مانند آن می‌کنند و با رسانه‌ها و ابزارهای شیطانی می‌کوشند تا بنیاد ارزش‌های اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی را سست کنند.

از این رو، اگر انسانی در جبهه ارزش‌ها نجنبد، می‌بایست در جبهه ضدارزشی طاغوت قرار گیرد و همراه آنان باشد. هرکس که ولایت حق و اولوالامر را نپذیرد



و خواهان عدالت نباشد، خواهان طغیان و طاغوت و ظلم و تجاوز خواهد بود. انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک شاخص مهم، به انسان‌ها کمک کرد تا بتوانند به سادگی و آسانی جبهه حق و باطل را از هم بشناسند و ولایت الهی را از ولایت طاغوت جدا کنند. از این رو استکبار جهانی به رهبری آمریکا و غرب به عنوان طاغوت و ولایت شیطانی شناخته شده و ولایت فقیه و ولایت ایمانی به رهبری ایران در جبهه ولایت الهی قرار گرفته است.

امروز اگر در کنار محکمت اسلام و انقلاب چون ولایت فقیه، معارف ارزشمند اهل بیت علیهم‌السلام و استکبارستیزی و عدالت خواهی نباشیم، در حقیقت در ولایت طاغوت قرار گرفته‌ایم که موجبات خشم و غضب الهی در دنیا و آخرت را سبب خواهد شد.

پیوندهای امت اسلامی

جزء ۲۱

الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا
أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا

أحزاب ۶

● علی فرامرزی



با توجه به دشوار بودن حفظ این آیه برای عموم مخاطبین، آیه مشابه دیگری با همین موضوع در صفحه بعد برای حفظ انتخاب شده است.

* يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
 بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
 ﴿٥١﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَحْشَىٰ أَنْ
 تُصِيبَنَا آثَرُهُ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبِحُوا عَلَىٰ
 مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَدِيمِينَ ﴿٥٢﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ
 أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ أَنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حِطَّتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا
 خَسِرِينَ ﴿٥٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي
 اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ
 يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
 مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا
 الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ
 وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حَرْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
 الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾



حفظ کنیم



قرائت تحقیق



﴿تَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ ولی، [حاکم و هم جبهه] شما فقط خدا و [در طول او] رسول خدا و مؤمنانی هستند ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ که نماز برپا می‌دارند [و به دنبال توسعه یاد خدا در جامعه هستند] ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ و در حال رکوع، [حال خشوع و تسلیم کامل نسبت به خدا،] زکات می‌دهند [و وظایف اجتماعی‌شان را انجام می‌دهند. حکومت خدا در تبعیت مردم از همین نمایندگان او متجلی می‌گردد و دین‌داری در تبعیت از رسول و جانشینان او در امر نمایندگی از خداست. جانشینانی که کاملاً تابع خدا هستند و مانند رسول، تنها امر خداوند را اجرا می‌کنند.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

﴿التَّيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾^۱

انسان به شکل فطری موجودی اجتماعی است؛ یعنی همه افراد بشر نیاز به ارتباط داشتن با یکدیگر دارند. در طول تاریخ رفته رفته این ارتباطها تغییراتی داشته و گسترش یافته است؛ مثلاً در دنیای امروز افراد، هم روابط درون خانوادگی دارند و هم در درون یک شرکت یا مجموعه‌ای که کار می‌کنند، با افرادی مرتبط هستند و هم در داخل شهر و کشورشان ارتباط‌هایی با هم‌وطنانشان دارند و حتی بین کشورها نیز روابطی وجود دارد. هرکدام از این ارتباطات، ماهیتی مخصوص و هدفی جداگانه دارد و بر اساس همین روابط ارزش‌های آن‌ها متفاوت می‌گردد.

به‌طور کلی می‌توان گفت: هرچند اسلام به انواع روابط توجه داشته و توصیه‌هایی در مورد هرکدام دارد، اما آنچه در فرهنگ اسلامی ارزش بیشتری دارد و به عبارت دیگر، آنچه اصل است، روابط بین مؤمنین است. این بُعد در اسلام چنان رتبه و مقامی دارد که در روایات، مؤمنین را برادر یکدیگر معرفی کرده‌اند و الفاضی همچون «اخْ لَكَ فِي الدِّينِ»^۲ فراوان به چشم می‌خورد.

با این مقدمه، اکنون به بحث دیدگاه کلی اسلام به روابط داخلی جامعه مسلمین و روابط بین‌الملل می‌پردازیم. ما در اسلام معنای گران‌قدری به نام «ولایت» داریم که به معنای همین پیوستگی است. جامعه، یک هدف و جهت‌گیری مشخص دارد و در کنار آن، دشمنانی نیز هستند. جامعه دینی برای مبارزه با این دشمنان و حرکت به سوی اهداف، نیاز به یک پیوستگی و درهم‌تنیدگی دارد. مقام معظم رهبری علیه السلام می‌فرماید:

۲. نهج‌البلاغه، نامه ۵۳.

۱. احزاب، آیه ۶.

این جامعه به یک نقطه‌ای احتیاج دارد که تمام نیروهای داخلی به آن نقطه پیوندند؛ همه از آنجا الهام بگیرند و همه از او حرف بشنوند و او تمام جوانب مصالح و مفاسد را بداند.^۱

این معنای ویژه ولایت شیعی است که خط و مسیر را نشان می‌دهد. با خط‌دهی همین رهبر و امام، جامعه مسلمان روابطش را با افراد دیگر درون جامعه و جوامع دیگر تنظیم می‌کند. این معنا در اسلام چنان قداستی دارد که خداوند تعالی در قرآن می‌فرماید: «**الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُنْفُسِهِمْ**»؛^۲ یعنی پیغمبر ﷺ اولی و سزاوارتر بر مؤمنین از خودشان است و این یعنی افراد باید فرمان ولی را بر نظر خودشان ترجیح بدهند تا آن پیوستگی برقرار شود و جامعه هم در مقابل دشمنان دژی مستحکم باشد تا در رسیدن به اهدافش موفق شود.

﴿**وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا**﴾. ذیل این آیه شریفه در تفسیر (مجمع البیان) می‌خوانیم:

پیامبر اکرم ﷺ میان مسلمانان (انصار و مهاجرین) عقد اخوت بسته بود؛ به‌گونه‌ای که مثل برادر حقیقی از یکدیگر ارث می‌بردند؛ زیرا مهاجران در آغاز، از وطن و اموال و بستگان خود دور شده بودند و عقد اخوت، این موارد را جبران می‌کرد، تا آنکه آیه نازل شد و چنین ارثی را لغو کرد.^۳

شاهد مثال ما در آن قسمتی است که بین افراد جامعه مسلمین آن چنان الفت و صمیمیتی برقرار گشته بود که برادر دینی خود و هم‌کیش خود را تا حدی مانند خانواده خود می‌دانستند که سهم ارث هم برای آن‌ها در نظر می‌گرفتند. چنین هم‌بستگی و پیوندی در میان افراد جامعه باعث چنان درخششی در تاریخ می‌شود که جامعه نوپای مسلمین در مقابل لشکریان

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی، جلسه بیست و چهارم، دسترسی در:

https://manviate.ir/links_of_the_islamic_ummah

۳. قرآنی، تفسیر نور، ج ۷، ص ۳۳۱.

۲. احزاب، آیه ۶.



مجهّز کفّار در جنگ‌های پیاپی به پیروزی می‌رسد و در کمتر از یک قرن به چنان قدرتی بدل می‌شود که کاخ‌های روم و ایران را به لرزه درمی‌آورد. در آیه‌ای دیگر آمده است:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ مُجِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾^۱

روابط و پیوستگی افراد جامعه آن قدر اهمیّت دارد که در آیه شریفه می‌فرماید: اگر میان دو گروه مؤمنین درگیری و جنگ پیش آمد، در مرحله اوّل باید تلاش کنید تا میانشان صلح ایجاد کنید؛ ولی اگر یکی از آن‌ها بر دیگری ظلم کرد، با آن گروه بجنگید تا به حکم خداوند بازگردد و آن‌گاه بینشان به عدالت صلح برقرار کنید تا به هم پیوستگی در بین افراد جامعه برهم نخورد.

اما در زمینه روابط بین‌المللی و با جوامع دیگر، اسلام نظرش بر این است که: روابط باید به طوری تنظیم شود که یک دژه تحت فرمان آنها قرار نگیرد؛ یک دژه تحت تأثیر افکار آنها قرار نگیرد.^۲

به بیان دیگر: روابط با جوامع دیگر نباید به گونه‌ای باشد که زحمت جامعه مسلمین در رابطه با ولایت و پیوستگی بین افراد خودش را از بین ببرد. در قرآن کریم نیز قاعده کلی ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۳ در این باره بیان شده است.

داستان معروفی اینجا هست مربوط به زمان امام باقر علیه السلام است که سکه عالم اسلام را از کشور روم می‌آوردند و او یک تهدیدی کرد و اینها ماندند

۱. حجرات، آیه ۹.

۲. طرح کلی اندیشه اسلامی، جلسه بیست و چهارم، دسترسی در:

https://manviate.ir/links_of_the_islamic_ummah

۳. نساء، آیه ۱۴۱.



درمانده؛ آن وقت امام علیه السلام دستگاه خلافت را ارشاد کرد. خیلی عجیب است! این تنها نکته‌ای است - یکی، دو مورد استثنایی - که بنده می‌بینم که ائمه هدی علیهم السلام مختصر روی خوشی به دستگاه خلافت نشان دادند.^۱ کار در زمان پهلوی به جایی رسیده بود که شاه خائن برای اینکه فلان کس را به عنوان نخست‌وزیر معین بکند، مجبور بود با سفیر انگلیس و بعدها با سفیر آمریکا در میان بگذارد!^۲

چنین روندی اگر مدت کوتاهی بر فضای جامعه حاکم باشد، طبیعتاً جامعه به سمتی می‌رود که از سر تا نوک پا همه ظاهرش را شبیه غیرمسلمانان کند و رفته‌رفته فرهنگ آنها را بپذیرد؛ زبان خود را فراموش و زبان بیگانه را جایگزین کند و اصالت و تاریخ خود را به فراموشی بسپارد و قدرت نظامی خود را از دست بدهد و ناگزیر هر روندی را که دشمنان برگزینند، پیش ببرد. این روند باعث خودباختگی ملت می‌شود و در نتیجه، ولایت و پیوستگی بین افراد جامعه نیز از بین می‌رود. قضیه قرارداد «رژئی» و ماجرای تحریم تنباکو هم تبلور کامل همین وضع در دوران پهلوی است. ویرانی‌های «کمپانی هند شرقی»^۳ نیز یکی دیگر از تبلورهای رعایت نکردن همین توصیه اسلام در روابط بین‌الملل است. البته این محدودیت در روابط که اسلام بیان می‌کند، به معنای قطع رابطه با جوامع دیگر نیست؛ بلکه ما ناچار از ارتباطات بین‌المللی هستیم. پس جامعه مسلمان با جوامع دیگر پیوند دارد، اما:

۱. همان.

۲. بیانات در جمع مردم استان کردستان، ۱۳۸۸/۲/۲۲، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=6642>

۳. کمپانی «هند شرقی» یک شرکت سهامی عام انگلیسی بود که با دریافت امتیازنامه‌ای از ملکه انگلستان و امتیازاتی انحصاری از فرمانروای هندوستان توانست به سود سرشاری دست یابد. این کمپانی کم‌کم به بهانه دفاع از اموال خود و... نیروی نظامی در هندوستان مستقر کرد و عملاً این کشور بزرگ را جزو مستعمرات بریتانیا ساخت.

پیوند جوهری و ماهوی با آنها ندارد. آن جوری نخواهد بود که اگر آنها
خواستند، بتوانند عالم اسلام را تحت تأثیر خودشان قرار بدهند.^۱

اندیشه شیعه در بحث ولایت نیز در زمینه روابط بین الملل تأثیرات ویژه‌ای
دارد؛ زیرا آن جامعه به هم پیوسته دینی را با یک مغز متفکر واحد خط‌دهی
می‌کند و تا جایی که از دایره ولایت خارج نشوند، نمی‌گذارد که اشتباهی از
آنها سر بزند: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾.^۲

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی، همان.

۲. مانده، آیه ۵۶.

امام، قطب اصلی ولایت

جزء ۲۲

...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

أحزاب ۳۳

○ حسین کاظم زاده



* وَمَنْ يَفْتَنْتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُوتْهَا آجْرَهَا
 مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾ يَنْسَاءَ النَّبِيُّ لَسَانًا
 كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ
 الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ
 وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ
 الزَّكَاةَ وَاطَّعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
 عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾ وَادْكُرْنَ
 مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
 لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ
 وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَنَاتِ وَالْقَنَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ
 وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَشِيعِينَ وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَّصِدِّقِينَ
 وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ وَالصَّامِينَ وَالصَّامَاتِ وَالْحَفِظِينَ وَالْحَفِظَاتِ
 فُرُوجَهُمْ وَالْحَفِظَاتِ وَالذُّكُرِينَ وَالذُّكُرَاتِ وَاللَّهُ كَثِيرًا
 أَعْلَمُ مَا تُكْتُمُونَ ﴿٣٥﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق



﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ ﴾ خداوند اراده کرده است که
((فقط)) شما اهل بیت را از هرگونه ناپاکی پاک کند. ﴿ وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا ﴾ و به طور
کامل، از هر گناه و بدی پاک و پاکیزه کند. [این موضوع صرفاً دربارهٔ اهل بیت است
و این پاکان امت، برترین افراد برای ولایت بر امت و مدیریت آن به شمار می‌روند.]



﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

این فراز از آیه ۳۳ سوره احزاب را بارها شنیده‌ایم. این آیه عموماً در معارف شیعی، مستند معصوم بودن اهل بیت علیهم‌السلام از هر پلیدی تفسیر شده و کاملاً هم درست است.

اما در نگاهی از زاویه دیگر، این نکته مهم نیز دریافت می‌شود که امام به منزله قلب جامعه اسلامی و محور وحدت و انسجام در نظام اسلامی، باید ویژگی‌هایی داشته باشد که یکی از آن‌ها طهارت و پاکی ویژه امام است که او را از این جهت، در رأس جامعه اسلامی قرار می‌دهد. روشن است که این طهارت ابعاد مختلفی دارد و صرفاً بُعد فردی امام را شامل نمی‌شود. امام در انجام مأموریت الهی که بر عهده او گذاشته شده و در حفظ و احیای معارف اسلامی، در مبارزه با ظلم و ستم طاغوت‌های زمان خود، در مجاهدت در راه خدا، اقامه احکام الهی، از هر رجس و ناپاکی مبرّاست و این اراده قطعی خداوند است.

در برنامه‌ای که نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای تحقق اهداف اصلی خود در جامعه و تاریخ طراحی کرده، امام و مؤمنین نقش اصلی را ایفا می‌کنند. آن اندیشه و بینش نوینی که پیامبر برای انسان‌ها به ارمغان آورده است، باید در یک جامعه (امام و مأمومین) تحقق و عینیت پیدا کند. این ارتباط و پیوستگی میان پیروان نبوت حول امام، حقیقتی به نام «ولایت» را ایجاد می‌کند. ائمتی حول امام، تشکیل یک جبهه را می‌دهند و الگوی همه عالم می‌شوند: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ

أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾!

این پیوند بین امام جامعه و ائمت اسلامی، از لازمه‌های تحقق اهداف کلان اسلام و تحقق الگوی اجتماعی اسلام و در نهایت، انتشار آن برای جهانیان و زمینه‌سازی برای تمدن اسلامی است. در تمام مدل‌های ارائه شده‌ای که

دانشمندان جهان برای اداره جامعه ارائه داده‌اند، از سلطنت و پادشاهی گرفته تا دموکراسی و حتی مدینه فاضله افلاطون، اشکالات و ایراداتی وجود دارد که نقص آن مدل را می‌رساند.

اما طرح اسلام برای اداره جامعه که در رأس آن امام معصوم علیه السلام قرار می‌گیرد، عاری از تمام این اشکالات است و سرّ این مطلب هم عصمت امام است که جایی برای خطا نمی‌گذارد.

اکنون سؤال این است که در غیاب امام، طرح اسلام برای اداره جامعه چه می‌شود؟ یعنی می‌توانند بگویند شما که مدعی هستید مدل کامل و بی‌نقصی دارید، چطور جای خالی امام را پر می‌کنید؟ چون نمی‌شود ادّعی داشتن مدل کامل را فقط مختص به زمان کوتاهی از ادوار زندگی بشر دانست. این فایده‌ای ندارد و به درد کسی نمی‌خورد.

جواب این است که طرح اسلام برای اداره جامعه اسلامی فقط به زمان حضور امام معصوم علیه السلام متوقف نمی‌شود؛ بلکه پس از ایشان نیز ادامه دارد. این جاست که طرح ولایت فقیه مطرح می‌شود که بیان دلایل عقلی و نقلی آن خارج از اهداف این مقاله است.^۱

در بحث ولایت فقیه، آن خصوصیت عصمت که تکیه ما بر آن بود، وجود ندارد؛ اما اکنون که دسترسی به آن مقدور نیست، چه باید کرد؟ این جاست که باید به نزدیک‌ترین فرد به معصوم کفایت کرد. همین دلیل باعث شده تا اسلام در این زمینه سخت‌گیر باشد و اجازه جانشینی هر کسی را ندهد؛ بلکه حتماً باید یک فقیه مقام ولایت را بگیرد که بتواند طبق نظارت اسلام حکم کند و درعین حال باید بصیر به زمانه و متقی نیز باشد. این سخت‌گیری‌ها و قیودی که بیان شده، همه به همین دلیل است که جای یک معصوم را می‌خواهیم

۱. ر.ک: امام خمینی ره، ولایت فقیه.



پرکنیم و این مسئله‌ای به گسترهٔ اداره جامعه و چه بسا فراتر از جامعه، بلکه ولایت مسلمین است.

همان منطقی که در تحقق انقلاب اسلامی، جامعه عمل پوشید و امتی حول امام علیه السلام به پا خاستند و جلودار همه آزادی خواهان عالم شدند. اساساً منطق قرآنی رهبران انقلاب اسلامی، برای هدایت امت‌ها و جوامع دیگر و غلبه دین الهی بر همه طاغوت‌ها همین است:

مستولان باید به وظایف خودشان عمل کنند؛ مشکلاتی که امروز در بین مردم وجود دارد، محرومیت‌ها، نابسامانی‌ها، تبعیض‌ها و بی‌کاری‌ها که موانع راهنند. برطرف کردن این‌ها هدف نیست؛ برطرف کردن این‌ها برای رسیدن به هدف لازم است. هدف عبارت است از ساختن کشوری که بتواند در دنیا الگو باشد: ﴿لَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾. آن چنان بالا قرار گیرید که بتوانید ناظر بر همه عالم باشید؛ بر همه روش‌ها، بر همه تمدن‌ها و مدتیّت‌ها!

البته این جبهه، در برابر صف‌بندی دیگری که در مقابل اوست و ائمه کفر، محور آن هستند، شکل گرفته و دشمن، ضلع سوم این جبهه شمرده می‌شود: امام، امت و دشمن.

آیات فراوانی از قرآن در همین چارچوب، این سه عنصر اصلی میدان ولایت را تبیین می‌کنند.

آیه سوره احزاب که در ابتدای کلام آمد، از این منظر باید مورد توجه قرار گیرد. محور جامعه اسلامی یعنی آن کانون تحول و قیام، از یک طهارت مطلق برخوردار است که می‌تواند همه عالم را به هم بریزد، انگیزه‌ها و اراده‌ها را حول محوری جمع کند و در مقابل همه عالم بایستد و پیروز شود. رمز این جاست:

۱. بیانات در دیدار پاسداران و جانبازان، ۱۳۷۹/۸/۱۱، دسترسی در:

آن چیزی که توانست امام را قادر کند بر هدایت و اداره و رهبری این ملت و این انقلاب عظیم، عبارت بود از ارتباط او با خدا، اتصال او به خدا، توجه او به خدا، توکل او به خدا؛ به معنای واقعی بنده خدا بود؛ عبد صالح [بود].^۱

اساساً بندگی خدا و طهارت روحی در انسان و جامعه با سیاست و جمع کردن اراده‌های انسانی مقابل باطل، لازم و ملزوم یکدیگرند و از هم جدایی ندارند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».^۲

آیه در مقام توضیح فردی است که بر مؤمنین ولایت دارد و امام جامعه شمرده می‌شود که با توجه به روایت، روشن است به امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره دارد؛ اما اوصافی که برای ایشان ذکر می‌کند، در این جهت، همیشگی است و اختصاصی به مورد نزول ندارد. آن مؤمنی که اهل اقامه نماز (یعنی برپاداشتن رابطه انسان و خداوند) و دادن زکات (تنظیم روابط اجتماعی و اقتصادی برای رسیدن به عدالت) است و همه این‌ها در حالی رخ می‌دهد که او در اوج بندگی خدا یعنی در حال رکوع است. رکوع در این آیه، نماد عبادت خداوند است. در این آیه به روشنی میان تنظیم بُعد اجتماعی و عبادی جمع شده است.

ولی جامعه آن فردی است که اهل اقامه نماز است، نه اینکه فقط نماز را با آداب و مستحباتش می‌خواند. او اهل به‌پا داشتن ارتباط با خدا در مقیاس کلان و جامعه و حتی تاریخ است. دغدغه ولی، عبودیت در این سطح است؛ چنان‌که مقیاس تنظیم‌گری اجتماعی‌اش، به همین مقدار است و ارتباط با خدا او را به سمت مبارزه برای از بین بردن ریشه‌ها و عوامل بی‌عدالتی سوق

۱. بیانات در دیدار فرماندهان کمیته‌های انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸/۳/۸، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=2080>

۲. مانده، آیه ۵۵.



می‌دهد. امام در همه این ابعاد جلودار است و راهبری می‌کند و سیاست‌های کلی این حرکت را او مشخص می‌کند.

به همین دلیل در قانون اساسی، در شرایط رهبر، هم شرایط علمی و اجتهاد شرط شده و هم تقوا و عدالت لازم برای اداره کشور و هم قدرت مدیریت جامعه اسلامی و شجاعت برای رهبری.

ولایت در فرهنگ اسلامی، یک بسته جامع است؛ از آن طهارت و عدم‌الرجس تا مبارزه در راه تحقق احکام الهی، همه را شامل می‌شود. امام در فرهنگ دینی، انسانی است که هم در قله مقامات سلوکی و تهذیبی است و هم به تعبیر زیارت‌نامه‌های حضرات اهل بیت علیهم‌السلام «جاهدت فی الله حق جهاده» حق جهاد را در راه خدا به جا آورده است.

بسیاری از مؤمنین و حزب‌اللّهی‌ها یک دوگانه‌ای میان کار اجتماعی و کار سلوکی احساس می‌کنند و تناقضی میان خودسازی و جامعه‌سازی می‌بینند. لذا یا اهل مراقبه و خودسازی‌اند و از شئون اجتماعی و سیاسی غافل، یا اینکه اهل کنش‌های سیاسی و مبارزاتی‌اند و از کار تهذیبی باز می‌مانند. و پرواضح است که این دو، گره جدی از حرکت جامع انقلاب اسلامی باز نمی‌کنند. ما امروز برای پیشبرد طرح ولّی و امام جامعه مسلمین، نیاز به نیروهایی داریم که علاوه بر آن طهارت باطنی، که در عمق جان انسان، منشأ بعثت درونی هر فرد می‌شود، راهبران اجتماعی‌ای باشند که می‌توانند اراده‌های انسانی را حول طرح مبارزاتی ولّی سامان دهند.

نفي ولايت شيطان

جزء ٢٣

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَىءَ آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ
عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

يس ٦١-٦٠

● على كتولى



اِنَّ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمِ فِي شُغْلٍ فَكَّهُونَ ﴿٥٥﴾ هُمْ وَاَزْوَاجُهُمْ فِي
 ظِلِّلٍ عَلَى الْاَرَائِكِ مُتَكِّونَ ﴿٥٦﴾ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ
 ﴿٥٧﴾ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيْمٍ ﴿٥٨﴾ وَاَمَّا زُوا الْيَوْمِ الْيَوْمِ الْمُجْرِمُونَ
 ﴿٥٩﴾ اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَبْنَىءِ اٰدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهُ
 لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَاِنْ اَعْبُدُوْنِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيْمٌ ﴿٦١﴾
 وَلَقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيْرًا اَفَلَمْ تَكُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ ﴿٦٢﴾ هٰذِهِ
 جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُوْنَ ﴿٦٣﴾ اَصْلُوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ
 ﴿٦٤﴾ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ اَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا اَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ اَرْجُلُهُمْ
 بِمَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ اَعْيُنِهِمْ
 فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَآتَىٰ بِبُصُرُوْنَ ﴿٦٦﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ
 عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُوْنَ
 ﴿٦٧﴾ وَمَنْ نَعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ اَفَلَا يَعْقِلُوْنَ ﴿٦٨﴾
 وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِيْ لَهُ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِيْنٌ
 ﴿٦٩﴾ لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكٰفِرِيْنَ ﴿٧٠﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق



﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَىءَ آدَمَ﴾ مگر ای فرزندان آدم، با شما عهد نبستم که ﴿أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ شیطان را نپرستید؟! ﴿إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ زیرا او به وضوح دشمن شماست. [انسان عاقل که دشمن خود را نمی‌پرستد؛ چون به ضرر خود اوست. البته پرستش آشکار شیطان در بشر چندان دیده نمی‌شود؛ پس خداوند پیروی، تبعیت و اطاعت از شیطان را پرستش او دانسته است و می‌فرماید:] ﴿وَإِنْ أَعْبُدُونِي﴾ و [مگر عهد نبستم که به جای شیطان و دیگران،] فقط بندهٔ من باشید [و فقط مرا اطاعت کنید؟!]. ﴿هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ این بندگی من، همان شاهراه اصلی و نزدیک‌ترین مسیر به هدایت است. [آنچه تهدید اصلی برای انسان به شمار می‌رود، این است که بندهٔ شیطان شود. یعنی شیطان از گلوگاهی وارد می‌شود تا معبود و رهبر فرد و جامعه شود و در عرض خدا، مردم را به عبادت و اطاعت خود فراخواند!]



تاریخ ما با داستان معروف حضرت آدم علیه السلام و هبوط او از بهشت گره خورده است. بشریت از ابتدا با دشمنی به نام ابلیس درگیر بوده است؛ کسی که قسم یاد کرده تا بنی آدم را اغوا کند و جلوی به کمال رسیدن او را بگیرد: **﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾**^۱

خداوند متعال انسان را برای رسیدن به اهداف بسیار بلندی خلق کرده و مأموریت ویژه‌ای به او سپرده است؛ اما برای رشد او، عامل «اختیار» را نیز به او داده تا رشد انسان از این راه باشد. اقتضای این حکمت، این است که لغزشگاه‌هایی در مسیر انسان وجود داشته باشد و این اجازه دادن و مهلت دادن به شیطان نیز طبق این حکمت است.

شاید بهترین تبیینی که از این حکمت در قرآن کریم آمده، در این آیه باشد: **﴿وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىٰ وَلَٰكِن حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾**^۲

طبق این آیه شریفه، خداوند قدرت این را دارد که تمام بشر را هدایت فرماید و در راه درست قرار دهد و موانع را بردارد و قدرت شیطان را نیز نابود کند؛ اما حکمت الهی بر این تعلق نگرفته است. در آیه‌ای دیگر چنین می‌فرماید: **﴿أَعَهْدُ إِلَيْكُمْ يَبْنَیْءَ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾**^۳

خطاب آیه به فرزندان حضرت آدم علیه السلام است و می‌فرماید: ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید که همانا او برای شما دشمنی آشکار و روشن است، و تنها مرا بیرستید که راه مستقیم همین است؟! در حدیث نبوی آمده است: «اگر شیطان‌ها در اطراف قلب‌های فرزندان آدم نمی‌گشتند، قطعا آنان به ملکوت باطن آسمان‌ها و زمین نظر می‌افکندند».^۴

۳. یاسین، آیه ۶.

۲. سجده، آیه ۱۳.

۱. ص، آیه ۸۲.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۳۲.

انسان فطرتاً به دنبال پیروی و اطاعت است و در وجود انسان، پذیرفتن ولی و راهنما نهاده شده است و این فطرتی که در نهان آدمی است، نشان از اهمیت این امر دارد. تأکيدات و سفارش‌ها در انتخاب ولی نیز نشان می‌دهد که انتخاب سرپرست، مهم‌ترین امر در زندگی بشر است که راه سعادت و شقاوت را برای او باز می‌کند.

گاهی انسان در جست‌وجوی مولای خویش که لایق پیروی و اطاعت باشد، به اشتباه می‌افتد و سبب گمراهی و نابودی خویش را فراهم می‌آورد:

﴿... إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ...﴾^۱

آدمی، فطرتاً خداجوست، ولی در تعیین مصداق و انتخاب خدای حقیقی از بین خدایان کاذب دچار اشتباه می‌شود و تاریخ گواه این مطلب است که این تمایل فطری در انسان، گاه او را به سمت بت‌پرستی، گوساله‌پرستی و پرستش اجسام آسمانی، زمینی و معبودهای متفاوت کشانده و در برتری آنها نسبت به خود دچار انحرافات شده است. این میل، نشأت‌گرفته از فطرت انسان‌ها بوده است.

این از رحمت و لطف الهی به دور است که این فطرت در وجود انسان، بدون امر و راهنمایی رها شده باشد؛ درحالی‌که مهم‌ترین هدف خلقت انسان پیمودن راه سعادت و رسیدن به کمالات انسانی بوده است. از این رو آیات و روایات متعددی در زمینه هدایت انسان به سمت انتخاب صحیح و بهره‌وری درست مطرح شده است.

مسئله ولایت، مسئله قابل تأمل و مهمی است. علامه طباطبائی رحمته‌الله بهترین گواه بر فطری بودن ولایت را این‌طور بیان می‌فرماید:

هر انسانی با نهاد خدادادی خود درک می‌کند که کار ضروری که متصدی معینی ندارد، باید برای آن سرپرستی گماشت.^۲

۱. ص، آیه ۲۶. ۲. طباطبائی، اصول عقاید و دستورات دینی (مجموعه آثار)، ج ۱، ص ۱۵۶.



به طور کلی انسان برای اینکه راه سعادت و خوشبختی را به خوبی ببیند، چاره‌ای جز اطاعت بی‌چون و چرا در برابر راهنمایان و پیشوایان الهی ندارد و خداوند با فرستادن انبیا و اولیای الهی و آموزه‌های وحیانی، به این تمایل فطری جهت‌گیری درست بخشیده است.

با این همه، اما انسان گاه دچار انحطاط شده و در راه باطل مغلوب می‌شود و ولایت شیطان را می‌پذیرد و او را برتر از خود و لایق اطاعت می‌شمارد، که در این صورت: **﴿ثُمَّ لَا يَأْتِيهِمْ مِنَ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ﴾**^۱. شیطان، دشمن قسم خورده آدمی است و دستورات او برخلاف فطرت و خلقت الهی است و خط سیری که برای انسان مشخص می‌کند، برخلاف طبیعت انسان، و راهی که نشان می‌دهد، به سوی جایگاهی غیر از سرمنزل طبیعی بشر است. **﴿وَلَا مَرْتَبَهُمْ فَلَيعَذَّبَنَّ خَلَقَ اللَّهِ﴾**^۲ شیطان خلقت و فطرت بشر را تغییر می‌دهد و این عهد او با خداست و در انتها راهی جز شقاوت را برای انسان باز نخواهد کرد و پایان این اطاعت، تباهی جسم و روح انسان است.

ولایت فراتر از محبت است؛ فقط با محبت به چیزی یا کسی، ولایت‌پذیری صورت نمی‌گیرد؛ بلکه محبت، مقدمه‌ای برای پذیرفتن ولایت است. ولایت به معنای وابستگی فکری و عملی با مولاست و شخصی که ولایت را پذیرفته، ولی خود را می‌شناسد، اعمال و افکار و لغت را می‌داند و با او همراه می‌شود و پیوسته از او پیروی می‌کند.

خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصْرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾**^۳ ذکر یهود و نصارا در آیه، از باب نمونه است؛ وگرنه شکی نیست که ولایت هیچ کافری را نباید پذیرفت،

۳. مانده، آیه‌۵۱

۲. نساء، آیه‌۱۱۹.

۱. اعراف، آیه‌۱۷.

پذیرفتن ولایت شیطان به معنای پیروی محض از او و هم‌بستگی فکری و عملی است که نتایج این پیروی، خسران، ضلالت و عذاب می‌شود: ﴿...وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا﴾.^۱ در این آیه روشن است که خداوند می‌فرماید: هرکس ولایت شیطان را بپذیرد، بی‌گمان زیان کرده است؛ زبانی آشکار؛ چرا که: ﴿إِنَّمَا سُلْطَنُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ﴾.^۲ تعبیر مقام معظم رهبری علیه السلام در مورد ولایت شیطان این است:

شیطان بر تمام انرژی‌های سازنده خلاق آفریننده ثمربخش وجود انسان مسلط شود. هرچه در وجود انسان از نیرو و ابتکار و از فعالیت‌های سازنده و از جلوه‌های درخشنده وجود دارد، تحت قبضه طاغوت و شیطان درآید.^۳

با توجه به معنای ولایتی که ایشان تبیین کردند، می‌توان هدف شیطان و احزابش را از بین بردن هم‌بستگی و هم‌جبهگی مؤمنین باهم و با امامشان بیان کرد که در نهایت، انسان تحت سیطره و عبودیت شیطان قرار گیرد.

یک نمونه از ولایت شیطان در عصر حاضر طبق بیان امام راحل علیه السلام ولایت طاغوت و ولایت استعمارگران جهانی است که ایشان این‌طور مطرح می‌کنند: ولایت شیطان و مظاهر شیطانی در عالم، همچون طاغوت از آن یاد می‌شود که با تدبیر و تصرف شیطانی همراه است؛ چنان‌که بیرون راندن از نور به سوی ظلمت، سلطنت طاغوت و انحراف، از آثار و نمودهای ولایت شیطانی است.^۴

خدای متعال از قول شیطان نقل می‌کند که شیطان در روز قیامت به کسانی که از او پیروی کردند، می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ﴾؛^۵

۱. نساء، آیه ۱۱۹. ۲. نحل، آیه ۱۰۰.

۳. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه بیست‌وهفتم، دسترسی در:

<https://manviate.ir/about-the-velayat2>

۴. صحیفه امام، ج ۹، ص ۴۶۳. ۵. ابراهیم، آیه ۲۲.



و پیروان خودش را این طور در قیامت ملامت می‌کند، می‌گوید: ﴿فَلَا تَلْمُزُونِي
وَلَوْ مَوَّأَنْفُسَكُمْ﴾.

این عیناً مطابق با منطق امروز آمریکا است. شیطان در قیامت این حرف را می‌زند، ولی آمریکا امروز در همین دنیا این حرف را می‌زند و وعده می‌دهد، ولی عمل نمی‌کند. تخلف می‌کند؛ امتیاز نقد را می‌گیرد و امتیاز نسیه را هم نمی‌دهد. بدانیم که اطلاق تعبیر «شیطان» بر انسان‌های شرور و دستگاه حاکم شرور، ریشه در آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم‌السلام دارد. چنانچه حضرت امام علیه‌السلام تا روز آخر بر این اعتقاد بود که آمریکا شیطان بزرگ است. مقام معظم رهبری درباره این سخن امام راحل علیه‌السلام می‌فرماید:

این «شیطان بزرگ» خیلی حرف پرمغزی است. رئیس همه‌ی شیطانهای عالم، ابلیس است؛ اما ابلیس بنا به تصریح قرآن، تنها کاری که می‌تواند بکند این است که انسان‌ها را اغوا می‌کند؛ بیشتر از اغوا، کاری نمی‌تواند بکند؛ انسان‌ها را اغوا می‌کند، فریب می‌دهد، وسوسه می‌کند؛ اما آمریکا، هم اغوا می‌کند، هم کشتار می‌کند، هم تحریم می‌کند، هم فریب می‌دهد، هم ریاکاری می‌کند؛ پرچم حقوق بشر را بلند می‌کند، ادّعای طرفداری از حقوق بشر می‌کند.^۱

﴿...وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا﴾^۲

کاش انسان یاد می‌گرفت که دوستی با شیطان، مایه خواری و گمراهی انسان است.

۱. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم، ۱۳۹۴/۶/۱۸، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=30716>

۲. فرقان، آیه ۲۹.

استقامت با هجرت

جزء ٢٤

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ
أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ

فصلت ٣٠

● فرهاد نقدی



إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ
 الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي
 كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
 وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا نَشْتَهُى أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا
 مَا تَدْعُونَ ﴿٣١﴾ نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ ﴿٣٢﴾ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا
 مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ
 ﴿٣٣﴾ وَلَا تَسْتَوِى الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
 فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَمَا يُلْقِيهَا
 إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حِظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾ وَإِنَّمَا
 يَنزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
 ﴿٣٦﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا
 لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ
 إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾ فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ
 رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٣٨﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق



﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا﴾ کسانی که گفتند پروردگار ما الله است [و فهمیدند همهٔ امورشان «فقط» به دست خدا باید مدیریت بشود] و سپس بر این حرف و عملشان استقامت کردند [و با وجود سختی‌های فراوان این مسیر، آن را رها نکردند،] ﴿تَنْزَلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ قطعاً ملائکه به صورت پیوسته و مداوم بر آن‌ها نازل می‌شوند ﴿أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾ [تا به قلب آن‌ها الهام کنند که] از آینده نترسید و برای گذشته ناراحت نباشید! ﴿وَأَبشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ و این مژده بر شما باد که سرانجام به بهشت خواهید رفت؛ همان بهشتی که به آن وعده داده می‌شدید. [این سرانجام را از یاد نبرید تا بتوانید پایمردی کنید.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا
وَنَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنَ وَٰلِدِيهِمْ
مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ اَلْتَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ
وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾^۱

اسلام دارای مؤلفه‌ها و مفاهیم کاربردی بسیاری است که توجه به هر یک از آنها می‌تواند افراد و حتی جوامع اسلامی را به سوی هدف متعالی خود رهنمون سازد. سنت تاریخی این‌گونه شکل گرفته است که در هر روزگاری و با توجه به حوادثی که اتفاق می‌افتد، برخی از این مفاهیم اصیل، خود را نشان داده و کارکرد خود را به چشم می‌آورند؛ برای مثال: در زمان دفاع مقدس، مفاهیمی مثل ایثار و شهادت بروز کرد و باعث افزایش قدرت یک ملت شد تا در مقابل اهریمن هفت‌سر ایستادگی کند؛ حرکتی که در طول تاریخ ایران بی‌سابقه بوده است. در دوران بیماری کرونا، مفهوم مواسات و همدلی، خود را نشان داد و دستگیری و کمک مؤمنانه مردم سبب شد تا مقداری از آلام و رنج‌های بسیاری از افراد و مشاغلی که به واسطه این بیماری آسیب دیده بودند، کم شود و بتوانند از این مرحله سخت زندگی به سلامت بگذرند.

اما اینکه چطور می‌شود این مفاهیم اصیل را که در نظام ارزشی و معرفتی اسلام وجود دارد، از مرحله نظر به حیطة عمل وارد کرد، جای تأمل و تفکر بسیار دارد.

مقام معظم رهبری علیه السلام این امر را نیاز تمام جوامع اسلامی می‌دانند:

یکی از نیازهایی که مورد ابتلای همه جوامع اسلامی و همه کشورهای اسلامی است و به آن نیاز دارند و به خصوص کشور عزیز ما که بحمدالله

با نظام اسلامی اداره می‌شود، عبارت است از اینکه ما مفاهیم اسلامی را به مرحله عمل و به عرصه عمل بکشانیم.^۱

این کار بسیار بزرگی است که نیاز به تلاش فراوان دارد. هر جا که این اتفاق افتاد و این مفاهیم وارد حیطة عمل شد، برای ملت و کشور، برای آبروی اسلام و جمهوری اسلامی ارزشمند بود. از سوی دیگر، هر جا که غفلت کردیم، از برکت این مفاهیم محروم شدیم.

حضرت امام خمینی علیه السلام استاد پیاده‌سازی و عملیاتی کردن این مفاهیم بودند: این مفاهیم مهمی که امام علیه السلام از آنها استفاده کردند، مثل مفهوم توکل، مفهوم تکلیف، مفهوم ایثار. این‌ها همه مفاهیم شرعی است دیگر. تا مفهوم شهادت، مفهوم جهاد؛ این‌ها مطرح شدند و با حضور امام و با تحریک امام و با تبیین امام و با خواست امام که مؤید به اراده الهی بود، وارد عمل زندگی مردم شد.^۲

یکی از راه‌هایی که می‌تواند به عملیاتی شدن این مفاهیم کمک کند، استفاده از تاریخ و سنت‌های تاریخی است. تاریخ در واقع تفسیر قرآن و زندگی ماست در صحنه‌ای دیگر. به کمک تاریخ می‌توان بسیاری از مفاهیم را در دل اهل معرفت وارد کرد و آن را پروراند. نقل داستان و تجربه کسانی که در طول تاریخ از این مفاهیم بهره‌مند شده‌اند، می‌تواند برای امروز ما راه‌گشا باشد. روش قرآن نیز در تاریخ‌گویی همین‌گونه است؛ الگویی را با ابعادی خاص مطرح می‌کند یا سنت‌های جاری را در خلال رخدادهای بیان می‌کند. از طرفی وقتی تاریخ افراد مختلف در مسئله‌ای مطالعه می‌شود، تکرار صورت می‌گیرد و تکرار در عوام، مانند برهان در خواص می‌تواند نقش ایفا کند.

۱. بیانات در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۹/۱۲/۴، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=47396>

۲. همان.



یکی از این مفاهیم که در نظام ارزشی اسلام وجود دارد و بسیار کم به آن پرداخته شده و در واقع از آن غفلت شده است، مفهوم «هجرت» است. هجرت یکی از اساسی‌ترین نقش‌ها را در آغاز اسلام در پیروزی حکومت اسلامی ایفا کرد و در همهٔ زمان‌ها از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است، که از یک سو، مؤمنان را از تسلیم در برابر فشار و خفقان محیط بازمی‌دارد و از سوی دیگر، عامل صدور اسلام به نقاط مختلف جهان می‌شود.

هجرت یعنی چه؟ هجرت کردن صرفاً به معنای از شهری به شهر دیگر رفتن نیست؛ بلکه یعنی یکباره از همه چیز دست شستن به خاطر هدف، به خاطر پیوستن به جامعه اسلامی است. هجرت یعنی برای بنای کاخ عظیم جامعه اسلامی، یک خشت بردن.^۱

از مهم‌ترین آیات قرآن که بحث هجرت در آن آمده، همان آیه ابتدای بحث است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَأَوْ وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَبَالِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾

«هجرت» از مادهٔ «هجر» به معنای ترک و جدایی است. مهاجرت در اصل به معنای بریدن از دیگری و ترک وی است. مقام معظم رهبری علیه السلام مسئله هجرت را ملحق به مسئله ولایت می‌کنند:

ولایت عبارت است از ایجاد رابطه و پیوند مستحکمی در میان عناصر صف مؤمن با یکدیگر و در مرتبه بعدی، ایجاد رابطه‌ای بس قوی و نیرومند میان همهٔ افرادِ صف مؤمن با آن نقطهٔ مرکزی و قدرت متمرکز

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه چهارم، دسترسی در:

که اداره جامعه اسلامی بر عهده اوست؛ یعنی امام.^۱

پس باید همگی تحت ولایت امام عادل قرار بگیریم و از ولایت امام جائز خارج شویم. این خارج شدن از ولایت طاغوت و پیوستن به ولایت الهی را هجرت می‌گویند. نمونه‌ی عینی چنین هجرتی را در داستان اصحاب کهف می‌توان دید. اصحاب کهف (پاران غار)، عده‌ای مؤمن مسیحی بودند که در دوران ذقیانوس (۲۰۱-۲۵۱م)، یکی از حکمرانان روم باستان زندگی می‌کردند. آن‌ها جز یکی که چوپانی به همراه سگش بود، از اشراف‌زادگان و درباریانی بودند که دین خود را از دیگران مخفی نگاه می‌داشتند. ایشان پس از دیدن ظلم حکومت، به سمت غار حرکت کرده و چون به غار رسیدند، به خوابی عمیق فرو رفتند و در حدود ۳۰۹ سال خوابیدند. خداوند آنان را به‌گونه‌ای قرار داده بود که هرکس به آنان می‌نگریست، آنان را بیدار می‌پنداشت؛ درحالی‌که در خواب بودند. داستان این جوانمردان در آیات ابتدایی سوره کهف آمده است. این نمونه‌ای است از هجرت واقعی که از ولایت طاغوت برای حفظ ایمانشان هجرت کردند.

برخی از هجرت‌ها به دلیل اهمیتشان، مبدأ تاریخ قرار گرفتند. هجرت رسول اکرم ﷺ از مکه به مدینه و تشکیل یک جامعه و حکومت اسلامی از جمله آن‌هاست. پیامبر اکرم ﷺ در مدت ۱۳ سال که در مکه به تبلیغ اسلام پرداختند، با اختناق و شرایط خاص مکه و دشمنی‌های اهل آن مواجه شدند و کار به جایی رسید که دیگر تاب ماندن در مکه نبود. در آن مدت، افراد اندکی به حضرت ایمان آوردند و این افراد اندک هم در مکه جانشان در خطر بود و لذا تعدادی از آن‌ها برای حفظ جان خود به حبشه هجرت کردند.

۱. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، جلسه بیست‌وهشتم، دسترسی در:



با فراهم شدن زمینه تشکیل حکومت اسلامی در مدینه و گرایش دو قبیله بزرگ مدینه یعنی «اوس» و «خزرج» به اسلام، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت با یاران ستمدیده خویش به این شهر مهاجرت کند و کارخانه انسان‌سازی را در مدینه بنا کردند.

هجرت بعدی که در اسلام اتفاق افتاد و باز هم برای دفاع از حکومت اسلامی بود، در سال ۳۵ هجری اتفاق افتاد. پس از اینکه مردم به امیرالمؤمنین علیه السلام روی آوردند و حضرت به حکومت رسید، از اولین اقدامات ایشان تغییر مرکز خلافت از مدینه به کوفه بود. در بیان علت انتخاب کوفه به مرکز خلافت، مورخان ادله فراوانی آورده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها از این قرار است:

۱. مدینه، مرکز امتیازطلبی‌ها و ممتازانی شده بود که هر یک برای خود داعیه‌هایی داشتند و اگر مانند زبیر و طلحه مدعی خلافت نبودند، ولی مانند سعد بن ابی‌وقاص و عبدالله بن عمر کناره‌گیری کرده و مردم را از امام بیزار می‌کردند و این نوع توطئه‌ها در کنار امام علیه السلام سبب به هم‌ریختگی پایگاه اسلامی در دل حکومت اسلامی می‌شد. اینجا بود که امام با این هجرت خود، تمدن دیگری را بنا نهاد.

۲. کوفه یک شهر بین‌المللی شده بود و بسیاری از ساکنان آن، یا سربازان مسلمانی بودند که پس از پیروزی بر رومیان و ایرانیان در کوفه ساکن شده بودند، یا خاندان و تیره‌هایی از ایرانیان بودند که پس از فتح ایران به دست مسلمانان، بدان‌جا کوچ داده شده و امام در این فرصت به تصحیح روحیه انحرافی تبعیض نژادی می‌پرداخت.

۳. کوفه نسبت به متصرفات جدید مسلمانان، از خراسان تا آفریقا و از شام تا یمن، مرکزیتی نسبی داشت و زمامدار این شهر، بهتر می‌توانست سرزمین اسلامی را زیر نظر داشته باشد، تا از مدینه.

از هجرت‌های دیگر می‌توان به هجرت امام حسین علیه السلام، هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو، و هجرت حضرت معصومه علیها السلام از مدینه به قم اشاره کرد. در تاریخ معاصر نیز هجرت‌های تاریخ‌سازی داریم؛ از جمله هجرت شیخ فضل‌الله نوری علیه السلام از سامراء و نجف به تهران که با سفارش استادشان میرزای شیرازی علیه السلام انجام شد و هجرت شیخ عبدالکریم حائری علیه السلام به قم که باعث بازتأسیس حوزه مقدس قم شد و در سال‌های بعد منشأ خدماتی گسترده به ایران و اسلام گردید.

شاید یکی از نقاط عطف انقلاب اسلامی هجرت امام خمینی علیه السلام از نجف به پاریس بود. امام در مقطعی مجبور به ترک نجف شدند و حکومت کویت نیز اجازه ورود ایشان به این کشور را نداد. امام با مشورت حاج احمدآقا به فرانسه رفتند. این هجرت به فرانسه به چند دلیل بود: اولاً، رفت‌وآمد مریدان امام به فرانسه راحت‌تر بود؛ دوماً، استفاده از ظرفیت حضور دانشجویانی که در اروپا بودند مغتنم بود؛ سوم، دسترسی آسان به خبرنگاران در فرانسه وجود داشت. حضرت امام در مدت حدود چهار ماهی که در فرانسه بودند، ۶۵ سخنرانی و ۱۱۷ مصاحبه انجام دادند که در این فرصت مانیفست و اعلامیه حکومت اسلامی را تبیین کردند. این از اثرات هجرت ایشان به پاریس بود.

به‌طور کلی باید گفت که ایدهٔ مرکزی مفهوم هجرت عبارت است از: ترک، جدایی، گریختن از آنچه طاغوت، ظلم، کفر و شر نامیده می‌شود، به آنچه حق، صلح، ایمان و خیر نامیده می‌شود. این هجرت شرط لازم برای رشد است؛ چراکه وقتی محیط ناایمن باشد، مراحل رشد به خوبی طی نمی‌شود و انسان به مراتب بالای کمال نمی‌رسد.

لازم نیست که هجرت حتماً در جهان خارج واقع شود؛ بلکه ممکن است این هجرت، هجرتی در نفس و مراتب آن باشد. اگر انسان خود را از شرّ نفس



اَثاره نجات دهد و به نفس لَوّامه یا مطمئنه کوچ کند، این نیز یک مصادیق بارز هجرت است. اگر شخصی خود را به جای یک صفت رذیله، به یک صفت شریف بیاراید، این با رشد و کمال شخص سازگاری دارد و این نیز یکی از مصادیق هجرت شناخته می‌شود.

یک معنای پنهان نیز در کلمه «هجرت» پنهان است و آن، استقامت، صبر و مجاهدت است. هجرت امری سخت و دشوار است؛ چه هجرت مکانی و چه هجرت انفسی. در هجرت مکانی، شخص از هزار و یک دلبستگی که دارد، باید دل بگند و برای خدا مجاهدت کند. هجرت انفسی هم نیاز وافر به صبر و استقامت دارد؛ چراکه تمرین دادن نفس و تثبیت ملکه‌ای نفسانی، محتاج زمان و مراقبه است. آیه ۳۰ سوره مبارکه فصلت و آیه ۷۲ سوره مبارکه انفال به این مهم اشاره دارد.

ان شاء الله خداوند تبارک و تعالی به ما توفیق هجرت و استقامت و صبر در این مسیر را عطا فرماید.



فصل پنجم



معاد و مقصد

حیات دنیا و آخرت (بهشت و جهنم)

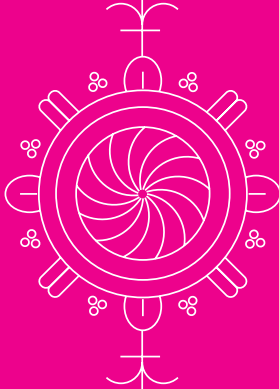
گریزناپذیری از مرگ

حقیقت زندگی دنیا و آخرت

ضرورت آمادگی و مراقبه برای مرگ

ضرورت خوف از آخرت

ساخت آخرت با عمل‌های کوچک دنیایی



حیات دنیا و آخرت (بہشت و جہنم)

جزء ۲۵

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۚ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ
حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ

شوری ۲۰

● علی اصغر محمدی راد



وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ، حُجَّتْهُمْ
 دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿١٦﴾
 اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ
 السَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿١٧﴾ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا
 وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ ۗ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ
 يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿١٨﴾ اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ
 يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿١٩﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ
 الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۖ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا
 وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ﴿٢٠﴾ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا
 لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ
 لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢١﴾ تَرَى
 الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ
 وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ
 لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۗ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٢٢﴾



حفظ کنیم



قرائت تحقیق



﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ﴾ هرکسی محصول اخروی [و نامحدود] از کارهایش بخواهد، ﴿نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾ نتیجه و محصول عملش را افزایش می‌دهیم. [پس اتصال نتیجه اخروی به عملش حفظ می‌شود و محصول عملش است. اما متناسب با همان عمل، محصول عمل را بسیار زیادتر می‌کنیم.] ﴿وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا﴾ و هرکسی محصول دنیوی از کارهایش بخواهد، ﴿نُؤْتِهِ مِنْهَا﴾ از همان دنیا یک قسمتی به او می‌دهیم. [فقط یک نتیجه دنیوی و محدود از اعمالش، هر مقداری که باشد، به او می‌دهیم.] ﴿وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾ ولی از محصول اخروی هیچ سهمی نخواهد داشت! [یعنی اتصال محصول به عمل، تابع تبت هم هست و خدا تأکید می‌کند نیت دنیوی از عمل، هیچ نتیجه اخروی ندارد.]



ببینیم



بشنویم



بیاموزیم

اگر بخواهیم مرکز ثقل اندیشه رهبر انقلاب علیه السلام را در یک کلمه خلاصه کنیم، آن یک کلمه، «توحید» است. توحید به عنوان مهم‌ترین اصل و بُن‌مایه آنچه اسلام به بشر تقدیم کرده است، در اندیشه رهبر انقلاب جلوه‌گر است. اما در یک نگاه کلان می‌توان گفت: آنچه توحید را معنا می‌بخشد و کامل می‌کند، اصل معاد و قیامت است:

اولا این را توجه داشته باشید که بعد از اصل توحید، از همه اصول اسلامی بالاتر، اصل قیامت است. اگر انسان به قیامت معتقد نباشد، ولو به خدا هم معتقد باشد... همه ارسال رسل و انزال کتب و آوردن احکام لغو خواهد بود. اصلا نبوت و برنامه‌دهی بر پایه وجود زندگی بعد از مرگ است... لذاست که می‌توان گفت دومین و مهم‌ترین اصل بعد از توحید در مجموعه مکاتبات انبیا اصل قیامت، یعنی اصل معاد و زندگی بعد از مرگ است.^۱

اسلام دنیا و آخرت را مرتبط با هم می‌داند و این دورا با هم جمع می‌کند. در قبال دنیا بحث عبور را مطرح می‌کند؛ یعنی هم گوشه‌نشینی در دنیا را نفی می‌کند و هم غرق شدن در آن را. انسان باید به این وادی وارد شود و از تمام موانع عبور کند و و دیگران را نیز با خود همراه گرداند؛ چنان‌که رهبر انقلاب تقوا را به معنای وارد شدن در منطقه گناه و عبور از آن می‌داند، نه فرار و توقف؛ بنابراین شما معنای تقوا را بدانید: پرهیز در حال حرکت و مراقبت در حال حرکت، در میدان‌ها حرکت بکنید، اما مواظب باشید! از اصطکاک‌ها، از غلط رفتن راه‌ها، از وارد کردن ضایعه‌ها به خود یا دیگران و از تخطی کردن از حدودی که برای انسان معین کرده که انسان را به گمراهی می‌برد، چون جاده بسیار خطرناک و طولانی و ظلمانی است.^۲

۱. سید علی خامنه‌ای، تفسیر سوره تغابن، ص ۹۳.

۲. بیانات در جلسه هشتم تفسیر سوره بقره، دسترسی در:

با این اوصاف، همت انسان در دنیا باید در جهت کسب آخرت باشد؛ یعنی دنیا و آخرت را باید متصل و مرتبط به هم بداند؛ وگرنه در آخرت نصیبی نخواهد داشت: **﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۖ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾**^۱.

پس نقطه‌ای که اسلام را از ابتر بودن خارج می‌کند، معاد است؛ یعنی اگر انسان‌ها به عالمی فراتر از دنیا معتقد شدند که در آنجا حاصل زندگی‌شان را برداشت می‌کنند، جور دیگر خواهند زیست و اگر دنیا را مزرعه آخرت ندانند و در همین جا خلاصه کنند، حاصلی جز گردن‌کشی و ستمگری ندارند؛ چون می‌خواهند در این دنیا نهایت آرزوهای‌شان را به دست بیاورند. لذاست که یقین به آخرت، رویکرد کل زندگی یک انسان را تغییر می‌دهد و بر تمام ابعاد زندگی‌اش تأثیر می‌گذارد.

بنابر همین ارتباط وثیق دنیا و آخرت، در آیات و روایات، از بهشت و جهنم به عنوان جزای اعمال انسان‌ها یاد شده است؛ یعنی کسانی که همتشان در دنیا در جهت حق بوده، پاداششان بهشت است، و کسانی که همتشان به سمت باطل بوده، عاقبتی جز جهنم ندارند: **﴿تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ ۗ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ﴾**^۲.

اگر دقت کنیم، می‌بینیم که گناه کردن در این دنیا طعم شکست دارد؛ یعنی اگرچه در هنگامی که مشغول انجام گناه هستی، لذت می‌بری، ولی بلافاصله بعد از گناه، احساس شکست و ذلت رهایت نمی‌کند؛ برخلاف حرکت در جهت حق که در هنگام انجام دادنش، سختی‌هایی متحمل می‌شوی، ولی بعد از انجام آن، احساس پیروزی می‌کنی؛ لذا می‌بینیم که قیامت را ((یوم الحسرة)) نامیده‌اند: **﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسَرُنِي عَلَىٰ مَا قَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ﴾**^۳.

۱. شوری، آیه ۲۰.

۲. شوری، آیه ۲۲.

۳. زمر، آیه ۵۶.



همین احساس ذلت و حسرت که در دنیا به صورت خفیف، انسان گناه‌کار را دربرمی‌گیرد، در قیامت به شدیدترین حالت در انسان به وجود می‌آید. این همان ارتباط دنیا و آخرت است که در جاهایی از این دنیا خود را بروز می‌دهد. آیه دیگری در قرآن به همین ارتباط دنیا و آخرت پرداخته و شهدا را با آنکه از این دنیا رخت برپسته اند، زنده معرفی می‌کند: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾؛^۱ این آیه نیز به همان ارتباط حقیقی و متأثر از یکدیگر در دنیا و آخرت اشاره می‌فرماید؛ آنجا که جان‌دادگان در راه حق، انسان‌های زنده و مؤثر معرفی شده‌اند و این، نوعی اتصال دنیا و آخرت به یکدیگر است. این جملات رهبر انقلاب اسلامی علیه السلام، گویای همین اتصال است: این پل صراط، پل عبودیت، پل تقوا و پل پرهیزگاری است؛ ﴿وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛ صراط این دنیا، همان صراط روی جهنم است. ﴿إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ که به پیغمبر می‌فرماید: ﴿وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾، همان صراط روی جهنم است. اگر اینجا ما توانستیم از این صراط، درست، بادقت و بدون لغزش عبور کنیم، گذر از آن صراط، آسان‌ترین کار است؛ مثل مؤمنین که مانند برق عبور می‌کنند.^۲

از این رو معاد و ارتباطش با دنیا، در مکتب اسلام ناب، جزء مسائل کلیدی و مهم‌ترین اصول اسلام می‌باشد.

۱. آل‌عمران، آیه ۱۶۹.

۲. بیانات در دیدار کارگزاران نظام، ۱۳۸۳/۶/۲۳، دسترسی در:

گریزناپذیری از مرگ

جزء ۲۶

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ

ق ۱۹

● علی سپهران



با توجه به دشوار بودن حفظ این آیه برای عموم مخاطبین، آیه مشابه دیگری با همین موضوع در صفحه بعد برای حفظ انتخاب شده است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
 أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ
 مُكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾ لَا يَسْفُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ
 ﴿٢٧﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ
 ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي
 إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ
 ﴿٢٩﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا
 فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾ وَجَعَلْنَا
 فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا
 لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾ وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ
 عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿٣٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ
 وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٣٣﴾ وَمَا جَعَلْنَا الْبَشَرَ مِنْ قَبْلِكَ
 الْخُلْدَ أَفَإِنَّ مَتَّ فَهُمْ الْخُلْدُونَ ﴿٣٤﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ
 الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْحَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾



حفظ كنيم



قرائت تحقيق



﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ همهٔ افراد مرگ را می‌چشند [و امکان فرار از مرگ را ندارند]؛ ﴿وَتَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾ و [در مسیر زندگی تا مرگ] به بدی و خوبی، [سختی و رفاه، یا بدی از طرف شیاطین و خوبی از سوی عالم تکوین] آزمایشتان می‌کنیم ﴿وَالْآيَاتُ تُرْجَعُونَ﴾ و [سپس برای حسابرسی میزان موفقیت در امتحان‌ها] به سوی ما بازگردانده می‌شوید.



﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ﴾^۱

اگر انسان را به عنوان یک پیمایشگر دائمی در نظر بگیریم، اندیشه‌ها، جهت و مقصد را برای او روشن می‌کند.

ای برادر تو همه اندیشه‌ای ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای^۲

اندیشیدن به مرگ، به عنوان یکی از مقصدهای مهم حرکت، از اهمیت بسزایی برخوردار است. البته معرفت صرف که در قلب انسان رسوخ نکند و منجر به عمل و اقدام نشود، منظور نیست؛ بلکه گاهی همین معرفت‌ها و علوم مانع سیر می‌شوند. آنچه این فکر را به عمل نزدیک می‌کند و انسان را به حرکت وامی‌دارد، ایمان است. ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾^۳؛ هرچند معرفت و برهان و اندیشه، مقدمه لازمی برای این حرکت است، اما توقف در آنها جایز نیست و باید از آنها عبور کرد. انسان مؤمن متعهد باید فاصله میان عقل و قلب را با اموری چون تفهیم، تفکر، تذکر و... طی کند.

ممکن است عقل شما به برهان چیزی را ادراک کند، ولی قلب تسلیم نشده باشد و علم بی‌فایده گردد. مثلاً شما به عقل خود ادراک کردید که مرده نمی‌تواند به کسی ضرر بزند و تمام مرده‌های عالم به قدر مگس حس و حرکت ندارند و تمام قوای جسمانی و نفسانی از او مفارقت کرده، ولی چون این مطلب را قلب قبول نکرده و تسلیم عقل نشده، شما نمی‌توانید با مرده شب تاریک به سر برید. ولی اگر قلب تسلیم عقل شد و این حکم را از او قبول کرد، هیچ این کار برای شما اشکالی ندارد. چنانچه بعد از چند مرتبه اقدام قلب تسلیم شده، دیگر باکی از مرده نمی‌کند.^۴



۱. ق، آیه ۱۹. ۲. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر دوم، بخش ۹. ۳. فاطر، آیه ۱۰. ۴. امام خمینی علیه السلام، شرح (ربعین حدیث، ص ۳۷، برای مطالعه بیشتر در این زمینه، کلیدواژه‌های فوق را در آثار حضرت امام علیه السلام جست‌وجو کنید.

اما مرگ به عنوان دروازه انتقال انسان از حیات فانی به حیات باقی، بعد از توحید مهم‌ترین موضوعی است که باید فکر انسان را به خود مشغول دارد. مرگ، خودش یکی از مقاصد حرکت انسان است که انبیا هنرمندانه به تبیین آن پرداخته‌اند. اساساً ادیان الهی در جهان بینی خودشان نسبت به مبدأ و معاد اظهار نظر کرده، منشأ و منتهای سیر حیات بشر را ترسیم می‌کنند.

با توجه به مقدمه بالا و ضرورت ایمان و عمل به معارف و دانسته‌ها، بندگان صالح خدا کسانی هستند که خواب و خوراک و حرف زدن و تجارت و زندگی‌شان همه در جهت این هدف باشد. حرکت در جهت این هدف، بهشتی را پیرامون انسان پدید می‌آورد که نتیجه همسانی و هم‌رنگی احساسات و خواسته‌های انسان با مسیر طبیعی عالم است؛ مثل انسانی که موافق با مسیر رودخانه شنا می‌کند. پس اعتقاد به مرگ و معاد صرفاً یک اعتقاد نیست؛ بلکه منشأ عمل است و ضامن حرکت در این دنیا؛ انگیزه‌ای تاریخی و قدرتمند که در طول تاریخ همانند آن پیدا نمی‌شود: «لَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرُّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ ظَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقاً إِلَى الثَّوَابِ، وَ خَوْفاً مِنَ الْعِقَابِ»^۱.

تعامل با این حقیقت و تفکر پیرامون مرگ و آگاهی نسبت به آن، کاملاً زندگی را رنگ جدیدی می‌زند، و غفلت یا فرار از این واقعیت انکارناشدنی خسارت جبران‌ناپذیری بر انسان وارد می‌کند: «قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَلِيمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۲؛ یا می‌فرماید: «ذَلِكَ مَا كُنْتُمْ مِنْهُ تَحِيدُونَ»^۳.

برخی چنین تصور می‌کنند که چون مرگ حقیقتی تلخ است، لذا نباید زیاد به آن فکر کرد و هرگاه با چنین موضوعاتی مواجه می‌شوند، فکرشان را از آن منصرف می‌کنند. چنین واکنشی ناشی از معرفت اشتباه نسبت به مرگ است؛ چراکه او مرگ را فنا و نیستی و پایان کار می‌داند، نه آغازی برای یک حیات ابدی.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۲. جمعه، آیه ۸.

۳. ق، آیه ۱۹.



این شخص هرچند عالم به تمام معارف دینی درباره مرگ باشد، ولی قلبش هنوز به چنین باوری نرسیده است؛ لذا تمایلی به تفکر درباره مرگ ندارد. آنچه در مرگ منتقل می‌شود، روح انسانی است که در آیات فراوانی از قرآن به خلقت آن اشاره شده است. روحی که در واقع، حقیقت وجود انسان را شامل می‌شود، در طی فرآیندی، از کالبد جسمانی انسان به نشئه دیگری منتقل و به حیات جدید خود که حقیقت حیات دنیوی اوست، ادامه می‌یابد: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾؛^۱ پس مرگ فنا و نابودی نیست.

مرگ به مثابه یک قانون، با ضمانت اجرایی بسیار بالاست. مرگ، افسار و عنان نفس سرکش آدمی است. مرگ یک انگیزه بسیار قوی برای حرکت است. مرگ برای برخی یک حادثه است که ناگهان می‌آید و برنامه زندگی را به هم می‌ریزد؛ ولی برای عده‌ای دیگر وعده فرَج و گشایشی است که مدام انتظار آن را می‌کشند. مرگ تجارتی است که می‌تواند در اوج خسران و ضرر باشد یا در کمال ربح و سود: «فَهُمْ وَالْحَيَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُتَعَمَّوْنَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَدَّبُونَ».^۲

مرگِ روزانه عزیزانمان و هزاران انسان دیگر در مقابل چشمان ما، حجت دیگری است که خداوند برای تذکر به انسان‌های غافل و بشارت به انسان‌های منتظر قرار داده است. اینکه هم در میان احکام شرعی و هم آداب و رسوم عرفی نسبت به شرکت در مجالس ختم مؤمنین دستوراتی وجود دارد نیز به همین نکته اشاره دارد.

در نهایت باید گفت که انسان مؤمن در دنیا برای رشد و پیشرفت و شکوفایی استعدادهایش پیوسته در معرض امتحانات و ابتلائات الهی است و مرگ نمره قبولی و کارنامه و ثمره تلاش‌ها و مجاهدت‌های اوست.

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾.^۳

۱. انبیاء، آیه ۳۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

۳. انعام، آیه ۶۱.

حقیقت زندگی دنیا و آخرت

جزء ۲۷

أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ
بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ...

حدید ۲۰

● مہدی شبان



وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ
 رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
 أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٩﴾ أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ
 وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ
 غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهيجُ فَتَرثُهُ مُصَفَّرَاتُهُ يَكُونُ
 حُطَامًا فِي الْأُخْرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا
 الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿٢٠﴾ سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ
 وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا
 بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ
 الْعَظِيمِ ﴿٢١﴾ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا
 فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَاهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾
 لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَافَاتِكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
 وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿٢٣﴾ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ
 النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٤﴾



حفظ كنيم



قرآنت تحقّق



[انفاق کنید و دنیایان را در راه آخرتتان خرج کنید؛] ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾
بدانید که زندگی دنیا بدون آخرت [با همه رقابت‌ها و حرص‌هایش،] ﴿لَعِبٌ﴾
فقط چیزی شبیه بازی بچه‌هاست [و معلوم نیست به چه دردی می‌خورد؛]
﴿وَلَهْوٌ﴾ و کار بیهوده‌ایست ﴿وَزِينَةٌ﴾ و فقط به درد زینت و زیباکردن می‌خورد؛
[ولی واقعاً نیازی را برطرف نمی‌کند.] ﴿وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ﴾ و فقط مسابقهٔ فخر
است؛ [ولی درحقیقت هیچ سودی ندارد.] ﴿وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ﴾ و
مسابقه‌ای بی‌هدف در افزایش اموال و اولاد است. [انسان تا کودک است، بازی
می‌کند، نوجوانی را بی‌هدف می‌گذارند، در جوانی، به فکر زینت و زیبایی گذران
دنیاست و در میان‌سالی و پیری هم، به فخرفروشی و مسابقهٔ جمع‌کردن مال
و اولاد مشغول می‌شود!]



﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وِزْيَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيغُ فَتَرْتَهُ مُضْمَرًا ثُمَّ يَكُونُ حِطْلًا ۗ وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۱

شناخت حقیقت دنیا و آخرت برای یک انسان، به‌ویژه یک انسان مسلمان بسیار لازم است؛ چراکه نوع تعامل و برخورد ما با دنیا وابسته به نوع شناخت ما از دنیا و آخرت و رابطه این دو است.

حقیقت وجود انسان در آخرت ظاهر می‌شود؛ چراکه با مرگ، انسان از غیر خود جدا می‌شود و فقط حقیقت واقعی او باقی می‌ماند. حال این اغیار گاهی بدن انسان است که سال‌ها با او انس داشته ولی او فکر می‌کند این بدن هم جزو حقیقت اوست، و یا مدرک و مقام و ثروت و علم است. در موقع مرگ، انسان از همه این غیریت‌ها جدا می‌شود و فقط حقیقت وجودی او باقی می‌ماند و اگر دلبستگی به این غیرها داشته باشد، در موقع مرگ دچار سختی می‌شود. چرا که تابه‌حال چیزی را برای خود حساب می‌کرده و الآن معلوم می‌شود که این برای او نبوده و باید از آن به صورت قهری جدا شود. بسیاری از ارتباطاتی که ما برقرار می‌کنیم، در لحظه مرگ معلوم می‌شود که توهمی بوده است و حالا جدا شدن از این توهم بسیار سخت است.

حقیقت حیات انسان در آخرت تعریف می‌شود: ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ﴾^۲ و بشارت‌های الهی آنجاست ﴿ذَٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ﴾.^۳ حقیقت انسان بعد از نشئه دنیا باقی می‌ماند و اگر در دنیا درست زندگی کرده باشد، می‌تواند به لقای الهی برسد و از این حقیقت بهره ببرد.

در مقابل آخرت، حیات دنیا قرار دارد. البته دنیای مذمومی که قابل جمع با آخرت نیست؛ وگرنه دنیای ممدوح نه‌تنها در مقابل آخرت قرار نمی‌گیرد؛ بلکه با آخرت جمع می‌شود.

۱. شوری، آیه ۲۳.

۲. عنکبوت، آیه ۶۴.

۳. حدید، آیه ۲۰.

ویژگی‌های حیات دنیایی

در آیه ابتدای بحث به پنج خصلت زندگی دنیایی اشاره شده است: لهو، لعب، زینت، تفاخر و تکاثر.

۱. «لعب» به معنای کار یا کارهای منظمی است، با نظم خیالی و برای غرض خیالی؛ مثل بازی‌های کودکان.

۲. «لهو» به معنای هر چیز و هر کار بیهوده‌ای است که انسان را از کار مهم و مفیدش بازدارد، و به خود مشغول سازد.

۳. «زینت» یعنی آراستن به نوعی مخصوص، یعنی چیز مرغوبی را ضمیمه چیز دیگری کنی تا مردم به خاطر جمالی که از این ضمیمه حاصل شده، مجذوب آن چیز شوند؛ مثلاً آرایش زنان عبارت از این است که زن با طلا و جواهرات یا رنگ‌های سرخ و سفید خود را جلوه دهد، و از ضمیمه کردن آنها به خود جمالی کسب کند؛ به طوری که بیننده مجذوب جمال او شود.

۴. «تفاخر» به معنای مباحثات کردن به حسب و نسب است.

۵. «تکاثر در اموال و اولاد» به این معناست که انسان به دیگری فخر بفروشد که مال و فرزند بیشتری دارد.

علامه طباطبائی^{رحمته‌الله} در تبیین این آیه می‌فرماید:

زندگی دنیا عَرَضی است زائل، و سرابی است باطل، که از یکی از خصال پنج‌گانه خالی نیست: یا لعب و بازی است؛ برای اینکه فانی و زودگذر است؛ هم چنان که بازی‌ها این‌طورند. عده‌ای بچه با حرص و شور و هیجان عجیبی یک بازی را شروع می‌کنند، و خیلی زود از آن سیر شده و از هم جدا می‌شوند؛ یا لهو و سرگرم کننده است؛ برای اینکه آدمی را با زرق و برق خود و آرایش فانی و فریبنده خود، از زندگی باقی و دائمی بازمی‌دارد و به خود مشغول و سرگرم می‌کند؛ یا زینت است که حقیقتش



جبران نواقص درونی خود با تجمل و مشاطه‌گری است؛ یا تفاخر است و یا تکاثر، و همه اینها همان موهوماتی است که نفس آدمی بدان و یا به بعضی از آن‌ها علاقه می‌بندد؛ اموری خیالی و زائل است که برای انسان باقی نمی‌ماند و هیچ‌یک از آنها برای انسان کمالی نفسانی و خیری حقیقی جلب نمی‌کند.^۱

همان‌طور که بچه‌ها بر سر بازی داد و فریاد راه می‌اندازند و پنجه بر روی هم می‌کشند، با اینکه آنچه بر سر آن نزاع می‌کنند، جز وهم و خیال چیزی نیست، مردم نیز بر سر امور دنیوی با یکدیگر می‌جنگند. با اینکه آنچه این ستمگران بر سر آن تکالب می‌کنند، از قبیل اموال، همسران، فرزندان، مناصب، مقام‌ها، ریاست‌ها، مولویت‌ها، خدمت‌گزاران، یاران و امثال آن، چیزی جز اوهام نیستند، و در حقیقت سرابی هستند که از دور آب به نظر می‌رسد و انسان منافع مذکور را مالک نمی‌شود؛ مگر در ظرف وهم و خیال.^۲

از شیخ بهایی رحمته‌الله نقل شده که گفته است:

این پنج خصلتی که در آیه شریفه ذکر شده، از نظر سنین عمر آدمی و مراحل حیاتش مترتب بر یکدیگرند؛ چون تا کودک است، حریص در لعب و بازی است، و همین‌که به حد بلوغ می‌رسد و استخوان بندیش محکم می‌شود، علاقه‌مند به لهو و سرگرمی‌ها می‌شود، و پس از آنکه بلوغش به حد نهایت رسید، به آرایش خود و زندگی‌اش می‌پردازد و همواره به فکر این است که لباس فاخری تهیه کند؛ مرکب جالب توجهی سوار شود؛ منزل زیبایی بسازد و همواره به زیبایی و آرایش خود پردازد، و بعد از این سنین به حد کهنوت می‌رسد؛ آن وقت است که دیگر به این‌گونه امور توجهی

۲. همان، ج ۱۶، ص ۲۲۵.

۱. طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۹.

ندارد و برایش قانع کننده نیست؛ بلکه بیشتر به فکر تفاخر به حسب و نسب می‌افتد، و چون سالخورده شد، همه کوشش و تلاشش در بیشتر کردن مال و اولاد صرف می‌شود.^۱

در ادامه آیه، حقیقت دنیا چنین معرفی می‌شود: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۲؛ دنیا متاع غرور و دام فریب است که مثل سراب، در نگاه اول، برای انسان لب‌تشنه، آب به نظر می‌رسد، ولی وقتی نزدیک که شود، چیزی نمی‌بیند. بنابراین کسی که دنیا را این‌گونه ببیند، دیگر هدف خود را از کارهایی که در زندگی می‌کند، دنیا قرار نمی‌دهد.

ویژگی‌های حیات اخروی

در مقابل زندگی دنیا، آخرت است که انسان در آن عالم، با کمالات واقعی که از راه ایمان و عمل صالح کسب کرده، زندگی می‌کند. آنجا بقایی است که فانی با آن نیست؛ لذتی است که با درد و رنج آمیخته نیست؛ سعادت است که شقاوتی در پی ندارد. پس آخرت، حیات واقعی است: ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُمْ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهي الْحَيَاةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۳.

آیات قرآن مؤمنین را به زندگی آخرت ترغیب کرده، نسبت به زندگی دنیا بی‌رغبت و بی‌میل می‌کند. توجه به حیات پس از مرگ، برای تنظیم اعمال و رفتار ما در این دنیا مؤثر است؛ چراکه انسان آخرت‌بین تلاش می‌کند که در آن نشئه دچار خسارت نشود: ﴿قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۴؛ از دست دادن مال و جان و لذات زندگی و سایر خسارت‌هایی که در این دنیا بر انسان وارد می‌شود، خسارت حقیقی نیست؛ بلکه گاهی همین خسارت‌ها باعث می‌شود که ما از آن خسارت بزرگ

۱. طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۹ و ۱۶۴.

۲. حدید، آیه ۲.

۳. زمر، آیه ۱۵.

۴. عنکبوت، آیه ۶۴.

اخروی محفوظ بمانیم. تلاش و مجاهدت برای انجام تکالیف الهی جلوی این خسارت را می‌گیرد.

دو معنای دنیا در معارف اسلامی

آنچه تاکنون از معنای دنیا گفته شد، معنای مذموم آن بود که همراه نفسانیت و خودخواهی و اسیر هوس بودن است و در قرآن و احادیث و کلمات بزرگان مورد طعن و طرد قرار گرفته است. این همان دنیای فرعون و قارونی و نمرودی است و شاخصه مستکبران و ظالمین و ستمگران در طول تاریخ بوده است. اما دنیا معنای دیگری هم دارد که وسیله‌ای است در دست انسان برای به کمال رسیدن؛ دنیایی که مزرعه آخرت است؛ دنیایی که تجارتگاه اولیای الهی است که در آن بهره‌های آخرتی را به دست می‌آورند: «الدُّنْيَا مَثَجْرٌ أُؤْتِيَاءُ اللَّهِ»^۱.

مقام معظم رهبری در تبیین این معنای دنیا می‌فرماید:

زندگی انسان‌ها، تلاش انسان‌ها، خرد و دانایی انسان‌ها، حقوق انسان‌ها، وظایف و تکالیف انسان‌ها، صحنه سیاست انسان‌ها، اقتصاد جوامع انسانی، صحنه تربیت، صحنه عدالت؛ اینها همه میدان‌های زندگی است. به این معنا، دنیا میدان اساسی وظیفه و مسئولیت و رسالت دین است. دین آمده است تا در این صحنه عظیم و در این عرصه متنوع، به مجموعه تلاش انسان شکل و جهت بدهد و آن را هدایت کند. دین و دنیا در این تعبیر و به این معنای از دنیا، از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند.

دین نمی‌تواند غیر از دنیا عرصه دیگری برای ادای رسالت خود پیدا کند. دنیا هم بدون مهندسی دین و بدون دست خلاق و سازنده دین، دنیایی خواهد بود تهی از معنویت، تهی از حقیقت، تهی از محبت و تهی از روح. دنیا - یعنی محیط زندگی انسان - بدون دین، تبدیل می‌شود به

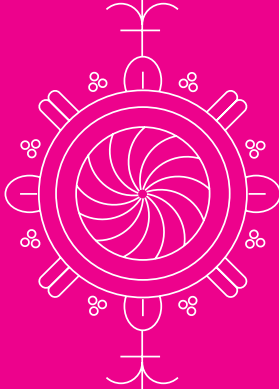


قانون جنگل و محیط جنگلی و زندگی جنگلی. انسان در این صحنه عظیم باید بتواند احساس امنیت و آرامش کند و میدان را به سوی تعالی و تکامل معنوی باز نماید. در صحنه زندگی باید قدرت و زور مادی ملاک حقانیت به حساب نیاید. در چنین صحنه‌ای، آنچه می‌تواند حاکمیت صحیح را بر عهده بگیرد، جز دین چیز دیگری نیست. تفکیک دین از دنیا به این معنا، یعنی خالی کردن زندگی و سیاست و اقتصاد از معنویت؛ یعنی نابود کردن عدالت و معنویت. دنیا به معنای فرصت‌های زندگی انسان، به معنای نعمت‌های پراکنده در عرصه جهان، به معنای زیبایی‌ها و شیرینی‌ها، تلخی‌ها و مصیبت‌ها، وسیله رشد و تکامل انسان است. اینها هم از نظر دین ابزارهایی هستند برای اینکه انسان بتواند راه خود را به سوی تعالی و تکامل و بروز استعدادهایی که خدا در وجود او گذاشته است، ادامه دهد. دنیای به این معنا، از دین قابل تفکیک نیست. سیاست و اقتصاد و حکومت و حقوق و اخلاق و روابط فردی و اجتماعی به این معنا، از دین قابل تفکیک نیست.^۱

این معنای دنیا، با دین آمیخته و مکمل هم هستند و این غیر از معنای اولیه دنیاست که در مقابل دین و آخرت قرار می‌گرفت. جوهره مکتب حضرت امام علیه السلام نیز همین جمع دنیا و آخرت است که بیشترین مقاومت و خصومت و عناد را از سوی دنیاداران و مستکبران برانگیخته است. آباد کردن دنیا در این معنا یعنی فراهم کردن امکانات دنیایی برای پیشروی جبهه حق.

۱. بیانات در شانزدهمین سالگرد رحلت امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۴/۳/۱۴، دسترسی در:





ضرورت آمادگی و مراقبه برای مرگ

جزء ۲۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ
لِعَدِّهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

حشر ۱۸

○ محمد استادحسینی



فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ
 الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسٍ
 مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾ وَلَا
 تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ
 ﴿١٩﴾ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
 هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾ لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ
 خَاشِعًا مَتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا
 لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
 عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾ هُوَ اللَّهُ
 الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ
 الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
 ﴿٢٣﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ
 يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾





﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ﴾ ای مؤمنان، تقوای الهی داشته باشید [و رعایت وجود خدا را بکنید و به لوازم عملی این باورتان پایبند شوید]. ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ [یکی از مهم‌ترین لوازم، این است که هرکسی خود را در برابر خدای متعال پاسخ‌گو بداند]. و هرکس باید نگاه کند چه چیزی را برای فردای دنیا و قیامتش آماده کرده و از پیش فرستاده است. ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [و حتماً هوشیار باشید] و تقوای الهی را رعایت کنید [و در محاسبه اعمال امروزتان، غفلت نکنید؛] ﴿إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ چون خداوند از هرکاری که می‌کنید، باخبر است [و این چنین نیست که شما گمان کنید که خدای متعال از برخی از اعمال و افکار شما بی‌خبر باشد!]



﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَانْتَظِرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ

لِلْعَذَابِ وَأَتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱

دنیا، دنیای مخوفی است! ما انسان‌ها یک لحظه در آن آرامش نداریم. مشکلات هم سلسله‌وار بر ما وارد می‌شوند. اگر در همین چند صباح از زندگی گذشته‌مان خوب بنگریم، می‌بینیم که اگر حتی خود را به غفلت هم بزینم، دنیا و مشکلاتش از ما غافل نمی‌شود. کاش اگر دنیا اهل صلح نیست، دست‌کم آتش بس را در قواعد رفاقت با خودش رعایت می‌کرد! ما که با دنیا سر جنگ نداریم. ما دست دراز می‌کنیم که با دنیا رفیق شویم. او هم دست ما را به گرمی می‌فشرد و فشار را بیشتر می‌کند و دست را می‌پیچاند و ما را با سر به زمین می‌زند! قواعد دنیادوستی همین قدر بی‌رحم است. دنیاست و یک دنیا مشکلاتش. یک لحظه از این همراه و رفیق غافل باشی، تو در خاک افتاده‌ای و او روی سینه تو نشسته و بلند هم نمی‌شود.

دست‌کم کاش همه رفقا مثل دنیا بودند؛ اما امان از مرگ و میل به رفاقتش... ما از ترس مرگ به دنیا پناه می‌بریم و دودستی دنیا را می‌چسبیم که در آغوش مرگ نیفتیم. فرار از مرگ، خودش داستانی است عجیب و پرفرازونشیب. بیراه نیست که بگوییم نیمی از فناوری‌های بشر برای رفاقت با دنیاست و نیمی دیگر برای فرار از مرگ؛ این رفیقی که گریزی از او نداریم. بالاخره این همه تخصص‌های پزشکی و این همه تلاش و صرف عمر برای دریافت تخصص و فوق تخصص، و این همه خون دل خوردن مادر و پدر و جان‌کندن دختر و پسر برای قبولی در کنکور پزشکی، و این همه پول دادن و آزمون دادن در مؤسسات کنکوری برای این است که جامعه پر از پزشک باشد که نمیریم! برای فرار از مرگ است! فراری که البته معنا ندارد. مرگ لبخند می‌زند و به سوی ما

۱. حشر، آیه ۱۸.

می‌آید و هر نفس و قدم و لحظه‌ای را به دویدن به سوی چیزی که از آن فرار می‌کنیم، تفسیر می‌کند. اصلاً زندگی یعنی قدم زدن به سمت مرگ.

کاش کارخانه و پژوهشگاهی داشتیم تا یک زره ضد مرگ اختراع می‌کرد و این همه عمر و وقت و تلاش انسان‌ها برای فرار از مرگ هدر نمی‌رفت و آینده ما این قدر مبهم و خوفناک نمی‌شد!

معنای دقیق «خوف»، یعنی ترس از آینده. خائفین عالم کسانی هستند که همه توجهشان به آینده است. در قاعده علوم دانشگاهی باید این گونه باشد که آینده‌پژوهان، خائفین دنیا باشند و پژوهشگاه‌هایشان خانقاه این خائفین. اما ظاهراً این گونه نیست.

با عارفان و عابدان و متقیان که می‌نشینیم، خوف عمیق‌تر می‌شود، تا زمانی که محضر دانشمندان را درک می‌کنیم. بله، بالاخره دانشمندان هم مخوف‌اند؛ چون دائم ما را برحذر می‌دارند و به پرهیزکاری دعوت می‌کنند و می‌گویند: انرژی کم است؛ حامل‌های فسیلی محدود است؛ منابع آبی روبه‌پایان است؛ حرارت زمین رو به افزایش است؛ زمین‌های کشاورزی رو به فرونشست است؛ جنگ‌ها در حال افزایش است؛ عرصه زمین بر بشر تنگ است و... اما بالاخره آخر همه هشدارهای آینده‌پژوهان به مرگ ختم می‌شود؛ یعنی می‌میری و این غصه ترسناک تمام می‌شود.

در نظام محاسباتی دسته‌ای دیگر از هستی‌شناسان، مرگ تازه آغاز ماجراست، نه راه فرار و تسکین. پیامبران به عنوان رسولان و سخنگویان دستگاه الهی، این گونه می‌اندیشند؛ پس نسخه دیگری ارائه می‌دهند. اساساً دین، آینده‌پژوهی متفاوتی دارد؛ برای همین تحلیلش نیز متفاوت است. در واقع آینده‌پژوهی از آن دین است نه دانش. دانش با دیدن دو قدم جلوتر از اکنون، آرام می‌شود؛ اما دین تا انتها را می‌بیند. پس آرامشی که از دانش



حاصل می‌شود، با آرامش دین باوران به کلی متفاوت است. مرگ تجویزی از جانب دانش، قرص مسکن ضعیفی است که درد را فقط برای ساعتی، قابل تحمل می‌کند؛ اما نسخه‌ای که دین می‌دهد، درمان عمیقی است که بیماری را از ریشه برمی‌کند. این دو نوع اقدام تهاجمی به دردها و خوف‌ها، حاصل دو نوع نگرش و دو نوع هستی‌شناسی است.

نهایت جام دارو، در فناوری هایتک دانش بشری، اتانازی و مرگ اختیاری است و دارو در نسخه‌ای که طبیبش خداست، حاصلش حیات جاودانه است. پیامبران، این آینده‌نگرترین عناصر بشری که عمق نگاهشان نهایت عالم را جست‌وجو می‌کند، بشر را به نسخه‌ای دعوت می‌کنند که شاه‌کلید همه مشکلاتش اوست، و آن چیزی نیست جز «تقوا».

تقوا یعنی به‌کارگیری محافظ و سپر. روح تقوا و جوهره تقوا، پیش‌گیری است. کسی که سپر به دست می‌گیرد، دو چیز را فهمیده است: اول اینکه اینجا میدان جنگ است و دیگر اینکه من باید سالم بمانم، چون برای آینده‌ام برنامه دارم. کسی که متقی است، یعنی هوشیار است که باید از خود محافظت کند؛ پس سپر به دست می‌گیرد؛ اما کسی که هوشیار نیست، در میدان جنگ به سمت دشمن قدم‌زنان می‌رود و همه توجهش به لذت قدم‌زدن و نگاه به دشت و آسمان است. کسی که عنصر مراقبت از جان را نداشته باشد، حتی اگر متوجه حمله دشمن به خودش هم باشد، حتی اگر در دستش سلاح هم داشته باشد، حتی اگر کلاه خود نظامی هم جلوی پایش افتاده باشد، حتی اگر سنگرو جان‌پناهی را هم در نزدیکی‌اش دیده باشد، تکان نمی‌خورد. باز به دشمن خیره می‌شود و مشغول لذت بردن از حرکات دشمن می‌شود. اما اگر کسی غریزه دفاع و حراست از خودش را داشته باشد، با دست خالی، بدون هیچ تجهیزاتی، با همین انگشتانش برای خودش جان‌پناهی آماده می‌کند و با همان

دو دست خالی اش با دشمن درگیر می‌شود و می‌رزد و سلاح از او می‌گیرد. تقوا چیز عجیبی نیست؛ هرچند که آثار عجیبی دارد. معنای عجیب و نامأنوسی هم ندارد. خداوند می‌فرماید: تقوا پیشه کن؛ یعنی مواظب خودت باش. همین قدر مهربان و نگران.

تقوا یعنی همین دو قدم پیش رو را نبین. سرت را بالا بیاور و آینده‌ات را محدود به همین لحظات نکن: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾^۱! هر کسی آن دَرَوَد عاقبت کار که کِشت.

تقوا یعنی مواظب خودت باش که تو برای بی‌نهایت ساخته شده‌ای. حواست باشد که آینده‌ی وراثت این عمر، شوخی نیست: ﴿بَلِ اَدْرَاكَ عِلْمُهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ﴾. اگر آینده را نبینی، تدارک کوله بار آن مسیر را نمی‌کنی. آینده‌ی مسیر پیش روی تو نهایت ندارد؛ پس به‌گونه‌ای قدم بردار که مناسب این مسیر است. هیچ دوندۀ ماراتنی را نمی‌شناسید که در ابتدای مسیر ۴۲ کیلومتری خود، مانند دوندگان دوی صد متر بدود. چون می‌داند آینده‌اش ۴۲ کیلومتر است، نه صد متر، و باید قواعد دویدن استقامت را رعایت کند، نه قواعد دوی سرعت را. تقوا یعنی قواعد مسیر را رعایت کن. پیامبران همه آمده‌اند که بگویند مسیر تو، به کوتاهی عمر تو نیست و مرگ، پایان تو نیست؛ بلکه گذرگاهی است از مرحله‌ای به مرحله دیگر. دنیا مسیر و طریق توست، نه کاروانسرا و مقصدت. قواعد مسیر را رعایت کن، نه قواعد مقصد را. قواعد پیمودن کویر پراز خار و رُمَل را رعایت کن که جای توقف و سربه‌هوا رفتن نیست؛ بلکه باید مراقب باشی و دامن از خارها امان داری؛ نه اینکه در آن بغلتی!

قرآن کتاب قانون و قواعد حیات است. نسخه و حرز در امان ماندن در دار بلااست. طرح‌نامه و قانون زیست آینده‌نگرانه در دنیا است. قرآن می‌فرماید:

۱. مدثر، آیه ۳۸.



﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍّ وَآتَقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ
بِمَا تَعْمَلُونَ﴾^۱

این کتاب آسمانی با مهربانی تمام می‌فرماید: حواست باشد چنان نباشی که فردا به زحمت بیفتی. بدان که چه برای فردایت می‌فرستی. مسافر پیاده بیابان اگر فقط اندکی در دشت پراز خار با دقت حرکت کند، شب که به دروازه شهر می‌رسد، به جای اینکه ساعت‌ها به کندن تیغ‌های تیز از لباسش مشغول شود، به استراحتش می‌پردازد. باطن آن سربه‌هوا قدم برداشتن‌های سرمستانه، چشیدن درد خارها و زحمت بیرون کشیدن آنها از تن خسته است:

﴿يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَفْلُونَ﴾^۲

جامعه هم مثل یک فرد است. جامعه، خودش شخصیتی دارد فرای جمع آحادش. جامعه‌ای که حواش جمع است، هم آینده این دنیایش آباد است و هم آخرتش. قرآن فراوان از عذاب اقوام سخن گفته؛ قوم ثمود و عاد و بنی‌اسرائیل. یعنی جامعه‌ای که متقی نبوده، به سرانجام نرسیده و سرانجام خَسِر الدنیا و آلاخره شده. جامعه‌ای که تقوا نداشته، به جای اینکه با دشمنانش در دشت‌ها بجنگد، از پس دیوار شهرهایش دشمن را بر خود مسلط دیده. جامعه‌ای که مراقبت اراده دشمنانش نبوده، گرفتار آب‌نبات‌های تعارفی آنها شده و نفهمیده که «درون این دستکش مخملین، دستی چندی قرار دارد»^۳.

۱. حشر، آیه ۱۸.

۲. روم، آیه ۷.

۳. «در این سال‌ها، برخی‌ها همچون مسئولان فعلی آمریکا، به صراحت با ملت ایران دشمنی کردند و ترفند برخی‌ها هم همچون دست چندی در دستکش مخملی بود؛ اما همه این طراحی‌ها موجب شد اعتماد به نفس مردم و مسئولان افزایش یابد و راه‌های مقابله با ترفندهای دشمن را بیابند. بیانات در مراسم تنفیذ حکم دوازدهمین دوره ریاست جمهوری، ۱۳۹۶/۵/۱۲، دسترسی در:

<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=37311>

ضرورت خوف از آخرت

جزء ۲۹

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا

﴿٩﴾ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴿١٠﴾

انسان ۹-۱۰

● علی مهدیان



عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾ يُوفُونَ بِاللَّذَّةِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا
كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾ وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا
وَأَسِيرًا ﴿٨﴾ إِنَّمَا نَطَعُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ﴿٩﴾ إِنَّا
نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَتَطِيرًا ﴿١٠﴾ فَوَقَّهْمُ اللَّهُ سَرَّذِكِ الْيَوْمِ وَلَقَّهْمُ
نَصْرَةً وَسُرُورًا ﴿١١﴾ وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾ مُتَكِينِينَ فِيهَا
عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا ﴿١٣﴾ وَذَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا
وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذَلِيلًا ﴿١٤﴾ وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِبَانِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ
قَوَارِيرًا ﴿١٥﴾ قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿١٦﴾ وَسُقُونَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا
زَبْجِيلاً ﴿١٧﴾ عَيْنًا فِيهَا تُسْمَى سَلْسَبِيلًا ﴿١٨﴾ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ
إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا ﴿١٩﴾ وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلَكًا كَبِيرًا
﴿٢٠﴾ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرًا مِنْ فِضَّةٍ
وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿٢١﴾ إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ
مَشْكُورًا ﴿٢٢﴾ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿٢٣﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ
وَلَا تَطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿٢٤﴾ وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢٥﴾



حفظ کنیم



قرآنت تحقیق



[اهل بیت علیهم السلام در انفاق غذا به مسکین، یتیم و اسیر، این گونه قصدشان را از این کار توضیح دادند که:] «**إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِرُوحِهِ اللَّهِ**» ما اهل بیت فقط برای خدا به شما غذا دادیم، «**لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً**» همچنین از شما هیچ پاداشی نمی‌خواهیم «**وَلَا شُكْرًا**» و حتی هیچ تشکری هم از شما نمی‌خواهیم؛ [این کار را بخاطر ترس از مقام پروردگار انجام دادیم.] «**إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا**» ما اهل بیت از پروردگارانمان به خاطر روزی می‌ترسیم که «**عَبَسَا قَمَطِرًا**» آن روز، بسیار خشمگین و سخت است. [اهل بیت با آن مقام والای معنوی خود، این چنین از آخرت می‌ترسند؛ زیرا آخرت بر هر کار انسان سایه انداخته است و نسبت انسان با پروردگارش را روشن می‌کند.]



﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ ۸ ﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾ ۹ ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا﴾ ۱۰

در این سه آیه، سه دلیل برای عمل صالح بیان شده:

اول: ﴿عَلَىٰ حُبِّهِ﴾؛

دوم: ﴿لِوَجْهِ اللَّهِ﴾؛

سوم: ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا﴾.

حضرت امام علیه السلام در کتاب «آداب الصلوة» می‌فرماید:

اگر رأس کل خطیئات حبّ الدنیاست، «أم الطهارات» هم حبّ الله است.^۲

ایشان این نکته را در کتاب «شرح حدیث جنود عقل و جهل» تبیین کرده‌اند که اساس سلوک انسان را عشق و حبّ به بی‌نهایت شکل می‌دهد، و انزجار و نفرت از نقص‌ها به تبع آن شکل می‌گیرد. این باعث می‌شود که انسان از موانع و حجاب‌ها و دنیاطلبی عبور کند.

وقتی تعبیر ﴿عَلَىٰ حُبِّهِ﴾ بیان می‌شود، یعنی یک نوع عقلانیت بر اساس عشق به خدا شکل گرفته که بر اساس اقتضائات آن عمل می‌شود. قانون عشق، ملاک اقدام شده است. همه این عشق و محبت یک سوگیری دارد که همان ﴿لِوَجْهِ اللَّهِ﴾ آن را تقریر می‌کند. میل به آن حقیقت، وجه الله است که هویت اصلی فعل مؤمنانه را شکل می‌دهد؛ یعنی اخلاص.

سپس ادامه می‌دهد:

﴿لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾؛ یعنی هیچ‌نگاهی به دست دیگران و توقعی از آنان ندارند. کلاً با خدا بسته‌اند. دلیل این جمله را در عبارت بعدی می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا﴾؛ یعنی خوف به تبع آن حبّ شکل می‌گیرد. عمق این خوف، آن حبّ است. خوف باعث می‌شود به نقص‌ها و کاستی‌ها

۲. امام خمینی علیه السلام، آداب الصلوة، ص ۹۲.

۱. انسان، آیه ۸-۱۰.

دل نبندیم. این را با یک فعل مضارع به کار برده ((نخاف)) یعنی روش و سبک زندگی ما آکنده از خوف خداست.

حضرت امام علیه السلام در شرح خود بر ((فصوص الحکم)) ابن عربی توضیح می‌دهد که این هویت تنزیهی، چیزی است که پیامبران بیش از همه، امت‌هایشان را با آن حرکت می‌داده‌اند. این‌گونه است که صدق درست می‌شود؛ یعنی شخص حقیقتاً دل به این و آن نمی‌بندد و پای عهد خود که زندگی **﴿عَلَىٰ حُبِّهِ﴾** و **﴿لَوْجِهِ اللَّهِ﴾** است، باقی می‌ماند. آن حبّ و این خوف، اساس حرکت و سلوک انسان را شکل می‌دهد و دو خلق صدق و اخلاص را می‌آفریند.

این روح عمل است؛ اما خود عمل چیست؟ دستگیری از مردم؛ اطعام نیازمندان؛ یک فعل مادی، دنیایی؛ اما با آن روح اخلاص. دستگیری و کمک به مردم، اما با آن وجه الهی. این جمع دو بال را در زندگی مؤمنانه زیاد در قرآن شنیده‌ایم:

﴿وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^۱

﴿رَجَالٌ لَا تُلِهِمُ تِجْرَةٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^۲

در یک فعل، نه جمع ضمیمه‌ای و التقاطی؛ بلکه جمع حقیقی روح و کالبد. این است که امام و قبله و سوی زندگی ما را نیز **﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾**^۳ شکل می‌دهد.

تمدن اسلامی چنین شاکله‌ای دارد. همان زمان که می‌جنگد، قداست و عرفان کسب می‌کند و می‌گوید: خانقاه ما تپه‌های ((بازی دراز))^۴ است. همان موقع که آبادانی و سازندگی و کمک اقتصادی می‌کند، اثر روحی و فرهنگی می‌گذارد؛ مثل جهاد سازندگی. ساختن چنین تمدنی شخصیت‌هایی مثل حاج قاسم علیه السلام لازم دارد که مکتب‌شان به تعبیر رهبری، «مکتب صدق و اخلاص» بود. برای ایجاد این دو خلق، باید روی عنصر خوف از سر عشق تمرکز کرد.

۱. بقره، آیه ۳.

۲. نور، آیه ۳۷.

۳. مائده، آیه ۵۵.

۴. یکی از مناطق عملیاتی دفاع مقدس در غرب کشور، در منطقه سرپل‌دهاب.



اتصال با خوبان در جامعه دینی می‌تواند این سبک زندگی را گسترش دهد؛ سبک زندگی‌ای که به تعبیر رهبری (امتن تمدن سازی اسلامی) است.

اما خوف از خدا به دلیل «عَبُوسًا قَمَطِرِيرًا» بودن روز قیامت یعنی چه؟ «عبوس» و «قمطیریر» به معنای چهره درهم‌کشیده و سخت است. چرا روز قیامت چنین است؟ واقعیت قیامت در آیات قرآن این‌گونه معرفی شده است: «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»^۱. قیامت زمانی است که چشم‌ها بینا می‌شود و باطن امور در آنجا هویدا می‌گردد و خود را نشان می‌دهد.

حالا وقتی همه عالم به سمت قیامت سوق پیدا می‌کند، در واقع همان چیزی که اکنون در غیب است و باطن است و مخفی است، در آن زمان خود را نشان می‌دهد. چهره درهم‌کشیدن این روز، در واقع به این معناست که سختی و فشاری که امروز پنهان است، در آن روز آشکار می‌شود.

چرا امروز سختی و فشار پنهان است؟ اگر انسان دل به دنیا ببندد و غرق در لذات دنیایی شود و توجهی به باطن نکند و روی از باطن برگرداند، این در وجود او تبدیل به یک بی‌تفاوتی و قهر نسبت به باطن می‌شود. آن‌گاه در آن دنیا این تلخی و سختی و بی‌تفاوتی خودش را نشان می‌دهد. روزی را شکل می‌دهد که این دو وصف را دارد و این دو وصف را آنجا می‌یابد.

اساساً تاریخ مرحله به مرحله و گام به گام به سمت ظهور باطن هستی پیش می‌رود. لذا هرچه انسان جلوتر می‌رود، آن چه در باطن خود پنهان کرده، آشکار می‌کند. هرچه تاریخ به پیش می‌رود، آن چه در باطن تمدن‌های بشری پنهان شده بود، آشکارتر می‌شود. خوبان از آن روز که چنین چهره‌ای جلوه پیدا کند، می‌ترسند. اگر دلبستگی به دنیا در وجود ما باشد، در آن روزگار همه چیز را برای ما پر از سختی و رنج خواهد نمود و خود را در چهره‌ای پر از رنج و سختی نشان

۱. ق، آیه ۲۲.

خواهد داد و این ترسناک است. گویا شخص، خدای خود را در چهره عبوس و سختش خواهد یافت و این به دلیل دل‌بستگی به دنیاست.

انسان موحد به همین دلیل متوجه باطن رفتارهای خود است. رفتارهای خود را به‌گونه‌ای سامان می‌دهد که باطنی آزاد و آرام و بانشاط داشته باشد. این آرامش و این آزادی و این نشاط در همین دنیا احساس می‌شود، ولی آنجا کاملاً نمایان می‌گردد. هرچه شخص در این توحید پیش می‌رود، آن حقیقت را بیشتر در اوج خواهد دید. این جاست که موحد همین رفتار دنیایی را با یک روح عمل از جنس ذکر الله که متوجه خداست، نه دل‌بستگی به دنیا انجام می‌دهد: **﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾**؛ چرا؟ چون: **﴿يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾**. از آن روزی می‌ترسد که دل و چشم انسان تغییر می‌کند. در آنجا باطن است که هویدا می‌شود؛ همان چیزی که اینجا پنهان بود.

در سوره «مدثر» نیز همین نکته سوره انسان از قول مجرمین بیان می‌شود. اصحاب یمین از آنها می‌پرسند: **﴿مَا سَأَلَكُمْ فِي سَفَرٍ﴾**؛^۱ چه چیز شما را در چنین آتشی سوق داد؟ جواب می‌دهند: **﴿قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾**؛^۲ ما اهل نماز نبودیم؛ به یاد خدا نبودیم؛ اهل اطعام مسکین نبودیم.

بعد ریشه عمیق‌تری را ذکر می‌کند: **﴿وَكُنَّا نَحْوُ مَعَ الْخَائِضِينَ﴾**؛^۳ ما خوض می‌کردیم با خائضین. یعنی چه؟ «خوض» یعنی فرورفتن. یعنی در بازی و سرگرمی دنیا غرق بودیم. یعنی در جبهه دنیاگرایان بودیم. این دقیقاً همان مسیری است که موحدین از آن می‌ترسیدند و از آن دوری می‌کردند.

خداوند متعال دنیا را به‌گونه‌ای خلق کرده است که انسان را به سمت باطن سوق دهد. لذا اتفاقات بسیاری برای هرکس می‌افتد تا متوجه باطن شود و از دنیا دل برکند. **﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ﴾**؛^۴ اینها اما از این صحنه

۱. مدثر، آیه ۴۲.

۲. مدثر، آیه ۴۳.

۳. مدثر، آیه ۴۵.

۴. مدثر، آیه ۴۹.

پرتذکر روی برمی گردانند و بی محلی می کردند. حقیقت وجود و باطن اینها چگونه است؟ با این حساب ﴿كَانَهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ﴾؛^۱ اینها مانند گورخرانی هستند که رمیده اند. یعنی آن مسیری که هموار شده را طی نمی کنند؛ بلکه مثل موجوداتی بی عقل و رم کرده از آن مسیر خارج می شوند. این باطن و حقیقت افعال آنهاست که خود را نشان می دهد. اینها این گونه که رم کرده اند، ﴿فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾^۲ گویا از شیر درنده گریخته اند. چیزی آنها را ترسانده که از او می رمند. آن همان حقیقت خوفناکی است که شکل داده اند و به سمت دنیا روی برگردانده اند. اینها در پی آنند که پیام روشنی از سوی خدا دریافت کنند: ﴿بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنشَرَةً﴾^۳ اما این گونه نیست که دلیل فرارشان دریافت نکردن نامه باشد؛ بلکه مسئله اصلی آن ها این است که ﴿كَلَّا

بَلْ لَّا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ﴾^۴ خوف از آخرت نداشته اند؛ از آینده نترسیده اند؛ آینده ای که باطن امروز آنهاست. این ترس از آخرت، در شکل زندگی انسان موحد مهم است. او متوجه عمق عالم است و در تلاش برای سامان دادن به آن جا و نگران نظم و حیات نیافتن آن جاست. نگران حالی است که به مرور آشکار خواهد شد و آن را خواهد دید.

اگر دقت کنیم، در رفتاری که از چنین روح موحد و نگران باطنی سر می زند، در همه این آیات دو نکته نهفته است: یکی توجه به خدا و دیگری دستگیری از بندگان. همین نکته را در سوره رعد هم می بینیم؛ آنجا که می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِۦٓ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ﴾؛^۵ کسانی که آنچه به آن امر شده اند، انجام می دهند و هم نسبت به خدای متعال و هم نسبت به آخرت، در خشوع و بیمناکند.

۱. مدثر، آیه ۵۳.

۲. مدثر، آیه ۵۲.

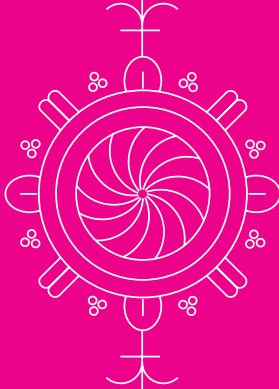
۳. مدثر، آیه ۵۱.

۴. مدثر، آیه ۵۰.

۵. رعد، آیه ۲۱.

سپس درباره روش آنها در دنیا می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِعَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ أَلَسِيَّتَ أَوْلِيَّكَ لَهُمْ عَقَبَى الدَّارِ﴾؛^۱ این‌ها اهل صبرند؛ یعنی تلخی عبور از دنیا و دل‌کندن از آن را تحمل می‌کنند تا رشد یابند؛ اهل اقامه نمازند؛ اهل انفاقند، چه پنهانی و چه آشکار. این‌گونه با نیکی، بدی را دور می‌کنند. اساساً آخرت برای اینها آباد است. در مقابل، کافر حقیقتاً دل به همین دنیا بسته و هویتش دلبستگی به این دنیاست و هویت جبهه و تمدنش نیز همین است: ﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾^۲ اینها عاشق امر نزدیکند و آن روز سخت و سنگین را پشت سرشان می‌گذارند؛ یعنی رویشان به سمت دنیا و پشت به آخرت است. با این حساب، انسانی که از آخرت می‌ترسد، در همین دنیا آن را می‌سازد و آباد می‌کند. صورت چنین رفتاری نیز همان دستگیری از مردم و روبه‌سوی خدا کردن است؛ اهل ذکر بودن و یاری رساندن به هم‌نوعان است. این نوع تعامل با دنیا، در مقابل بی‌توجهی به آخرت است که یک روح سخت و عبوس و تلخ از رفتار انسان دنیایی و تمدن دنیایی را باعث می‌شود. انسان‌ها از هم فاصله می‌گیرند و به هم کمک نمی‌کنند و یک صورت ظالمانه و غافلانه‌ای را باعث می‌شوند. این دو گونه رویکرد به آخرت است. خوف از آخرت، چنین نقشی را در تربیت انسان و رشد او از یک سو و طراحی اجتماعی از سوی دیگر خواهد داشت.





ساخت آخرت با عمل‌های کوچک دنیایی

جزء ۳۰

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾

زلزال ۷-۸

● محمد بهزادی



جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتْ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَلِيدِينَ
فِيهَا أَبْدَارُضَى اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ۝

سُورَةُ الزَّلْزَلَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۝ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۝
وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۝ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ۝ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا
۝ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ۝ فَمَنْ يَعْمَلْ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۝ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۝

سُورَةُ الْعَجَاذِبِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَدِيَّتِ صَبْحًا ۝ فَالْمُورِيَّتِ قَدْحًا ۝ فَالْمُغِيرَتِ صُبْحًا
۝ فَالْثَرْنِ بِهِ نَقْعًا ۝ فَوَسْطَنَ بِهِ جَمْعًا ۝ إِنَّ الْإِنْسَانَ
لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ۝ وَاتَّعَى عَلَى ذَلِكَ لَشَيْدٌ ۝ وَاتَّهُ وَلِحِبِ
الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ۝ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ۝



حفظ كنيم



قرائت تحقبق



[آخرت در پیوستگی کامل با دنیا است، آخرت چیزی نیست مگر صورت باطنی همین اعمال دنیوی. دنیا فرصت عمل و آخرت جایگاه حسابرسی و پاسخ است.] «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» پس هرکس به اندازه ذره‌ای کار خیر کرده باشد، خود آن کار را می‌بیند [و صورت اخروی آن کار به عنوان پاداش به او داده می‌شود،] «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» و هرکسی هم به اندازه ذره‌ای کار بد کرده باشد، خود آن کار را می‌بیند. [در واقع، صورت اخروی خود آن کار را به عنوان مجازات می‌بیند.]



﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿۷﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿۸﴾﴾^۱

بعضی وقت‌ها فکر می‌کنیم کار ما چه اثری دارد؟ به‌ویژه در عرصه‌های اجتماعی، گاهی به ذهنمان می‌رسد ما که نه رسانه‌ای داریم، نه قدرتی داریم و نه سرمایه و ثروتی، و در کل نمی‌توانیم کار چشم‌گیری برای اسلام و انقلاب انجام دهیم.

خدای متعال در آیات سوره زلزال به ما تذکر می‌دهد اگر به اندازه توانی که خدا به شما داده، کار خیر انجام دهید، اعمال شما گم نمی‌شود و هر عملی هر قدر کوچک، ثبت می‌شود و فراموش نمی‌شود. علامه طباطبائی رحمته‌الله در «تفسیر المیزان» می‌فرماید:

الذرة ما يرى في شعاع الشمس من الهباء، و تقال لصغار النمل.^۲

یعنی عرب «ذره» را به آن دانه‌های غباری می‌گوید که در شعاع نور خورشید دیده می‌شود و هم چنین به مورچه‌های کوچک هم گفته می‌شود. این تذکر برای عموم مردم، هم امیدبخش و هم بیم‌آفرین است؛ که اگر می‌توانیم ذره‌ای به جبهه حق مدد برسانیم، نباید دریغ کنیم و مواظب باشیم که ذره‌ای آب به آسیاب دشمنان جبهه حق نریزیم.

جالب است که حیوانات هم در این قاعده کلی نقش‌آفرینی می‌کنند. در روایات داریم که وقتی حضرت ابراهیم علیه‌السلام را به آتش افکندند، حیوانات از خدای متعال اجازه گرفتند تا بر سر ایشان آب بریزند و خداوند متعال فقط به قورباغه اجازه داد. قورباغه با اینکه دوسوم بدنش سوخت، اما این مأموریت را به جد انجام داد.^۳ چون انسان بسیار اهل فراموشی است، خداوند متعال در آیات مختلفی از قرآن بر این مطلب تأکید فرموده و در هر آیه، از زاویه‌ای متفاوت به این حقیقت پرداخته شده است. مثلاً در آیه ۱۱۰ سوره مبارکه بقره می‌فرماید:

۲. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۴۳.

۱. زلزال، آیه ۶-۸.

۳. شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۳۲۷.

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾؛ هر کار خیری که در دنیا انجام داده بودید و بدون حبط عمل به سلامتی از دنیا عبور داده‌اید، در روز قیامت آن را نزد خداوند متعال می‌یابید و اعمال شما گم نمی‌شود؛ زیرا خداوند متعال بصیر است و اعمال شما را می‌بیند.

البته اعمال انسان طبق آیات و روایات، صورت آخرتی دارد و انسان در روز قیامت صورت آخرتی آن اعمال را می‌بیند؛ مثلاً خوردن مال یتیم از روی ظلم، حقیقتاً به صورت پرکردن شکم از آتش است^۱ و انسان‌های معمولی هرچند در این دنیا صورت آخرتی این عمل را نمی‌بینند، اما در روز قیامت که به سبب از دست دادن بدن، چشم آخرتی انسان بازتر و تیزتر می‌شود، صورت آخرتی عمل خود را به روشنی خواهند دید.

﴿لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾؛^۲ (به او خطاب می‌شود) تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم، و امروز چشمت کاملاً بیناست.

در مورد اعمال خیر انسان هم همین قاعده صادق است. در کتاب «ثواب الاعمال» شیخ صدوق^۳ به سند صحیح در مورد شخصی که در دنیا إدخال سرور در قلب مؤمن کرده، آمده است:

سُدیر صیرفی در یک حدیث طولانی از امام صادق^۴ روایت کرده است که فرمود: هنگامی که خداوند مؤمن را از قبر برمی‌انگیزد، همراه او تمثالی که پیشاپیش او به راه می‌افتد، از قبر خارج می‌شود، و چون آن شخص مؤمن با یکی از دشواریهای ترسناک روز قیامت روبه‌رو شود، آن تمثال به او می‌گوید: اندوهگین و پریشان مباش! و تو را به شادی و بزرگداشت خداوندی بشارت

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ آلِهَتِهِمْ طُلُقًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ (نساء، آیه ۱۰).

۲. ق، آیه ۲۲.



باد؛ و پیوسته چنین باشد تا آنکه در پیشگاه خداوند بایستد. آن‌گاه خداوند به آسانی از او حساب می‌کشد، و فرمان می‌دهد که او را به سوی بهشت ببرند؛ درحالی‌که آن تمثال در پیش روی مؤمن قرار دارد، و مؤمن به او می‌گوید: رحمت حق بر تو باد! تو چه خوب همدمی بودی که با من از قبر (تا به اینجا) همراه شدی و همواره مرا به شادی و کرامت بشارت دادی. به آنچه مژده می‌دادی، دست یافتم. اکنون (به من بگو که) تو کیستی؟ تمثال در جواب مؤمن می‌گوید: من همان شادمانی و سروری هستم که تو (در دنیا) به برادر دینی خود ارزانی داشتی. خداوند مرا از آن شادمانی و سرور آفرید تا تو را شادمان کنم.^۱

در آیه ۴۹ سوره مبارکه کهف هم به این دو نکته اشاره شده است که اولاً همه اعمال انسان، اعم از کوچک و بزرگ در دستگاه خدای متعال گم نمی‌شود و ثانیاً همه اعمال با چهره قیامتی خود نزد انسان حاضر می‌شوند: ﴿وَوَضَعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا﴾.

گاهی عمل کوچک، باعث زیاد شدن ثواب اعمال بزرگ می‌شود. قاعده خداوند در محاسبه اعمال، این است که همه اعمال انسان را مانند بهترین اعمال انسان محاسبه می‌کند و ثواب سایر اعمال را با بهترین عمل محاسبه می‌کند. خداوند در سوره توبه، می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَتَالَوْنَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۵﴾ وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِحَجْرِ يَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۶﴾﴾^۲

۱. شیخ صدوق، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص ۱۵۰.

۲. توبه، آیه ۱۲۰ و ۱۲۱.

هر عملی که دشمن را عصبانی می‌کند و هر سختی‌ای که در این راه تحمل می‌شود، برای مؤمنین به عنوان عمل صالح ثبت می‌شود و خداوند اجر مؤمنینی که کار نیک می‌کنند را ضایع نمی‌کند. در ذیل آیه ۱۲۱ نحوه محاسبه اعمال و جزا و پاداش الهی بیان می‌شود و می‌فرماید: جزای خداوند به آن‌ها بهترین عملی است که انجام می‌دادند.

اما این نکته مهم است که عمل أحسن به معنای عمل بزرگ نیست؛ زیرا «أحسن» ناظر به کیفیت عمل است؛ یعنی عمل اگر با معرفت و با اخلاص، ولو کوچک باشد، ثوابش بیشتر از اعمال بزرگ می‌تواند باشد؛ خصوصاً اینکه زمینه اخلاص در آن بیشتر است.

نتیجه‌گیری

در فضای فردی و اجتماعی، خلاصه آیات این است که هر عمل خیری را بزرگ بدانیم و برای نصرت ولّی خدا به کارهای کوچک امیدوار باشیم. اگر با اخلاص و معرفت اعمالی را انجام دهیم، خداوند متعال به آن برکت می‌دهد و از فضلش آن عمل را از نقائص پاک می‌کند و باطن آن را به ما نشان می‌دهد.

